بنیاد مطالعات ایران
برنامه تاریخ شفاهی

تیمسار سپهبد احمد علی محققی

بنیاد مطالعات ایران
FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

برنامه تاریخ شفاهی

****

مصاحبه شونده : تیمسار سپهبد احمدعلی محققی

مصاحبه کننده : آقای سید ولی رضا نصر

واشنگتن ، دی . سی .

۲۶ ژوئن ۱۹۸۹

4343 Montgomery Avenue, Suite 200
Bethesda, Md. 20814, Telephone: (301) 657-1990

فهرست منـــــدرجات

صفحـه

سوابق خانوادگی وچگونگی ورود به ارتش ، خاطراتی از فعالیت درساواک ، خاطراتی از سرلشگر باکروان ، درباب بنیان گزاری ساواک ، دلیـــــــل برکناری تیمور بختیار از ریاست ساواک ، نحوه عمل ساواک . ۱ — ۱۰

خاطراتی از وقایع ۱۳۴۲، چگونگی گردهمآئی علماء درشاه عبدالعظیـــــم در ۱۳۴۲، پیوستن به ژاندارمری کلکشور ، خاطراتی ازارتشبدفردوست . ۱۰ — ۱۷

دلائل وقوع انقلاب ، انتقاداتی از امراء ارتش درزمان انقلاب ، درباب روحیه ومزاج شاه در ماههای انقلاب ، خاطراتی ازجلسات امراء ارتش در روزهای قبل از انقلاب ، نظر مصاحبه شونده درباره‌ٔ دولت بختیار . ۱۷ — ۲۳

درباب فعالیتهای نظامی ارتشبد اویسی پس از انقلاب ، چگونگی اعـــــلام بی طرفی ارتش در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ، چگونگی شکست طرح کودتا ، درباب زد و خوردگارد جاویدان با همافران در پادگان فرح آباد، درگیریهـــای نظامی با تظاهرکنندگان . ۲۴ — ۳۱

تدابیر امنیتی برای حفظ پرسنل ارتش ، درباب طرح انحلال ساواک ، درباب تاریخچه و نحوه عمل ژاندارمری کلکشور ، روابط ژاندارمری باعشائـــــر ، نقش سلطنت درارتش ، روابط ارتش و ساواک . ۳۲ — ۴۰

ضمائم مصاحبه

سوءال : شما فرمودید خودتان متولد کاشان هستید، آنوقت از چوانی وارد ارتش شدید؟

تیمسار محققی : من، موقعیکه اساسا" بچه بودم کاشان خودش یک مدرسه بیشتر نداشت، مدرسه ابتدائی داشت بنام مدرسه پهلوی، آنهم فقط ۶ کلاسه ابتدائی داشت. یک مدرسه چهار کلاسه هم داشت بنام مدرسه شاهپور. آن شهری که الان چندین مدرسه دارد و آن دهی که خود من از آنجا بودم و متعلق به پدرم بوده در آن چند مدرسه دارد.

سوءال : بله، بله .

تیمسار محققی : و خودمان تلاش زیادی کردیم در جهت بهره برداری از پیشرفت کشور در تلاشهائی که برای پیشبرد دمات، روستاها این همه شد آنجا الان دو تا مدرسه دارد که آخری بجای سه و چهار نفر پامواد که قوم و خویش ما بودند در حدود ۱۵ و ۱۶ نفر مهندس و دکتر اینها آنجا پیدا شده بود هر سال سالی چندین نفر وارد دانشگاه میشدند دو تا مدرسه متوسطه پیدا کرد همه چیز من زمین دادم برای درمانگاه برای مدرسه، حتی گروهان ژاندارمری.

سوءال : یعنی آن زمانی که شما بودید راحت ترین این بود که بروید توی ارتش.؟

تیمسارمحققی : اسب یا قاطر سوار می شدیم تا از ده به کاشان بیاییم . پدر بزرگ من هم کاشان بود. ما خودمان بیشتر منزلمان ده بود، آنجا رفتیم کلاس شش ابتدائی را معلم سرخانه داشتیم توی ده. کلاس شش ابتدائی را من کاشان خواندم. بعد آمدم مدرسه زردشتی ها در تهران. آنجا تازه مدرسه ۹ کلاسه بود مدرسه زردشتی ها بعد بتدریج کلاس یکلاس بالا رفت ما دنبال این کلاسها بالا رفتیم تا دیپلم بگیریم بعد از دیپلم من رفتم به دانشکده افسری.

سوءال : فرمودید که تشریف بردید از آنجا به دانشکده افسری .

تیمسار محققی : آنوقت نه، از آنجا آمدم مدرسه زردشتی ها و دیپلم که گرفتیم آمدم به دانشکده. پدر من مردی بسیار فعال و وارد به سیاست بود و حتی در صدر مشروطیت، پای دار رفته بود. ولی اصولا" کارش کشاورزی بود یعنی یک مزارعی داشت، آنوقت همه جای دنیا رفته بود و بمن نصیحت میکرد میگفتش که پدرجان نوکری دولت آخرش و اولش گرسنگی است، نمیخواهد پسری ارتش برو دنبال یک رشته دیگر تو که استعداد داری. ولی ما دوست داشتیم، چون آن موقع رضا شاه فقید خیلی تبلیغ میکرد که افسران و جوانان وارد این حرفه بشوند و یک فرماندهی در دبیرستان نظام داشت بنام امنشیاری پسر حاج مشیرالسلطنه که او هم با پدر من خیلی دوست بود و یک شوهر خواهری هم داشت بنام دکتر محمد خان آصف تاج بخش . در آن موقع که درس می خواندم، پدرم مرا به او سپرده بود. خلاصه آنها ما را اغفال کردند و ما به دانشکده افسری رفتیم، در دانشکده افسری من با والاحضرت شاهپور علیرضا همدوره بودم، جزء گروهانی بودم که ایشان هم تویش خدمت میکرد. همگی ما را انتخاب کرده بودند. با خیلی کوراژ آن دوره را طی کردیم. متاءسفانه موقعی که ما وارد خدمت شدیم سال ۱۳۲۰ بود. ما شهریور شوم افسر شدیم

و از آنوقت ابتدایش با خدمت شروع شد، آخرش هم انقلاب .

سوءال : تیمسار، چون از آن دوره خیلی مدارک مستندی وجود ندارد، ترفیعی بدهید وقتی که در زمان جنگ متفقین به ایران ریختند چه بر سر ارتش، فرض کنید تیپ شما، یا گردان شما آمد؟ آیا ارتش وارد جنگ شد؟

تیمسار محققی : کی. آنوقت اصلا" این کار به اینجاها نکشید.

سوءال : شما رفتید توی خانه تان؟

تیمسار محققی : ما، نه خیر، توی داشکده افسری اول میر معمولا" شاگردها افسر میشوند. یکماه شهریور را بهشان مرخصی میدهند، اعلیحضرت فقید آمد یک سخنرانی کرد گفت وضع دنیا را میدانید فلان و اینها، بنابراین زودتر بدرجه افسری منتخر خواهید شد، همه وظایف خودتان را میدانید، به قسمتها مامور خواهید شد. خوب گناه آن بیچاره آن پادشاه چه بود، گناه او این بود که وطن پرست بود. آنوقت گفت ما بیطرفیم کشور ما کشوری نیستش که با هیچکدام وارد جنگ بشود. ما بیطرفیم ولی خوب انگلیسها که پدر مملکت ما را همیشه آنها در آوردند با سازش با روسها تمام مرزهای ما را اینها خراب کردند، یک قسمتی از کشور ما شرق و غرب و شمال و جنوب همه را حاتم بخشی کردند. قبلا" زمان اعلیحضرت این چیزها رفع شده بود ملرك الطوایفی بود چه زحمتی آن بیچاره کشید مرزها که اختلاف داشت. اختلافات را مرتفع کرد. دانشگاه، راه، نمیدانم. هرچه که ایران دارد کار اساسی زیر بنائی را او شروع کرد خدا بیامرزدش، و اگر این پیش آمد نمیشد مملکت ما خیلی زودتر به این نتیجه آخری که رسیده بود میرسید منتها باز انگلیسها ایشان را متهم کردند که نازی (Nazi) هستش فلان و اینها و چیزش کردند. بعد تبعیدش کردند، به ژوهانسبورگ. من یکدفعه سال ۱۲۴۲ که سازمان امنیت بودم با یک اکیپی رفته بودیم به آلمان تا یک دوره اطلاعاتی ببینیم، البته مدرسه نبود ولیکن یک ویزیت (Visit) ۴۰روزه بود، چند نفر بودیم که اینها...

سوءال : اینها را دولت آلمان کمك کرده بود یا...

تیمسار محققی : دعوت کرده بود از سازمان امنیت.

سوءال : که از سازمان امنیت افرادی برای تعلیم بیایند؟

تیمسار محققی : بله، چون من هم مدیرکل بودم قرار شد یک عده افسران را بفرستند آنجا که نشان بدهند چه وسائلی و تجهیزاتی برای اینکار هست و چه اعمالی میشود. اینجا من آمدم جد یک سرهنگی بود بنام اولی شاید اسم مستعار بود، "مُلتا" بهش می گفتند. این مهماندار ما برد ما را اینور و آنور میبرد ما هرچه میدیدیم می گفتیم از کی شروع شده و او بما گفت که اینها مثلا" فلان جاده یا فلان موسسه یا ورزشگاه و غیره از زمان هیتلر میباشد. گفتم که شما هرچه اگر دارید مال زمان هیتلر است. یکدفعه ما

را بردند" بتلس گادن" که خانه ییلاقی هیتلر بود، و او آنجا یک پناهگاهی داشت که ۹۲ تا پله میخورد یک جای خیلی خوش آب و هوائی، قله مانندی بود که از یکطرفش می توانستید اطریش را ببینید، لانه عقاب بود.

سوءال : پله، پله.

تیمسار محققی : می گفتند که آنجا برای هیتلر تماشاگاهی بود که وقتی آن بالا میرفت، چون که مقدار الرماش بود میتوانست هم به اینور و هم به آن ور نگاه کند این کوه حالا مرکز توریست شده است. تری آسانسور سوار میشدی و این تا آن بالا ارتفاعش خیلی زیاد بود حدود ۲۰۰ متر، نمیدانم. چقدر یک آسانسور فوق العاده زیبائی داشت که مثل برق بالا میبرد. بعد به یارو گفتم که شما واقعا" از هیتلر خوشتان میآمد یا بدتان میآمد.

سوءال : ته دلتان چه بود؟

تیمسار محققی : میخواهم امپرسیون شما را نسبت به هیتلر بدانم . سرهنگی بود که جنگ دیده هم بود در جبهه جنگ شرق و غرب خودشان. گفت هیتلر یک مرد دیوانه‌ای بود که انتهای کار را ملاحظه نکرد و فلان و اینها من بیش گفتم که تو هرچه میخواهی درباره هیتلر فکر بکنی فکر بکن من این چیزی که میگویم فکر نکنید که از لحاظ سیاسی میگویم یا از طرف مملکتم دارم میگویم. از لحاظ شخصی من فکر میکنم که هیتلر یک آدم خیلی وطن پرستی بود، ما رابطه مان با آلمان چون بما خیلی کمک میکرد بد نبود و خیلی خوب بود. بهمین جهت پادشاه ما را انگلیسی ها مایه گرفتند و به ژوهانسبورگ طردش کردند که وارد جنگ نشود. حالا شما میگوئید دیوانه بوده، دنیا بگوید آنجوری بود و اینجوری بود ولی هیتلر یک سردار نامی بود، این یک آدمی کشید. گفتش که راست میگوئی سرهنگ. من آنوقت سرهنگ بودم، دنیا و تاریخ قضاوت خواهد کرد.

سوءال : تیمسار الان صحبت فرمودید راجع به سازمان امنیت، شما آن موقعی که مدیرکل بودید دوره ریاست چه کسی بود؟

تیمسار محققی : دو سه نفر، مرا تیمسار پاکروان خدا بیامرز برد آنجا.

سوءال : پس شما از زمان تیمور بختیار آنجا نبودید؟

تیمسار محققی : چرا.

سوءال : زمان او هم بودید؟

تیمسار محققی : پاکروان معاون بختیار بوده.

سوءال : شما خاطره‌ای دارید از آن دوران که سازمان امنیت تشکیل شد؟

تیمسار محققی : بله، من اینجا آمدم اصلا" دوره دیدم.

سوءال : همان ابتداء کار؟

تیمسار محققی : ابتداء کار از ۱۳۲۷.

سوءال : از ابتداء پس امریکا بیشتر کمک کرد در تشکل این یا فرض کنید آن پایه‌های اولیه‌اش که ریخته میشد برچه بنائی ریخته شد؟

تیمسار محققی : سازمان امنیت قبلا" کارش تقسیم شده بود بین ستاد ارتش که آنهم خودش تشکیلات جداگانه‌ای است، دیگر نیروهای مختلف نبود فقط یک ستاد ارتش بود. نیروی زمینی، هوائی، و دریائی جدا جدا نبودند همه تابع ستاد ارتش بودند. جدا بودند ولی تابع ستاد ارتش بودند. که بعد ستاد بزرگ ارتشتاران درست شده بود نیروی زمینی و هوائی و دریائی ستاد جداگانه‌ای پیدا کردند کار اطلاعاتی را اداره، آگاهی شهربانی و ارتش اداره میکردند. آنوقت هم کارشان را میکردند برفرض هم آن شبکه معروف به ۵۲ نفر توده‌ایها و فلان اینها را.

سوءال : تیمسار چه چیزی باعث شد که فکر بکنند که به یک سازمان مستقلی احتیاج است ، آیا جبهه ملی بود، توده بود، یا ضد اطلاعات خلاف خارجیها بود، کدام بود همه را که بصرافت انداخت که یک سازمان مستقل و متشکل لازم است.

تیمسار محققی : ببینید. نمیدانم که آیا در آن وقت " سی آی اِ" (C.I.A) بود یا نبود.

سوءال : آن زمان جنگ بود؟

تیمسار محققی : ولی قبل از اف بی آی (F.B.I) کار اطلاعاتی را میکرد. آنوقت دنیا بفکر افتاد که سازمان مستقل برای این کار داشته باشد. تمام شروع کردند به سازمان مستقل درست کردن ، ما هم چون واقعا" امریکا از بعد از جنگ بین المللی دوم کمک بسیاری بما کرد به ایران کرد. شاید اگر آنها نبودند و اعلیحضرت محمد رضا شاه را تقویتش نمیکردند انگلیسی‌ها نمیگذاشتند که او شاه بشود آن کنفرانس مثلثی که در ایران درست شد استقلال ایران را تضمین کردند. چرچیل و رزولت و استالین. آنوقت پاز رومیها قرایشان را گذاشتند در آذربایجان. مدتی نمی خواستند بروند. اینها بهشان اولتیماتوم دادند. زمان تروس بود. کار نزدیک بود بجنگ بکشد. اصلا" جا گذاشتند و رفتند و آن دولت پوشالی پیشه وری را در سال ۱۳۲۵ درست کردند، و حالا متاءسفانه من نمیدانم اشتباه اینها چه بود. من یک شرح مفصلی یک وقت به جسی هلمز (Helms Jesse) نوشتم.

سوءال : سناتور ملمز؟

تیمسار محققی : صاحبه کرده بود در زمان ایران گیت با دموکراتها و گفته بود: "آقا من این چیزهائی که میگویم" برای ثبت در تاریخ میگویم. ایران جائی است که موقعیت استراتژیکی و ژئوپولیتیکی مهمی دارد ارزنده است برای همه غرب. واقعا" راست است کتابهای زیادی هم در این زمینه نوشته شده بعد از وقتی که ما رفتیم در ایران همه جا تشریف مساعی با اینها کردیم، انگلیسها که منافعشان بخطر افتاده بود در آن منطقه مسعودی کردند و نمیخواستند ما را آنجا ببینند آنها طرز انقلاب را ریختند و محمد رضا شاه را از آنجا بیرون کردند، ولی حکومت عقب افتاده این جوری درست کردند. من بعنوان تشکر دو سه صفحه به جمی میلز نوشتم که من یک ژنرال ایرانی هستم، سابقه‌ام این است، و چون برای اولین دفعه دیدم یک امریکائی حرف خداپسندانه‌ای زده و تو گفتی " من برای ضبط در تاریخ صحبت را میکنم " من میخواهم به شما بگویم که این در دل هر ایرانی ضبط شده است .

سوءال : تیمسار آن موقع که شما در سازمان امنیت بودید این افکار بود بین افسران، یعنی این رعب عظیمی که انگلیسها دارند دیکته میکنند همان موقع در ایران یا فرض کنید الان ؟

تیمسار محققی : بله، مثل برای هر وطن پرستی .

سوءال : یعنی منظورم بطور آکتیو (ACTIVE) بطور هر روزی شما با این مواجه بودید؟

تیمسار محققی : بله، مثل هر وطن پرستی. از زمان مدرسه متوسطه پدرم قصه ما میگفت.

سوءال : مثلا" شما وقتی که تو سازمان امنیت نشسته بودید با مافوقهایتان برنامه ریزی میکردید آیا مسائلی پیش میآمد؟ آیا این بحثها بیرون میآمد؟ که ممکن است غرب پشت این چیزها باشد یا کلا" سعی میکردید. . .

تیمسار محققی : من که این آخریها توی ژاندارمری بودم.

سوءال : منظورم آن دوران تیمسار پاکروان.

تیمسار محققی : ولی ما بعنوان ایرانیهای وطن پرست اکثرا" ... باطنا" میدانستیم که این پدرسوخته‌ها مایه ما را با گلوله میزنند.

سوءال : بین تان پیش میآمد که این صحبت تو برنامه ریزی؟

تیمسارمحققی : نه شخصی، نه کار دولتی، نه، چون اکسچینج (EXCHANGE) خبر میدادند.

سوءال : آنوقت تیمسار همیشه آن دوره میگفتند که...

تیمسار محققی : حتی در اینجا یعنی سال ۱۳۵۰، ۱۳۵۱ یک دوره نظامی در فورت بنجامین هاریسون (Benjamin Harrison Fort) دیدم. صحبت بود در مورد زمانی که نفت ایران ملی شده بود مصدق میآمد اینجا نمیدانم شما بدنیا آمده بودید یا نه. از من سوءال میکردند یعنی یک کلاسی بود و یک معلم اطلاعاتی آمده بود به کلاس درس بدهد . من آن موقع سرگرد بودم چون انگلیسیم ضعیف بود. آخر اینجا جای شاگردها را چون سیستمشان هم دموکراسی است هر روز عوض میکردند مثلا" یکروز این ده نفر ردیف اول می نشستند فردا ردیف دوم میآمد اول اینها میرفتند دوم. همینطور. تا نسبت به معلم نزدیک بشوند تقسیم میشدند توی آن مدرسه که اینجا بودم من خواهش کردم و گفتم که من چون انگلیسیم ضعیف است میخواهم همیشه نزدیک معلم باشم که هم بتوانم خوب سوءال کنم هم بتوانم خوب بشنوم. اینهم ما را استثناء کرد، آمدم همین جلو نشستم. یک سرهنگی بود فرمانده مدرسه بود کلنل اسمیت (Colonel Smith) اسمش بود نمیدانم مرده است خدا بیامرزدش، اگر زنده است خداعمرش بدهد، خیلی مرد خوبی بود. موقعیکه آن یارو آمد درس بدهد دو روز سرکلاس بود این برای اینکه بگوید که یک ایرانی هم اینجا هستش متحمل شد که معرفی کند ولی مرا معرفی کرد گفت From Iranian Army Major Mohaqqeqi ، این یارو راجع به نفت موقعیت ایران صحبت کرد و گفت بیخود ایران نفتش را ملی کرد برای اینکه زمینه کمونیستی در ایران خیلی زیاد است، اختلاف سطح زندگی بین مردم غنی و فقیر خیلی زیاد است. و بازار نفتش را ایران از دست میدهد ازش نمیخرند و تنها ممر ارزی ایران همین نفت است. بنابراین، ضرر بسیاری میکند و خطر کمونیستی هم دارد بعد رسم کلاس است البته ما هم گوش میکردیم بمن گفتش من خیلی میخواهم ببینم عقیده سرگرد چه هست. بعدها این آقای کلنل اسمیت به ایران هم آمد. من دیدمش یکجائی شناختمش ولی بر روی خودم نیاوردم آنهم بروی خود نیاورد. گفتم که شماها آنچه که من اطلاع دارم از جهت نفت در دنیا درجه دوم هستید، دومین نفت دنیا را شما دارید. یک کتابی هم ابوالفضل لسانی نوشته بود" طلای سیاه یا بلای ایران"، سیصد و چهار صد صفحه بود آنهم من علاقه داشتم و خوانده بودم و کتابش را داشتم، اینکه گفتم من حالا یک سوءال از شما میکنم شما که وضعتان اینطوره درجه دوم هستید. حاضرید که همه این چیزهائیکه دارید این موءسسات، راهها، صنایع و فلان، همه را، آیا همه اینها را حاضرید از دست بدهید و فقط نفت داشته باشید؟ گفت نه، گفتم (This is our problem) این مسئله ما است. بچه‌ها دست زدند برای ما و فلان اینها، خواهش کردند که بعد یک درسی داشتیم بنام (Oral Communication) سخنرانی که تو راجع به نفت بایستی چیز بگوئی ما هم از آن کتاب و اطلاعات خودمان یک شرح مفصلی دادم. مثل توپ صدا کرد.

سوءال : تیمسار این صحبتی که شما میگوئید خیلی جالب است. چون معمولا" همه نگاه به انگلیس می کنند بخصوص بعد از مسئله مصدق و انقلاب اخیر بعنوان دولتی که بیشتر در ایران دخالت میکرد ولی آن زمانی که شما سازمان امنیت بودید آن مسئله تیمسار بختیار ملاقاتش با کندی بعد آن شایعه‌ایکه آن دست اندر کار تظاهرات دانشگاه تهران بود که منجر به سقوط کابینه شد بعدا" هم میگویند در تظاهرات ۱۳۴۲ ارتباط داشت این در روان سازمان امنیت ایجاد شک نسبت به دوستی امریکا نکرد یا در خود اعلیحضرت این رفته امریکا؟

تیمسار محققی : نه، مسئله این نیست. ایران متاءسفانه وطن پرست کم دارد اگر وطن پرست زیاد داشت به این روز نمیافتاد، برای همدیگر میزدند. بختیار پتریں سرباز بود. بنظر من آدمی نبود که بیاید مثلا" علیه ایران کاری بکند. خوب اگر این جور است بختیار رفت که امینی آمد جایش .

سوءال : پس این صحبتی که این رفت به امریکا و با کندی ملاقات کرد...

تیمسار محققی : امینی اصلا" دکش کرد. با بختیار بد بود. یک خورده روی اصلاحات ارضی اینها.

سوءال : سر چی، با هم اختلاف داشتند؟

تیمسار محققی : روی اصلاحات ارضی، اینها پُر کردند. آخر اینها ملاک بودند و اختلافاتی که بین افسرها بالا گرفت آنوقت ندیری و فلان اینها برای این مایه گرفتند آنهم یک آدم مغروری بود یک مقداری اسب بَرش داشته بود خیال میکرد خودش هست همه چیز، درصورتیکه همه چیز شاه بود، شاه خوب میفهمید.

سوءال : آیا اختلافی بینشان پیش آمد سر اینکه بین اعلیحضرت...

تیمسار محققی : نه، آنوقت که رفتش، خیلی ها را اعلیحضرت بازنشسته کرد، مثل جم بازنشسته‌اش کرد فرستادش سفیرش شد. اینهم مرخصی گرفت و گفت که من میروم نمیدانم یک عبارتی را توی فرودگاه ازش سوءال کردم که نگویند بختیار آنجا خرابکاری میکند، از این حرفها، بعد بیرون که رفت دست به یک کارهائی زد.

سوءال : مسئله دیگری شد؟

تیمسار محققی : دیوانه شد، آره. آنوقت، الان هم یک عده‌ای همینطور هستند. جم داماد شاه بوده بالاترین مقام را داشته توی ارتش، بعد هم سفیر کبیر ایران در اسپانیا بود. باید افتخار بکند اصلا" باباش هم باید افتخار بکند که نخست وزیر شاه بود. آنوقت این آدم که آنقدر متشبه از دستگاه بود حالا پشت سر شاه حرف میزند، خواستش که بیاید وزیر جنگ بشود توی این دوران انقلاب حاضر نشد، بعد هم چرت و پرت میگفت. خیلی ها از ایرانیها که هیچ چیز بودند و همه چیز شدند حالا که آمدند امریکا، انگلستان ، یا فرانسه، می نشینند بزرگتر از دهانشان حرف میزنند. آنوقت من توی هیچ جلسه‌ای که اینطور چیزها باشد اصلا" نمیتوانم حاضر بشوم .

سوءال : تیمسار، آنوقت بعد از اینکه یک رئیس سازمان امنیتی به آن قدرت بختیار رفته سازمان امنیت تحت کفالت تیمسار پاکروان چه شد؟

تیمسار محققی : خیلی عالی بود، پاکروان مردی بود، فاضل و چندین زبان بلد بود، انسان بتمام معنی بود، دموکرات بود، من از زمان سروانی در فارس با این مرد آشنا شدم. خیلی مرا دوست داشت و او مرا برد

به ساواک و در ساواک بهترین افسران ارتش را جمع کرده بود.

سوءال : تیمسار، آن زمان فقط فعالیت شما بدور فعالیتهای ضد توده‌ایها بود یا...

تیمسار محققی : نه، سازمان امنیت طوری پایه ریزی شد که مثل مدرن ترین سازمانهای دنیا. توجه میکنید، از لحاظ پرسنل (Personnel) ، از لحاظ ماتریل، (Material) از لحاظ شیوه اطلاعاتی، هر کاری که در دنیا متداول بود.

سوءال : یعنی بیشتر اطلاعات داخلی بود یا ضد اطلاعات ؟

تیمسار محققی : داخلی بود، خارجی بود، حالا باید یک داستان مفصلی تعریف بشود که اطلاعات مثبت از خارج کسب اطلاعات میکنند. ضد اطلاعات و اطلاعات داخلی و این اطلاعات در زمینه همه چیز. مثلا" اینجا سی آی اِی (C.I.A.) چکار میکند؟ سی آی اِی (C.I.A.) در تمام شئون زندگی یک کشور، حتی کشور خودشان، اطلاعات جمع میکند. بعد این اطلاعات را روی چندین نسخه بزرگ مثل جدول مانند میآورند و روزانه یک نسخه که شامل همه این چیزهاست تقدیم رئیس جمهور میکنند بعد در تکه‌ای مربوط بهر قسمتی باشد که آن قسمت بتواند بهره برداری کند مال ارتش، مال مثلا" وزارت صنایع، مال فلان اینها برای آن قسمت استنباط میکنند که بهره برداری بکنند.

سوءال : این کار را ساواک در ایران میکرد؟ و شما در وزارتخانه‌های مختلف در تماس بودید یا فقط با شخص اعلیحضرت بود؟

تیمسار محققی : نه، با تمام وزارتخانه‌ها در تماس بودیم، تمام. عناصر برجسته‌ای تزی هر وزارتخانه‌ای از لحاظ حفاظتی و هم از لحاظ ضد اطلاعاتی. آخر ببینید اطلاعات و ضد اطلاعات، حفاظت پرسنل ، حفاظت ساختمان ، حفاظت اسناد است. بدست آوردن اطلاعات، ضد اطلاعات، بدست آوردن اطلاعات کسانی است که میخواهند نفوذ بکنند در یک سازمانی اطلاعات جمع آوری اطلاعاتی که بضرر خود کشور میخورد و این سازمان کاملترین سازمانها بود و از امریکا یک عده‌ای فرستادند آنجا برای دوره دیدن اصلا" بنیان این ساواک را امریکائی ها ریختند.

سوءال : کدام بیشتر نفوذ داشتند تیمسار، اسرائیل، یا امریکا، کدام نقش بیشتر داشت ؟

تیمسار محققی : امریکا بیشتر، اسرائیل کی بود آخرییایش اصلا" پیدا شدش . اولین کسی که شناختش اسرائیل را، آنوقت میپکس نمی شناختش، برسمیت، ایران بود.

سوءال : آنوقت تیمسار خود اینها...

تیمسار محققی : انگلستان هم میفرستادند.

سوءال : اینها هیچ ترس ایجاد نمیکرد که این دولتها نفوذ بکنند آن وقت به ساواک چون شما پرسنلتان را پیش اینها میفرستادید؟

تیمسار محققی : نه.

سوءال : این یک ترس کلی است که سازمان اطلاعاتی دارند معمولا".

تیمسار محققی : اولا" که یک سازمانی بنام سازمان اطلاعات داشتیم که اداره کل چهارم بود. این ضد اطلاعات خود پرسنل بود. بجای اینها بزد که مبادا عناصر ناقابل آنجا باشند. ولی خواه ناخواه این یک طبیعت بشر است که تمایل پیدا بکند بیک طرفی ولی خیانت خیلی کمتر کسی پیدا میشد.

سوءال : تیمسار، خود اعلیحضرت چقدر نقش داشتند توی امور روزانه سازمان امنیت یعنی برنامه ریزی و طرحها یا آینده سازمان. اینها را خودتان بیشتر تهیه میکردید در داخل سازمان یا ایشان دخالت داخلی میکردند.

تیمسار محققی : یک چیزهائی راجع به اعلیحضرت میگویند که او همه کارها را میکرد. مزخرف میگویند. برای اینکه از زیر بار مسئولیت در بروند میگویند، توجه میکنید. یکنفر کامپیوتر که نیستش مگر یکنفر میتواند کار هزار نفر را بکند. اصلا" توی ارتش یک قاعده‌ای است میگویند هر فرمانده‌ای حداکثر به ده نفر میتواند فرماندهی بکند بنابراین ستادها، ستاد یک قسمتی بین پنج تا ده تا قسمت دارد که تابع فرمانده است من حالا مثلا" سازمان خودمان را یک شعبه هائی دارم. اعلیحضرت فرمانده بود، پیشنهاد بهش میکردند میفهمید پیشنهاد منطقی را قبول میکرد غیر منطقی را قبول نمیکرد. آنوقت از یکجا و دو جا تحقیق نمیکرد.

سوءال : منبع اطلاعاتی دیگری خارج از سازمان امنیت در ایران چه بود که فرض کنید ایشان به آن رجوع کنند. یعنی ما میگویند آقای علم یکجور اطلاعات گیری غیر رسمی خودش را داشت. در ضمن وقتی اعلیحضرت میخواستند اطلاعاتی را که شما بهشان گزارش دادید یا تیمسار پاکروان گزارش میدادند، این را سبک و سنگین بکنند چه منبع دیگری بود که ایشان بهش رجوع بکنند؟

تیمسار محققی : عرض شود چندین سازمان بود که اینها اطلاعات جمع میکردند. سازمان امنیت به اصطلاح سازمان مهم و مادر و مجهز بود. شما مگر میتوانستید فرض کنید با یک کسی تلفنی صحبت بکنید که اگر هدف بودید هرچه دلتان میخواهد بگوئید. همان اداره‌ای که من مدیرکلش بودم اداره کل پنجم سرویس داشت از روسیه توی باکو فرض کنید یک رادیوی علیه ایران صحبت میکرد ما پیدا میکردیم که این از کجاست، محلش کجاست، داخل ایران دم از این قبیل کارها بود، فوری پیدایش میکردند که این یکدستگاه فرستنده مثلا" کجاست میرفتند بالای سرش تمام پی سیم هائی که در ایران بود پی سیم های غیر دولتی ، تجاری خیلی پی سیم داشتند اداره Telecommunication وزارت پست و تلگراف سوءال میکرد این چیزها را میگفت مثلا" اف ام، ا م (F.M. - A.M.) از این حرفها فاکس میخواهد فلان چیز را داشته باشد

فرستنده را داشته باشد یا گیرنده هم داشته باشد. اینها نگاه میکردند اولاً" یک چیز مشترکی بین همه نباشد، ثانیاً" بقول این جائی ها چه"رندابله‌ای" یعنی تدریجاً" نوبه‌ای کنترل میکردند که این مبادا چیزی بگوید یا فرض کن یک میتینگ .

سوءال : اندازه پرسنلتان بچه حدّ رسیده بود که شما بتوانید تمام این کارها را بکنید مثلاً" فرض کنید تا زمانی که شما بودید در اوج ؟

تیمسار محققی : اندازه پرسنل ساواک ۷۰۰۰ نفر بود.

سوءال : این مشمول تمام...

تیمسار محققی : ۷۰۰۰ نفر کارمند رسمی بود البته.

سوءال : آنهائیکه خبر جمع میکردند آنها بیشتر بودند؟

تیمسار محققی : سازمان چندین جا، همه جای دنیا یک خبردهنده‌ای افتخاری داشت. وکیل مجلس است، وزیر چه خبر میدهد، وطن پرست است. اینجا هم همینطور. یکی مأمور پول میگیرد خبر را از او میخرند و به او پاداش میدهند و مأمور مخفی است. مأمورین Illegal و Legal داشت.

سوءال : آنوقت تیمسار مثلاً" وقتی شد وقایع ۱۳۴۲ شما آن موقع تشریف داشتید در ساواک این مثلاً" آیا ساواک این را پیش بینی کرده بود؟

تیمسار محققی : قصه‌ای برایت بگویم در این مورد. این آقای خمینی آنچه که من از ۲۰ سال پیش شنیده بودم میگفتند که این اولاً" حاج سید ابوالقاسم کاشانی معروف این با من قوم و خویش نزدیک بود خاله زاده مادرم بود.

سوءال : باماش ارتباط دائمی داشتید شما؟

تیمسار محققی : من بچه بودم البته آن موقع، که درس میخواندم پدرم که میآمد میرفتیم خانه شان و او با صدق بردشد، بعد مصدق که میخواست شاه را زیر پایش تخلیه کند آن نگذاشت، نوشته‌مایش هست ، خرجش را جدا کرد، شاه دوستش داشت در آخرین... اعلامیه داد و فلان. همین فلسفی پدرسوخته که حالا مخالف است اینها روی منبر سخنرانی کرد توی مسجد سپهسالار یادم میآید که میگفت مورچه شاه دارد، زنبور شاه دارد ، مار شاه دارد، چطور ما کشور چندین صد ساله شاه نداشته باشیم. این روح الله خمینی مثل سگ توله پا دوئی بود توی خانه چیز، یکی از چاقوکشهای چیز برد، همین حاج سید ابوالقاسم، آن برد، شمس قنات آبادی ، نواب صفوی ، همین پدرسوخته صادق خلخالی آدمکش، اینها آنجا.

سوءال : یعنی خمینی با فدائیان اسلام مرتبط بود که همه میگویند این زیر دست آقای بروجردی بود؟

تیمسار محققی : کی ؟

سوءال : خمینی .

تیمسار محققی : حالا یه قصه برای آن زیردست آقای بروجردی بودنش میگویم برایت. من بعد از انقلاب آمدم اینجا مرحوم اویسی فرستاد دنبال من که بیایم، چون من با او رفته بودم ژاندارمری. من گفتم بابا جان من با پاسپورت قلابی آمدم اینجا از کوه و کمر و بعد خودم را معرفی کردم الان هم زن و بچه‌ام نیستند اینجا همه ممنوع الخروجند نمیتوانم بیایم. گفتش که من وسیله‌ای برایت درست میکنم که بتوانی بیائی بعد یک آدونس پارول (Aovance Parole) برای من گرفتند یک ورقه‌ای اینجا نوشتند که میتواند برود پاریس و برگردد. بعد رفتیم آنجا و در پاریس مشغول فعالیت شدیم اینور برو آنور برو حالا آنهم داستانی است برای خودش. یک کسی بنام سلیمانی آنجا برخورد کرد با من به ستاد تیمسار اویسی آمده بود که سرلشگر عسکری را ببیند. سرلشگر عسکری او هم توی ستاد اویسی بود بعد بصورت قائم مقام رئیس ستادش کار میکرد. سلیمانی تا آمد تو من این را نمی شناختم از عسکری پرسیدم این کجائی است گفت پیرجندی است بعد قیافه‌اش را دیدم که این شبیه داماد من است. داماد من دکتر سلیمانی است که اینجا درس خوانده میآید و میرود هر سال ما نوشتیم این طب پزشکی داشت آنجا فلان و اینها برای وطن بیا و اینها خلاصه تبلیغ کردیم آمد آنجا بعد به این گفتم شما فامیلی کاشان دارید به سلیمانی. آنهم اتفاقا" با همین ولی الله خان نسر قرابت داشت از علماء بودند پدرشان. گفتش که بله. من پسر عموی داماد شما هستم ما خیلی خجالت کشیدیم که چطور این را نشناخته بودیم. گفت من توی عروسی هم بودم چون طولی نکشید و اینها، متوجه شاید نشدم، بهرحال این یه قصه‌ای برایم گفت، گفت سال ۱۲۲۵ آقای علم وزیر کشور بود، شاهزاده حشمتی که افسر ارتش هم بود قبلا" از سال ۱۲۲۰ که ارتش بهم خورده بود او بازنشسته شده بود، آجودان یزدان پناه بود، او کاندید انتخابات در خمین و گلپایگان و خوانسار بود که اینها را بهش میگفتند ولایت ثلاث، توجه میکنید، گفت علم بمن گفتش این میخواهد برود آنجا فعالیت انتخاباتی بکند تو هم برو من با این آقا رفتم.

سوءال : به آن ولایت؟

تیمسار محققی : خمین، بعد خوانسار. آنجا فعالیت کرد آنهم وکیل شد خودش هم نفوذ داشت منتهی تشریفات انتخاباتیش ... گفت قم که رسیدیم گفتش حشمتی بمن گفت برویم خدمت آقای بروجردی و بگوییم که من وکیل شدم و اگر اوامری باشد بمن بفرمائید، مرد محترمی بود بروجردی. قم هم آنجا نزدیک به خمین و گلپایگان آنجا ماست. نفوذ علماء که مرجع بودند بهمه اطراف میرسید، مخصوصا" آن اطراف. ما رفتیم آنجا یک اطاق بزرگی بود وسطش یک پرده بود، آن پشت پرده خود بروجردی می نشست. آن جلو رئیس دفترش بود. ما که آمدیم آن دور اطاق که رئیس دفترش بود مُفته بود، پتو پهن کردند، ما نشستیم. یارو گفتش، که رئیس دفتره، بفرمائید، تا من بروم. گفت نشستیم رفت به بروجردی گفتش که حشمتی میخواهد شما را ببیند. حشمتی که رفت تو گفت یک آخوندی مثل ملق پاچه شلوارش به

اندازه... آنجا میگشت تا این رفت تو پرده را کشید عقب گوشش را گذاشت بغل پرده شروع کرد اصطراق سمن کردن ببیند اینها چه میگویند، بمن برخورد. به رئیس دفتر بروجردی، گفتم آقا مگر اینجا معمول است کسی که میخواهد آقای بروجردی را ببیند پروند گوش بدهند، از دو حال خارج نیست یا کار سیاسی دارد که وکیل است، یا یک کار خانوادگی دارد مربوط به امور مذهبی، و فلان و اینها، زن و بچه‌اش ارتش است و فلان و اینها، آیا باید بفهمند دیگران. حرفهائی که این بمن میزد از روی قوم و خویشی و از روی کمال صداقت است. گفتش که‌رئیس دفتر جواب داد شما این را نمی شناسید این سید روح الله هندی جاسوس انگلیس است. هر روز صبح میآید اینجا تا غروب ببیند اینها چه میگذرد، میرود به سفارت انگلیس میگوید، حالا درباره خودش من چکار کردم. سال ۱۳۴۲ که این بند و بساط راه افتاد این شروع کرد به پارازیت ون کردن، بهانه جوئی ، بعضی آدمهای احمق متعصب که پیروی از این میکردند خوب توی راه قم، ورامین اینها کُشته شدند که از محبوبین آخری من بودم که آنها را گرفتند و کُشتند همه را. من چون همیشه به مملکتم علاقمند بودم فکر میکردم همیشه یک راه حلهائی که مناسب است برای آرامش آدم دنبال آن برود. خوب ما درس خواندیم مدرسه رفتیم، همینطور راجع به انگلیس به شما میگویم، سی و چند سال پیش اینجا که توی کلاس امریکائی ها درس میخواندم می پرسیدند، راجع به نفت اینها صحبت شد، گفتم این را فراموش کنید که انگلیس با شما دوست نزدیک است. تا زمانیکه منافعش با شما باهم است رفیقتان است، هرجا که منافعش بخطر افتاد مشت تان را گاز میگیرد، بقرآن! شاید اینها را ضبط کردند، من حرف دلم را آنوقت زدم. سال ۱۳۲۱،۱۳۲۰. الان ۲۷ یا ۲۶ سال گذشته است، سرگرد بودم اینکه این بازیها را راه انداخت گرفتنش آوردنش تهران یک خورده ماموربن میدانید برمبنای احساساتشان اینکه ماموریت خوب اجرا بکنند یا نکنند از حد آنوقت خارج میشود. یک کسی بود بنام مولوی رئیس ساواک تهران بود، آدم شر و شوری بود، آن رفته بود آنجا این را فرستادندش بتهران تحت نظر بود، بازداشت بود، این برخوردار شده بود در راه قم و من رفتم، آنوقت توی ساواک بودم رفتم دفتر تیمسار پاکروان خدا بیامرزد. رئیس دفتری داشت بنام ژالتاش بود، فوت شده، الان زنش اینجا پیتزا فروشی میکند همدوره ما بود. گفتم ژالتاش من میخواهم خدمت تیمسار برسم گفتش که تیمسار گفته، این روزها من نمیتوانم کسی را ببینم. خوب مملکت بحرانی بود مردم متعصب بودند.

سوءال : شلوغ شده بود؟

تیمسار محققی : بله، ما هم که با مردم ذاتا" دمخور بودیم، داخل اجتماعات بودیم میدانستم چی میگذرد.
(پایان نوار یک آ)

شروع نوار ۱ ب

سوءال : بفرمائید تیمسار.

تیمسار محققی : گفت من جراءت نمیکنم که بروم پیش تیمسار پاکروان چون سپرده بود. یک دفتر یادداشت آنجا بود برداشتم نوشتم تیمسار سرلشگر پاکروان محترما" برای یک کار فوری و فوتی استدعای شرفیابی دارم، این را فرستاد تو. آن بیچاره خیلی مرد انسانی بود، آقا بود. زیر آن گزارش نوشت با

کمال میل. من رفتم تو، گفتم تیمسار میدانید دارید چکار میکنید. گفت چه دست محققی. گفتم که آن آخوند جماعت به ۷۵ درصد مردم این مملکت که روستائی هستند، بیسواد هستند، حکومت دارند. رعیت یا عمله یک بز دارد، زنش مریض میشود این بز را نذر میکند که به آخوند بدهد بخورد، یا چهار تا مشتری دیگر، که زنش معالجه بشود، یا ۱۰۰ تومان در سال پس انداز میکند میرود مشهد زیارت. تعصبات مذهبی دارند، این کارها با این بلوائی که این یارو راه انداخته الناس علی الله انا امرالهم و انتسهم، مسئله اصلاحات ارضی بود. حالا بعد از انقلاب خودش رفته زمینهای مردم را تصاحب کرده، پدرسوخته، مال بچه صغیر مردم را. مثلا" من که یکشاهی تمام عمرم پایم را کی نگذاشتم دارائی آباء و اجدادیم را گرفتند و مصادره کردند. آیا کسی از من شاکی برد، ابدا".

سوءال : تیمسار پاکروان چه نقشی نسبت به ایشان داشتند که شما نصیحتشان کردید؟

تیمسار محققی : سازمان امنیت، تنها اموری که به امنیت کشور چه خارجی، و چه داخلی، نظارت داشت .

سوءال : یعنی چه برنامه‌ای را؟

تیمسار محققی : خود این علیه امنیت کشور اقدام کرده بود.

سوءال : یعنی در فکر بودند که اعدامش کنند یا ...

تیمسار محققی : اعدام، سازمان اطلاعات جمع میکرد به جاهائی میفرستاد که آنجا باید اقدام بکنند. مثلا" کسی که علیه امنیت کشور اقدام میکند پرونده‌اش را درست میکنند میفرستند به دادرسی ارتش بنام مخربین علیه امنیت کشور. آنجا تحت محاکمه قرار میگیرند. این یک همچین پرونده‌ای برایش درست شده برد چون اقدامات مسلحانه شده بود، آدم کشی هم شده بود. گفتم که داستان این است این مردکه یائی که نشده، هنوز تلگراف کرده الموسوی الخمینی زیر تلگرافش را امضاء کرده اگر یک وقتی تند داد و بیداد کرده سر علم و اینها چون با آنها یک خورده تند حرف میزد.

سوءال : به خود شاه، به خود اعلیحضرت، چیزی نگفت؟

تیمسار محققی : نه، من گفتم شما بیائید این فلان و فلان شده ها را، البته نه به اینصورت... گفتم اینهارا دعوت بکنید که.

سوءال : یعنی آن آیت الله دیگر را دعوت کنند شاه عبدالعظیم؟

تیمسار محققی : آره ، همه را، آفرین. این باعث اش من بودم، گفتم اینها را دعوت بفرمائید، آیت الله های مهم آنجا را و خودتان چون یک آدم دانشمندی هستید خوش صورت و خوش سیرت حرفتان را میگوئید تشریف ببرید با اینها تماس بگیرید، یکی و دو تایش را ببرید خدمت اعلیحضرت، بقیه هم توقعات مادی

دارند. یکی میخواهد کار نظام وظیفه دارد درست کند باید یه پولی بهشان بدهند یکی جواب و سلامشان را هم بدهد راضی هستند و این شر را بخوابانید این یک آتشی روشن خواهد شد که ماها را کور بکند. گفت حالا بگوئید که چکار کنم، گفتم چه جوری ندارد، من یک آخوندی را میآورم خدمتتان، آن آخوند میتواند این کار را بکند، گفتش که(لهجه اروپائی داشت پاکروان) گفت یک آخوندی که شما میخواهید بیاورید اینجا آخوند خوبی است. گفتم آخوند خوب که توی اطاق شماها نمیآید. شروع کرد قاه، قاه، خندیدن. گفت محقق پرت میگوئی، مگر من بدم. گفتم، نه، تیمسار شما خیلی خوبید، من گفتم آخوند خوب، آخوند خوب با شمای خوب فرق دارد. آخوند خوب میرود، توی یک اطاق می نشیند، نمازش را میخواند، دعا میکند، کاری بکار کسی ندارد، عبادت میکند. ولی این که میآید اینجا این کاره هست دوست دارد که با دربار رابطه داشته باشد، با شماها آشنا بشود. با من آشناست و همه را می شناسد، گفت بیارید تو. من رفتم شب خانه تلفن کردم آن آخوند آمد.

سوءال : کی بود، این آخوند، که تیمسار وساطت کردید.

تیمسار محققی : یک آقائی بود بنام، البته این گفته دلئی را که میگویم انتشارش خوب نیست فقط شما اطلاع داشته باشید بدون اینکه بگوئید کی گفته میتوانید... آقائی هست بنام آشیخ زین العابدین انصاری، الان هم تهران است. چند ماهی بخاطر ما حبسش کردند بعد از انقلاب، ولی یکی از افسرها که اینجاست الان، میگفت توی زندان این روضه میخواند، پشت دعا میکرد. آن افسر الان توی فرودگاه داداش کار میکند سرتیپ ناصری .

سوءال بله ، بله.

تیمسار محققی : بعد ما رفتیم آن بابا را آوردمیش، اینهم رفت همه را دعوت کرد تو با تلفن یا تلگراف، یا بعضی ها حضوری جمع شدند شاه عبدالعظیم، ایشان هم تماسی گرفت .

سوءال : خمینی خودش راضی بود به این کار.

تیمسار محققی : معلوم است، معلوم است، خمینی را راندنش به اینجایش رساندند، یک کتابی است.

سوءال : ساواک میچرقت، تیمسار اطلاعات واقعی پیدا کرده کی خمینی را رانده یعنی این فکر بود که کس دیگری پشت این هست ولی هیچ اطلاعات قاطعی ...

تیمسار محققی : اینکه من بشما گفتم ۲۵ سال پیش یارو این را دیده بود هر وطن پرستی میدانست. هم من میدانستم بابام هم میدانست که این آقا.

سوءال : ولی چیز قاطعی پیدا نشد.

تیمسار محققی : حاج سید ابوالقاسم کاشی هم انگلی فیل (Anglophile) بود و هر آخوندی نوکر انگلیس است، غالبشان .

سوءال : و تیمسار این درست است که میگویند تیمسار پاکروان رفتند پهلوی اعلیحضرت و یک چیزهائی از قول خمینی برایتان گفت.

تیمسار محققی : من دارم میگویم از قول خمینی چیزی نگفت. این اجتماع جمع شد من گفتم که خودتان مستقیم بروید پیش این آخوندها واسطه نشوید بخرابانید این حرف را بروند پی کارشان بعد هم رفتیم آخوند را آوردیم او هم رفت آن کار را انجام داد. متاءسفانه شما برای تاریخ میخواهید بنویسید یک کسی را معرفی کرد بعد از خودش می فرستاد واسطه بین اینها بود که من آنوقت نمیتوانستم چیزی بگویم بنام سرهنگ نشاط .

سوءال : فرمانده گارد بود؟

تیمسارمحققی : نه، آن با آن قوم و خویش بود سرهنگ نشاط شاید برادرش بود، این بهائی بود پاکروان این نکته را نمیدانست .

سوءال : پاکروان نشاط را ماءمور کرد که بین علماء و ارتش رابط شود، در حقیقت بین علماء و ساواک ؟

تیمسار محققی : بله، رفتیم من به آن آخوند گفتم که تو دیگر نمیخواهد بروی. گفته بودم پیش تو هرجا میمانی شبها بیا پیش بگو اما اصلا" این کار علاقه شخصی من نبود، کار من نبود، من کار فنی داشتم، اصلا" تو ساواک بودم گفت چرا نه، آخوند، آخوند اگرسیو(Aggressive) بود، فضولی بود. گفتم ما کلید را دادیم بدست آقای پاکروان و آن خردش مرد دانشمندی است میداند چکار میکند، نخواستمش در آن موقعیت، یک بهائی دارد میراند. رفتند، بعد هم این چون نوکر انگلیسی ما بود. عده‌ای هم از همان رجال انگلیسی آنجا چتر باز پیاده کردند داخل اینها برو و بیا فلان و اینها.

سوءال : در کجا تیمسار؟

تیمسار محققی : در همان شاه عبدالعظیم بود ما همه را می شناختیم کی به کیه.

سوءال : چتر باز یعنی واقعا".

تیمسار محققی : نه، مقصودم این است که یک آدمهائی را می بینم از موقعیت استفاده کردند ، علمائی آمده بودند آنجا اینهم که با اینها سر و کار داشتند و طرفدار سیاست انگلیس بودند آنجا سبز شدند. متفقا" هم بودند. مثلا" دکتر سید حسن امام جمعه، آقای علم، امثالهم. این بابا دیگر شرفت. بعد کار این آقا منجر شد به اینکه پاکروان رفته بود پیش اعلیحضرت گریه و زاری آن کار خودش را کرد بیچاره که این

سید است همه میگویند ببخشید.

سوءال : ولی تیمسار سحیمی میگویند یک چیزهائی را به اعلیحضرت گفته بودند که خمینی یک چیزهائی را قبول کرده که خمینی واقعاً" قبول نکرده بود. یعنی میگویند تیمسار پاکروان از قول خودش به اعلیحضرت گفته بود؟

تیمسار محققی : اولاً" پاکروان سحیمی ترین مرد بود، یک مرد شریف، یک خدمتگزار به شاه. درون بگوید آنهم از قول او. اینها را درست میکنند من خیلی ناراحت می شوم وقتی که می شنوم پشت سر یک مردهای که با آن شرافتمندی خدمت کرد.

سوءال : و این منظور به این بوده که برای اینکه جلوی افتشاش را بگیرند و قضیه فیصله پیدا کند و اعلیحضرت را مستجاب کنند.

تیمسار محققی : نه، همان دار و دسته انگلیسی نگذاشتند این کار فیصله پیدا کند. من این استنباط را آنوقت پیدا کردم و آخر هم به پاکروان گفتم آخر سر بیچاره پاکروان رفت و گفت این را عفو بفرمائید قربان. شاه گفت کی شماها تقاضائی کردهاید و من قانون را تصویب نکردم و این راه حلّ قانونی پیدا بکنید من قبول میکنم. آن وقت رفتند گفتند مجتهد علم آن بازیها، بعد هم این کار شد. گفت برود به ترکیه. آنها هم رفته بود شیطنت خواسته بود بکند ترکها گفتند جایت اینجا نیست فرستادنش عراق. عراق هم عراقیها آمده بودند ایران همین ایام آخر، روزهای آخر شلوغ شده بود ایران میخواستند یک اقدامات بکنند علیه بارزانیها با کردها، دولت ایران به کردها کمک میکرد، وبه آنها پناهندگی داده بود، بعد از قرارداد الجزائر عراقیها آمده بودند گفتند که ما میخواهیم علیه کردها عملیات بکنیم اجازه بدهید از داخل ایران به موازات مرز به آنها حمله کنیم .

سوءال : شما بروید از پشت به آنها بزنید؟

تیمسار محققی : آره، جاده ایران را پیدا کنید بروید بالا به شمال غربی عراق. ایران هم قبول . همین ازهاری هم رئیس ستاد بود. عراقیها بعد به من گفتند اگر ایران بما اجازه بدهد در جواب کمک ایران در سرکوبی کردها عراق حاضر است صد تا مثل این آخوند خمینی پایشان را می بندیم به سنگ و میاندازیم توی دجله. قضیه خیلی مهمترش را بگویم. پدر این فرستادهء عراق درآمد شاه نگذاشت به خمینی کاری بکنند تقصیر خود اعلیحضرت بود، خدابیامرزدش، نگذاشت.

سوءال : تیمسار شما تاکی تشریف داشتید سازمان امنیت بعد از این وقایع رفتید.

تیمسار محققی : تا ۷ سال من، از سال ٤٤ که تیمسار اویسی فرمانده ژاندارمری شد مرا خواستند منتقل کنند به ساواک، من علاقه نداشتم خودم بیرون آمدم. عنیپ، فردوست قائم مقام ساواک اصرار میکرد.

سوءال : شما خاطره‌ای دارید از تیمسار فردوست یعنی اصولا".

تیمسار محققی : هر کلمه‌ای که گفته بشود آدم میتواند برای آن بگوید. آره خیلی ولی...

سوءال : ولی منظورم در جنب این شایعاتی است که بعد از انقلاب راجع به ایشان بود.

تیمسار محققی : از ایشان میپرسید کوچکترین روزنه‌ای که کسی فکر بکند که این خیانت میکند دیده نشده، در عین حال اینکه خیانت هم میکرد. بعدها ما نتیجه کار را فهمیدیم همه این را خیال میکردند که شاه دوم است. حتی من برای یکی از نخست وزیران گزارش کردم که خیانت دارد میکند.

سوءال : شما چه دیده بودید آن موقع یعنی همین مسائل که میگویند ارتباطات با شوروی اینها بود یا..

تیمسار محققی : نه، فرض کن، فلان آدم که کارش را نمیکند. ایران تقصیر ماها شده که به این روز افتاده، ایران نباید این جوری میشد. مردم هم اکثریتشان بقرآن راضی بودند از مملکت. من آدم خیلی متدینی هستم. ببینید الان جانشازم آنجا پهن است. من عقیده به مذهب دارم، ولی نه مذهبی که خمینی دارد. مذهبی که پدر من بمن یاد داده، مطالعه دارم.

سوءال : ولی وقتی که می فرمائید کارشان را نمیکردند. منظورتان اینکه یعنی اطلاعات صحیح جمع نمیشد یا...

تیمسار محققی : تعمد میکردند، تعمد میکردند، مثلا" من حکومت نظامی را توی اداره‌ام درست کردم، اینها را به اعلیحضرت جوان نوشتم، حکومت نظامی درست مثل اینکه یک سگی را که پاسبان گله است ببندندش و بعد گرگ ها را ول کنند. سعدی میگوید سگ بستند، سگ را ول کردند، پهش میگفتند، تو حکومت نظامی حق نداری که تیراندازی بکنی، حق نداری مقررات یعنی قانون حکومت نظامی را اجراء بکنی. خوب بالنتیجه چه میشد سربازهائی که دو سال طول کشیدیم از سر اینها، سربازی که از توی خیابان بیشتر هم لات و لوت داوطلب میشدند آن موقع. در ژاندارمری ما روزی ده هزار نفر می گرفتیم تحویل ارتش میدادیم آنها هم بیست جا قسمت میکردند. سپاهیان ، ترویج ، بهداشت ، دانش ، نمیدانم توی کارخانه ذوب آهن، نمیدانم ژاندارمری ، شهربانی، همه جا سرباز برد. اینها آدمهای منسوخ شده که هر روز انضباط اینها پائین میرفت. من خودم چندین بار به اعلیحضرت عرض کردم قربان اجازه بدهید که اینها بروند توی سربازخانه، بنده با مردم، این موجیها را می نشانم سرجایشان، اگر نتوانستم بکنم بدهید مرا اعدام بکنند.

سوءال : اعلیحضرت چه جوابی دادند به شما؟

تیمسار محققی : قبول میکرد، بیرون که می رفتیم، آقای مقدم که رئیس ساواک بود میرفت یک چیز دیگر میگفت. آقای ازهاری که الان اینجا گردنشان را تبر نمیشکند میرفت یک چیز دیگر میگفت .

سوءال : یعنی آنها بودند که نظر را عوض میکردند، یا اینکه اعلیحضرت به اینها فرمان قاطی نمیداد؟

تیمسار محققی : نه خیر، اعلیحضرت خودش، ببینید، کار صفحه دو رو دارد آن یکنفر بود بیمار هم شده بود، نمیدانم این دکترها هم شاید بهش آمپولهائی تزریق میکردند که حواسش را گُم کند. من وقتی میگفتم خوشحال میشد به علی قسم.

سوءال : پس چه میشد تیمسار این فاصله بین اینکه شما با ایشان صحبت میکردید و میآمدید بیرون و آن دسته...

تیمسار محققی : رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران همین آقای ازهاری بود، و بعدش هم نخست وزیر شد، بازهم که رئیس ستاد بود تا زمانیکه من بودم، ایشان میرفت مثلا" یک چیز دیگر میگفت، یا برای مثال بهتان بگویم. یک وقت سپهبد شاهرخشاهی رئیس کانون بازنشستگان ارتش نیروهای انتظامی و نیروی زمینی تقاضا کرده بود از پیشگاه اعلیحضرت که اجازه بدهید عائله و زن و بچه افسران یک تشکلی پیدا بکنند در برابر این کارهائی که اینها میکنند. عکس العمل، اعلیحضرت گفته بود، بگوئید کمیسیونی بشود رسیدگی کنند. توی ستاد بزرگ. عظیمی وزیر جنگ بود، عده زیادی میآمدند همه، من هم از ژاندارمری آمده بودم مثلا" مطرح کردند. مقدم معمولا" مسئول بود این کار را بکند. من برای اینکه از موضوع خارج نشوم با انگشت زدم روی میز گفتم اجازه میدهید که من در چهارچوب این فرمایشات اعلیحضرت یک مقداری قضیه را وسیعتر مطرح بکنم که البته اگر اجرا بشود. اوامر شاه هم این تو هست، گفتند بگو. گفتم قربان افسرها که خودشان در زمانی که در خدمت هستند حق دخالت در سیاست ندارند بعد هم که بازنشسته شدند یا آنوقتی که در خدمت بودند اگر شعر هستند توی پیشانیشان نوشته شعر، اگر امام حسین هستند توی پیشانیشان نوشته امام حسین، هیچ فرقی نمیکند و این تشکلی که شما میگوئید افسرها دارند برای اینکه همان کانون بازنشستگان، همان بانک سپه، که به اینها حقوق میدهد اجتماعاتی که دارند این تشکل است. حالا بیائیم بگوئیم زن و بچه‌های اینها، من از همه تان جرائتم به استثناء یکی دو نفر، ۵۰ نفر آنجا نشسته بودند. من پنج تا اولاد دارم، سه تا دختر که شوهر کردند و رفتند. دو تا پسر یکیش نظامی است از من گرفتارتر و بدبخت تر، همینی که حالا اینجا تاکسی میراند این خانه هم مال اوست با برادرش، برادرش قبل از انقلاب آمده بود تگزاس هست الان. میماند یک پیرزن توی خانه بنده این چکار میتواند بکند، حالا آنکه بازنشسته دهسال پیش شده دیگر، یک مقداری پدتر، بگذارید مردم خاموش که وطن پرست هستند اکثریت خاموش اینها دلشان میخواهد یک کسی راه بیفتد دنبالش راه بیفتند پدر اینها را درمیآورند. همین ازهاری بمن گفت شما آن کار را بکنید، گفتم من دیروز به برادرهایم تلفنی در شهرستان تلفنز باماشان دستور دادم، مگر شما مردم این کشور نیستید، مگر از نعمتهای این مملکت متمتع نیستید، شماها هم در برابر این موجی ها دسته راه بیندازید، سر و صدا کنید، از اصفهان بخواهید که بیایند صدایتان را ضبط کنند، نمیدانم عکسبرداری بکنند، بدهند توی تلویزیون نشان بدهند. مردم بدانند غیر از این مردم تهران توی خیابانها ول میگردند عمله افاغنستانی، و نمیدانم فلسطینی و فلان و اینها بازهم یک آدمهائی که این کشور. اینها این کار را کردند شاید شما شب نتیجه‌اش را ببینید. به ازهاری گفتم، ولی من بعنوان فرمانده ژاندارمری نمیتوانستم این کار را بکنم، بدلیل اینکه خود شما اول کسی هستید که یقه مرا میگیرید که چرا تو دخالت در کار سیاسی کردی. حالا چه میگوئی، چشم من همه

کشور را راه میاندازم. ما رفتیم به فرماندهی، تلفن کردیم که شماها مردم شریفی هستید، و مردم وطن پرست هم صد ها تلگراف به اینجا کردند، به شماها کردند، بوسیله خود شماها به اینها بگوئید راه بیفتند کمکشان هم بکنید. اولین دار و دسته‌ای که راه افتاده بود در کردستان که مرکز آتش است، از قرره یک درویش، رئیس دراویش آنجا بنام حسینی پیاده از قرره به سنندج آمده بودند جدا" دمونستراسیون (Demonstration) عظیمی و فدن و اینها آنوقت این سخنرانی، تظاهرات و اینها عکسبرداری شده بود صدایش کرده بودند و اینها گفته بود که با پیک اینها را بدهید توی رادیو و تلویزیون تهران منعکس بشود. اتفاقا" موقعی که این پیک توی راه بود بمن تلفن کردند که دارم میآیم دعوت کردم از فرماندهان دانشگاه پدافند ملی که اعلیحضرت دعوت داشت فرماندهان را هم دعوت کردند. آنجا میدانید پدافند ملی از افسران و وزارتخانه‌های دیگر همه شرکت میکردند برای درس خواندن یک دوره‌ای بود. به ازماری گفتم امرتان اجراء شد الان پیک توی راه است که ما امشب اینجا بدهیم به رادیو و تلویزیون، مثل اینکه سعادتمند وزیر چیز بود.

سوءال : وزیر اطلاعات؟

تیمسار محققی : بله، ما چهار، پنج نفر، فرماندهان دنبالش راه افتادیم دنبال ازماری رفتیم توی فرودگاه ... از آنجا دنبال اعلیحضرت آمدیم، ازماری هم به شاه این مطلب را گفت. اعلیحضرت هم خوشش آمد خندید، چون به اعلیحضرت بارها این تقاضا را کردم تشریفات که تمام شد بیرون آمدیم یک خورده استراحت کنیم. بعد ازماری آمد گفتش که اعلیحضرت گفتند نمیخواهد این نوار را توی رادیو و تلویزیون منعکس بکنید، همان در محل این کار را بکنید. گفتم اشرش این است که اینجا نشان بدهند که همه جای ایران علیه اینها قیام کرده، خلاصه ما خیلی پکر همین کار را کردیم تلگراف بحرش رساندیم صدها کار مثبت که میشد بکنیم همه جلویش را میگرفتند.

سوءال : ولی چطور شد تیمسار اعلیحضرت که در دوران قبلی یعنی در این دوران اینقدر بحرف رئیس ستاد گوش میدادند، یک مواقع دیگر تصمیم گیری اصلی خودشان بودند؟

تیمسار محققی : قربانت بروم اعلیحضرت گفتند بیمار شده بود.

سوءال : چرا، فرض کنید این امراء را انتخاب کرده بودند که میدانستند اهل عمل نیستند به آنصورت ؟

تیمسار محققی : اعلیحضرت بیمار شده بود، اعلیحضرت خودش دانشمند بود، اعلیحضرت میدانست که یک کنفرانس گوآدولوپ که درست شده، اعلیحضرت خودش توی یادداشتهایش می نویسد سالیوان بودند که میگفت ساعت رفتنت را بگو، شاید مقصر اصلی بران سقوط مملکت ما. همه فدائی بودند برای اعلیحضرت، مخصوصا" اعلیحضرت خودش کوتاه میآمد.

سوءال : تیمسار این دوره‌ای که شما ژاندارمری بودید این وقایع را که دارید میگوئید شما حس میکردید

که انضباط بین فرض کنید افسران و سربازها توی ژاندارمری دارد ضعیف میشود؟

تیمسار محققی : تا دقیقه آخر من پدر هرچه مثالت بود آنچه مربوط به خودم بود درآوردم .

سوءال : اگر قرار بود فرض کنید یک کودتائی حتی روزی که اعلیحضرت میرفتند آیا ژاندارمری این تشکل را داشت ؟

تیمسار محققی : خوب ، خوب . اصلا" ما را خرد کردند.

سوءال : می فرمودید، که من راجع به تشکل آیا تا روز آخر ژاندارمری قادر به عمل میبود اگر چنانچه چنین اجتیاجی پیش آمده بود؟

تیمسار محققی : تا یک زمانی میشد حتی .

سوءال : کی بود، آن مقطع که شما فکر میکنید؟

تیمسار محققی : حتی موقعی که آقای خمینی تشریف آورده بودند بازهم میشد.

سوءال : یعنی شما سازماندهی، سرباز، افسر.

تیمسار محققی : بله، افسر و سربازها همه فدائی بودند، فدائی بودند.

سوءال : از نظر منطقه‌ای فرق میکرد.

تیمسار محققی : بیخودی این بیچاره‌ها را در عروسی و عزا سرشان راپریدند، بسته بودند، نمیگذاشتند کاری بکنند، تا دقیقه آخر هم نمیگذاشتند بعد موقعی که اعلیحضرت بیرون آمد از مملکت یک فرمان عمومی ارتش یک صفحه اینقدری قدردانی کرده بود از افسرها، و گفته بود که شما همیشه متحمل و با انضباط بودید بار کشور بدوش شما بوده بازهم همین انضباط و اتحاد و یکانگی تان را حفظ کنید و دولت طرفدار قانون اساسی را کمک بکنید. تمرکز کلمه اینجاست.

سوءال : طرفدار قانون اساسی ؟

تیمسار محققی : بعد از فرودگاه که فقط سه تا فرمانده، رئیس ستاد رفته بود و بنده، نیروی زمینی، دو سه نفر بیشتر نبودند، هوائی، قره باغی آن موقع رئیس ستاد بود.

سوءال : شما تیمسار اگر اجازه بدهید میخواستم ازتان سوءال کنم فرماندهان هیچ نقشی نداشتند، موقعیکه

اعلیحضرت آقای قره باغی را انتخاب کردند یعنی هیچ نوع مشورتی، هیچ سعی نکردند که یک آدم قلدر تری...

تیمسار محققی : نه، ابدا"، قرار بود اویسی بشود بعد عده‌ای نگذاشتند. زمزمه کردند در گوش اعلیحضرت .

سوءال : می فرمودند که رفتند به فرودگاه؟

تیمسار محققی : رفتند فرودگاه، بعد این فرمان عمومی ارتش یک صفحه قدردانی از افسرها کرده بود داده بودند به رئیس ستاد که توی فرمان عمومی ارتش بگذارند شخصیت اصلیش را که شاه امضاء میکند، ماها را با تلفن گرام اخطار کرده بود به خانه‌اش قره باغی، آن خانه، خانه سازمانی فرمانده ژاندارمری بود ولی او هنوز نشسته بود، و بلند نشد خوشبختانه که ما برویم آن تو. توی سر ما خراب بکنند. می یعنی یعنی ما می گفتند که این پدرسوخته پُر رو پرو نوکش را قیچی کن گفتم نه ، نه، سرپاز، خانه‌ام را هم اجاره کرده‌ام .

سوءال : شما چند سال با ایشان کار کردید تیمسار؟

تیمسار محققی : من، از زمانی که او فرمانده ژاندارمری شد.

سوءال : میشود در حدود چند سال ؟

تیمسار محققی : از سال ۱۳۵۱ تا آخر بودیم .

سوءال : در حدود شش سال ؟

تیمسار محققی : آره.

سوءال : اصولا" تیمسار، آیا قره باغی فرمانده قوی بود آنطور خاطره‌ای که شما ازشان دارید، آدمینستراتور (Administrator) خوبی بود؟

تیمسار محققی : نه، اینها یک مشت بودند که صورت ظاهرشان خیلی خوب بود.

سوءال : بزمی بودند بجای رزمی ؟

تیمسار محققی : بزمی بودند، آره.

سوءال : آنوقت این رابطه نزدیکی که با فردوست داشت شما میدانستید یعنی حس میکردید چون شما هر دو را خوب می شناختید؟

تیمسار محققی : بله، خود شاه میدانست، توی کتابش هم نوشته. عرض شود ما رفتیم خانه تیمسار قره باغی درست نیمساعت بعد از رفتن شاه که از فرودگاه رفته بود که آن عکس کذائی، ما توی تلویزیون میدیدیم که توی اتاق نشسته بودیم معاون رئیس ستاد، هم بودند، این عکس شاه، ما توی سرمان زدیم که شاه رفت .

سوءال : در آن موقع چه جوری حس کردید تیمسار، یعنی فکر کردید که، برای دفعه اول، واقعا"، یعنی همه چیز از هم خواهد پاشید یا هنوز امیدوار بودید؟

تیمسار محققی : نه، برای ما قاضی بود که دیگر تمام شده، آنوقت شاه بیرون آمد.

سوءال : یعنی ارتش از نظر روانی روحیه‌اش را از دست داده بود؟

تیمسار محققی : چون ما میدانستیم اینها چه کرده‌اند حالا این حرفی که من زدم اینجا میخواهم...

سوءال : بفرمائید.

تیمسار محققی : ما رفتیم آنجا خانه تیمسار قره باغی، متقدم بود من بودم، بدره‌ای بود، رحیمی مرحوم بود، حبیب الهی که الان اینجاست، ربیعی، رئیس شهربانی رفته بود قهرکرده بود زمان ازهاری آنهم به علتی که من نمیدانم. جعفری جایش آمد، اینها فرماندهان بودند، گفتش که اعلیحضرت تشریف بردند این فرمان را دادند، این را ما برای شماها می فرستیم، بگوئید سر صبحگاه ، شامگاه سربازخانه‌ها این را بخوانند، و بعد یک توصیه دیگر کرد، گفتش که من خواهش از تو میکنم که شما چون توی امنیت ملی شورای امنیت ملی میآئید اگر بحثی راجع به قسمتهای خودتان داشته باشید قبل" ما نظامی ها با هم هماهنگ بشویم که اختلاف کلمه‌ای در نیاید من خیلی ناراحت شدم گفت حرفی قبل از اینکه هماهنگ بشویم نزنید گفتم ما حرفی نداریم بزنیم تیمسار، شما فردوسی را اگر خوانده باشید که آنجا یک شعری هست :

پدرکُشته را تخم کین کاشتی
پدر کُشته را کی برد آشتی

پدر آقای بختیار را رضا شاه تسلیم دادگاه نظامیش کرد، کُشتنش، خودش از زمان مصدق تا بحال مخالف رژیم بوده، چند ماه پیش هم که در راه کرن کاروانسرا سنگی بملت فضای باز سیاسی که الان دارد اولین کسی که سخنرانی علیه رژیم، قانون اساسی، همه چیز کرد، فحش و بد و بیراه میداد ایشان بود. ژاندارمها رفتند عده‌ای علیه اینها رفتند آنجا دخالت بکنند زدند دست این بابا را شکستند، این چه جوری میخواهد برای شاه مملکت را نگهدارد الان دیر شده ما چند نفر که اینجا نشسته‌ایم میتوانیم تصمیم بگیریم، در زندانها

را باز کردند هرچه ... سیاسی و جنائی دزد و سارق بود ول کردند توی خیابانها یک عده‌ای هم هستند که شب میروند طرح تهیه میکنند میدهند دست یک مشت افغانی، نمیدانم فلسطینی، اینور و آنور باتفاق اینها این بازیها را راه میاندازند باید اینها را تشریک مساعی بکنیم ۲۴ ساعت و ۴۸ ساعت آدرس هایشان را بگیریم بیندازیم توی زندان، یا اینکه اینها را بفرستیم توی یک جزیره‌ای بعد از آنکه آرام شد کشور برگردند. ولی آقای بختیار راضی بود به اینکار، نه، بختیار خودش یکی از مأمورین بود که این کار باید انجام بشود. قالی قرمز جلوی پای یارو انداخته بود نمیدانم فلان، بهشت زهرائی که الان میخواهد خانه کعبه درست کند با هلیکوپتر ارتش فرستادش آنجا .

سوءال : واکنش بقیه چه بود تیمسار به این حرفها؟

تیمسار محققی : تصدیق میکردند.

سوءال : همه شان ؟

تیمسار محققی : تصدیق میکردند، غالبشان منتهی مثلا" مقدم ظاهرش میگفت آره ولی عملا" حرفهائی که باطن .... یک کتابی خودشان نوشته‌اند چند جلسه کمیسیون بوده توی ستاد بزرگ ارتشتاران بنام مثل" برگ آب میشویم " آن کتاب را شما خواندید؟

سوءال : بله ، بله . دیدم من از ... تیمسار بعدا" بنظر میرسد بختیار حتی از زمانیکه اعلیحضرت آنجا بودند آماده تر بود از اینکه از ارتش استفاده کند، مثلا" جلوی دانشگاه دستور تیراندازی بدهد. میگویند از ربیعی خواسته بود که نیروی هواپیمائی را استفاده کند در....

تیمسار محققی : یک مرتبه آخر میگویند که یک زن آبستن هم گل میخورد.

سوءال : می گفتند که هویزر حرفی میزند که قره باغی میخواست استعفا بدهد؟

تیمسار محققی : گهُ میخورد، گهُ میخورد اینها مأمور براندازی ایران بودند. اینها مأمور براندازی کشور خودشان بودند من نامه‌ای نوشتم بهمان جسی هلمز بعد میدهم یک نسخه‌اش را بهت. کی همچین چیزی هست، کی بیگانه برای یک مملکتی دلش میسوزد، سالیوان مأمور این خرابکاری بوده کتابهائی که همه ارکانها نوشته‌اند خواندم بعضی هایش راست است بعضی هایش دروغ است. یک مقداری از مطالب صحیح نیست چیزی که من با نام مستعار دادم .

سوءال : تیمسار آنوقت از آن جلسه شما...

تیمسار محققی : همه این چیزهائی را که شما میخواهید اینجا هست.

سوءال : حالا بگذارید من چند تا سوءال همینطور کلی برای این میکنم از آن جلسه شما چطور ارتش رسید به آن طرز بیطرفی آنوقت شما فرماندهان چیزی داشتید در این ؟

تیمسار محققی : بیطرفی ، اولا" زمانی این کار بیطرفی انجام شد که تهران سقوط کرده بود ترجمه میکنید.

سوءال : این نیروهای مجاهدین فدائیان دراین رل داشتند یا خود ارتش روحیه‌اش خراب شده بود؟

تیمسار محققی : نه خیر، نمیگذاشتند ارتش کاری بکند، نمیگذاشتند همین قره باغی، فردوست ، مقدم اینها همه بایکدیگر متشکل بودند برای اینکه نگذارند.

سوءال : شما اصلا" هیچ طرحی برای عمل آن مرقع کشیدید یا نکشیدید؟

تیمسار محققی : معلوم است، ارتش طرح داشت طرحهای اضطراری داشت، امنیت ارتش شاهنشاهی اینها یک واحد امنیت پایتخت داشت ، طرحهای مختلف برای مواقع ضروری . این پارو" سنگر" اینجاها رانوشته بود بعد گفته بود بنویسید تاریخ غلط از آب درنیاید من هم با اسم مستعار نوشتم یک مقداری دلایل ضمیمه‌اش هست بخوانید همه این چیزهائی که میخواهید در اینجا هست .

سوءال : باشد، چشم، پس تیمسار اجازه بدهید از این مسئله بروم وقایع ۱۳۵۷ به آن خردتان اشاره کردید به نامه‌ای که برای اعلیحضرت نوشته بودید بعد از انقلاب. برای اعلیحضرت جوان در امریکا پیرامون همان چگونگی یک چند کلمه‌ای راجع به آن بفرمائید.

تیمسار محققی : من همین چیزهائیکه برای شما گفتم.

سوءال : خوب پس، تیمسار اجازه بفرمائید بعد از انقلاب .

تیمسار محققی : چه دارد مفصلتر من چون بعد از انقلاب هم پاریس و این ور و آنور بودم .

سوءال : من می خواستم راجع به آن بپرسم . شما با تیمسار اویسی همکاری میکردید، تیمسار فعالیت ایشان پیرامون چه بوده پیرامون ایجاد یک تشکل نظامی بود یا برای چه، ملول در داخل ایران ترتیب بدهید یا...

تیمسار محققی : هم داخل و هم خارج .

سوءال : آنوقت میگویند یک موقع صحبت بود قبل از اینکه اصلا" عراقیها حمله بکنند به ایران خیلی پیش از آنکه افسران بروند از طریق عراق.

تیمسار محققی : درست است ، رفته بودند یک تعدادی.

سوءال : و هدف این بود که اینها همراه عراقیها بروند در ایران یا خودشان بروند.

تیمسار محققی :نه، نه.

سوءال : این چه شد تیمسار عملی نشد؟

تیمسار محققی : کمک نکردند.

سوءال : قبول کمک ابتدائی از کی قرار بود بیاید از امریکا یا...

تیمسار محققی : والله هم امریکائی ها بهش گفته بودند کمکتان میکنیم مثلا"... خودش میآمد اینجا میگفت، از قول خود اویسی من میگویم چون بنده با امریکا تماس نداشتم.... بگذار یک آدم خائنی که بعدا" خائن از آب درآمدند مثل آن رهبر زاده آن کتاب را نوشته بود باید بنام یک انسان نه ایرانی، از بنده هم بدتر است مردکه پدرسوخته.

سوءال : آنوقت آن جزء افرادی بود که...

تیمسار محققی : آن یکی از کسانی بود که رابط بود بین اویسی و امریکا توی کتابش نوشته کتابش را خواندید.

سوءال : بله، بله، آنوقت اینها دقیقه آخر کمکهائی که میبایستی میدادند ندادند؟

تیمسار محققی : کمک را عوامل بسیاری هست برای کمک بقول معروف میگویند که خارجیان روی اسب برنده شرط می بندند. از اویسی آنچه را که من استنباط کردم کمکی که لازم بود بهش بکنند حالا از هرجا از داخلی و خارجی نکردند. من از اینجا فرض کنید رفته بودم آنجا با یک عده افسر شبها نان و سیب زمینی میخوردیم، قرار بود مادی فلانقدر بما بدهند این نمیرسید چهار ماه یکدفعه، سه ماه یکدفعه، دو ماه یکدفعه، بما میدادند.

سوءال : تیمسار، چند نفر جمع شدند. یعنی فرض کنید در بهترین زمانش اندازه نیرو چقدر شد.

تیمسار محققی : اول کار من شرفته بودم یک عده‌ای را اول کار بیشتر استقبال کردند هم در داخل ایران .

سوءال : یعنی ارتشی ها؟

تیمسار محققی : بله، و هم یک عده‌ای را اویسی فرستاده بود به عراق سربازخانه پهش داداه بردند در آنجا که در آن تجمع بکنند و عشایر را ببرند، آنجا منتهی....

سوءال : یعنی به اندازه یک نیروی حسابی رسیده بود.

تیمسار محققی : نیروی حسابی مثلاً"، اولین حمله‌ای که عراقیها به خرزستان کردند پادگان های ایرانی خیال کردند اویسی آمده است و تسلیم شده بودند.

سوءال : عجب ، یعنی نیروهای ایران فکر کرده بودند اویسی است.

تیمسار محققی : بله، بله، ولی حالا بهر دلیل یعنی دشمنان، اویسی بیچاره را کُشتند. و گفتند آدم موءثری نبود، کُشتندش و گفتند خود او تقصیر داشت. ولی بنظر من نه، کمک بهرقی نرسید خود من ماءمور شدم رفتم به عراق برای تحقیقات ولی کمکی که قرار بود آنها بکنند... خودشان داخل ایران شدند میگفتند که بختیار آنها را منصرف کرده بود .

سوءال : که گفته بود با شروع جنگ دولت سقوط میکند؟

تیمسار محققی : بله، با همین آهی، شهریار آهی، رفتیم عراق، گفتم پدرسوخته ما، البته پدرسوخته نگفتم، موءدب ، همین عادی بود، گفتم باباجان شما خرج دو روز، پنج روز، جنگتان راميداديد. به ما که از شمال غرب ایران میتوانستیم یک کارهائی بکنیم، ایلات و عشایر همه حاضر بودند، بعد ما برگشتیم مرا فرستاد به ترکیه، یک عده افسر هم آنجا رفتیم. سازمان یک پولی باید بدست سران عشایر رسیده باشد و بین افسران یک آدم بدنامی آنجا بود" صابر"، این مبلغ کم که دادند بدست این آدم، درون گزارش کرده بود. من به اویسی گزارش کردم اویسی خیلی بدش آمد از این بابا، دکش کردند، می گویند که وطن پرست در ایرانی کم است .

سوءال : درآن شرایط این پولها را حیف و میل کرد؟

تیمسار محققی : پول هم مثل صدقه مثلاً" آن را هم کسی بخورد یک لات پدرسوخته، آشرلت اویسی گفت طرح تهیه کند فلان، اینها روی این دو جا آذربایجان غربی و شرقی آن تحقیقات کافی کرده بود گزارش مفصلی داده بود یک عده‌ای هم از داخل، همان فلاحی، با اویسی ارتباط داشت که بعد از انقلاب فرمانده نیروی زمینی بود و بعد انداختنش.

سوءال : فرمانده نیروی زمینی بود؟

تیمسار محققی : آره دیگر. چهارده تا از افسرهای گارد هم که پسر خواهر خود اویسی هم جزء آنها بود در ایران شبکه داشتند، اینها همه را ریختند گرفتند و اعدام کردند.

سوءال : قیام ۱۸ تیر باصطلاح کودتای توزه آن ارتباط با تیمسار اویسی بود یا با...

تیمسار محققی : نه، آدمهائی آنجا بودند که با اویسی مرتبط بودند، ولی آنرا بختیار درست کرده بود و خودشان لو داده بودند از ستاد بختیار.

سوءال : چرا تیمسار یعنی یک کسی خیانت کرد؟

تیمسار محققی : یک عده کمونیست تویشان بودند، آره، الان پیش خود اعلیحضرت جوان هم آدمهای ناباب هستند و آنرا هم بهش نوشته‌ام مثل همین مردکه که کتاب نوشت رفیق زاده من خیلی کم حرف میزنم اروپا مرا شناخته بود، او بود که آمی را به اویسی معرفی کرد. (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲ آ

گفتم که ایر آدم، آدم بابی نیست همان وقت به تیمسار اویسی گفتم. آمدیم اینجا دیدیم که کار پیش نمیرود. یک دو سالی آنجا بودم بعد آمدم ریچموند پیش برادرم. شما خیال میکنید من چه جوری زندگی میکنم آیا کسی هست این میلیاردرها، بفکر یک آدمهائی مثل بنده و اینها باشند.

سوءال : اولا" شما چه جوری از ایران آمدید بیرون؟

تیمسار محققی : من با یک پاسپورت قلابی .

سوءال : یعنی قایم بودید بعد از انقلاب ؟

تیمسار محققی : بله، من سه ماه بعد از انقلاب از کوههای...

سوءال : شما فرض کنید آن دقیقه‌ای که بیطرفی ارتش اعلام شد آن زمان کجا بودید؟

تیمسار محققی : من خودم جزء همان امضاء کنندگان بودم.

سوءال : شما توی دفتر قره باغی بودید؟

تیمسار محققی : دفتر قره باغی بردیم و بیطرفی را، شب قرار بود کودتا بکنند.

سوءال : شب قبل ؟

تیمسار محققی : نه خیر، همان شب گفتند امشب کار تمام است.

سوءال : آیا صحیح است، میگویند قره باغی بدون مشورت با امراء قبلا" اعلام کرده بیطرفی را، قبل از آنکه بیاید توی آن جلسه؟

تیمسار محققی : نه، نه.

سوءال : پس چطوری شماها را راضی کرد که تیمسار این را امضاء بکنید؟

تیمسار محققی : مملکت اصلا" چند روز بود که این صحبت کودتا بود.

سوءال : ولی چطور شما از صحبت کودتا، یکدفعه شد صحبت بیطرفی؟

تیمسار محققی : گفتند، برای آنکه آنروز ریخته بودند تمام سربازخانه‌ها را می چاپیدند دیگر خر تو خر شده بود.

سوءال : یا میبایستی کاری میکردید؟

تیمسار محققی : اینها گفتند که از بیرون از واحدهای دیگر آدم خواستیم کودتا هم میبایستی یک روز جلوتر میشده شکرده بودند فاش شده بود که اینها شلوغ کرده بودند به گوش خمینی رساندند. مثلا" آقای مقدم بهشان گفته بود از توی دفتر بختیار که بیرون آمده بودند، بختیار گفته بود مثلا" شب، امشب بگیرید یک عده‌ای را. مقدم خبر داده بود و دیر این کار را کردند، اینها آمدند منتشر کردند اینجا، مفصل نوشتم همه این جور چیزها را، از روی این شما میتوانید بخوانید.

سوءال : حالا بفرمائید همین جور چون من باب صحبت هست، آنوقت تیمسار مثلا" فرض کنید در سال ۱۳۳۲ یا مواقع دیگر در این کودتا که وقتی تیمسار زاهدی دولت مصدق را برداشت نیروها معمولا" خارج از تهران آمدند. مثلا" فرض کنید همان موقع بختیار از کرمانشاه آمد قره‌ئی اینها از بیرون آمدند ولی همچین فکری نبود که مثلا" فرض کنید نیرو از خارج از تهران بیاید.

تیمسار محققی : نه، آن وقت موقعیت یک شکل دیگری بود ارتش سرجایش بود، من بازرسی ارتش بودم مردم هم همه تا آن وقت شاه را مسئول و مترقی میدانستند تا آخر. بنابراین، باز هم دست آیت الله کاشی توی اینکار بود که من گفتم، یک نامه نوشتم به ارتش، و مردم اینها بهم اینکه میگویند امریکا کودتا کرده این را دشمنان ایران میگویند. شاید کمکی که وقتی میدمند گفتم روی اسب برنده چیز میکنند شما هم با اینها بد هستید با ملت رئیس جمهور مثل برادر بزرگش. آخرش ایز آقای کارتر گفت زد الان مگر میتوانم بگویم اشتباه شده.

سوءال : ولی تیمسار آن موقعیکه شما، روزی که میخواستید بیطرفی اعلان کنید که ریخته بودند سربازخانه ها اینها. آیا واحدها یا فرض کنید سربازخانه هائی که بیرون تهران بودند، آنها آمادگی نداشتند، فرض

کنید حمله کنند، یا بسمت تهران بیایند، یا فرض کنید نیروهای تیمسار جعفریان خوزستان را بگیرند؟

تیمسار محققی : وقتی شما تعزیه حضرت عباس را هم شکاه کنید. وقتی که علم دار خواهید قوا چطوری میشود؟

سوءال : ولی آنوقت شما توی آن جلسه انتظارتان چه بود، از اینکه امضاء کردید بعد فکر کردید چه میشود؟

تیمسار محققی : که شب گفتند کودتا میشود.

سوءال : آیا فکر کردید که این قلابی است ؟

تیمسار محققی : افسرها را کاه سرشان گذاشتند.

سوءال : یعنی شما فکر کردید این قلابی است؟

تیمسار محققی : بله، قلابی است گفتند این کار را میکنیم.

سوءال : کی این را بشما گفت؟

تیمسار محققی : همه آنهائیکه در اجتماع بودند مقدم، من اتفاقا" پهلوی مقدم نشستم من دیر رفتم نوشتم جواب دادم من اتفاقا" وقتی رسیدم که این صورتجلسه را قبره باغی ایستاده برد و داشتند می خواندند میخواست بدهد امضاء کنند من به مقدم گفتم این چه هست، مقدم و بدره‌ای، پیش اینها نشستم بین این دو نفر نشستم گفتند که امشب کار تمام میشود. فیروز هم خواستم من یک قرائتی دیده بودم چون توی ژاندارمری بودم دو تا واحد از همدان و قزوین میآمدند گزارش به من دادند، که پلیس دارد میآیند سرپل، مثلا" کمر ایستاده‌اند. مخالفین گرفتند جلوی پل را خراب کردند. منتهی یک واحد نظامی میخواهد برود یک جائی، پل های سیار هست فوری میزنند از رویش رد میشوند. قسمت زرهی معطل یک رودخانه کمر نمیشود، یا آن طرف در رباط کریم این را من اعتقاد داشتم که میآیند تمام میشود کار ولی همان وقت ....

سوءال : ولی اینها طرحی بشما نشان ندادند، یعنی طرح واقعی بیرون از آنچه که صحبتش شد.

تیمسار محققی : بمن ارتباطی ندارد من فرمانده ژاندارمری بودم.

سوءال : یعنی ژاندارمری مهم نبود در یک همچین طرحی .

تیمسار محققی : نه، آنوقت ما نمی توانستیم کاری بکنیم. فقط خودمان را می توانستیم کمکی بکنیم گوشه‌اش را بگیریم ولی کار اصلی را باید ارتش میکرد.

سوءال : فقط آن حمله‌ای که نیروهای گارد جاویدان کردند به پادگان قرح آباد یک مقدار زیادی که وقتیکه مُسافران برانداختند آنرا خود تیمسار شاها این تصمیم را گرفته بود، یا تصمیم از بالا آمده بود، ولی اگر اینها در خیال عمل نداشتند چطور آن تصمیم را گرفتند تیمسار؟

تیمسار محققی : کار اشتباهی بود. ببینید صورت ظاهر با باطن کار دو تاست. آدم وقتی کارش را نخواند بکند فس فس بکند پداند که بهمه نمیشود راست مطلب را بگوید. مجری خوب آن بیچاره چه میداند. نیروی هوائی .... خود آقای ربیعی توی محاکماتش گفته بود من از روز نوزدهم به آخوندها وثیقه‌ام را انجام داده‌ام، بوسیله برادرش با اینها سازش حاصل کرده بود. والا نیروی هوائی با آنهمه قدرتی که در اختیار داشت قسمت خودش که ناقل میتوانست بکوبد پدرش را در بیاورد، نگذارد. این عناصر فنی از آنجا چیز شده بود مُسافران شلوغ کردند آنوقت به لشگر گارد گفتند که تز برو آنجا آنها را بنشان سرجایشان و چرا خودش نکرد آنوقت آنها اشتباه کاری کردند دستور غلط دادند شاید تعمدی هم بوده ولی صحیح نبود آن کاری را که کردند. من اینجا را قشنگ مفصل نوشتم خیلی خواندنی است.

سوءال : تیمسار آنوقت شما آن لحظه‌ای که اعلام بیطرفی شد از دفتر قره‌باغی آمدید بیرون آنوقت چی شد.

تیمسار محققی : یکساعت بعدش خود ستاد را گرفتند، عده‌ای از امراء را که از آن تو بیرون آمدند گرفتندشان .

سوءال : شما چطور شد. رفتید منزل یا رفتید ستاد ژاندارمری .

تیمسار محققی : نه، گوش کن، شب بیست و یکم، شب بیست و دوم، آقای بختیار ساعت ۱۰ صبح تلفن گرام کرده بود که بیائید شورای امنیت ملی ایران. آنوقت تا ژاندارمری راهی نبود. ژاندارمری همیشه محکم تا دقیقه آخر چیزی دست کسی نداد، با اینکه عده‌ای نداشتیم، عده ما پخش و پلا بود، من یک دو نفر مامور سریع فرستادم بیرون، گفتم ببینید کدام راه بهتر و نزدیکتر است که همان راه بروید رفتند گفتند سوزن اگر بیندازی لای جمعیت نمیافتد پائین. بنابراین من گفتم من معذورم من نمیتوانم بیایم. بعد تلفنی پرسیدند از قره باغی و خود بختیار که این شورا چه شد، اینها گفتند نتیجه‌اش را میفهمی، توی رادیو اعلام میکنند. ساعت ایاب و ذهاب از ساعت ۱۱ شب، چون فرماندار نظامی بود به چهار بعداز ظهر مرکول شده و توی رادیو اعلام می کنیم ساعت دو. قره باغی هم همینطور گفتش حالا می بینید رادیو اعلام میکند فلان و اینها. ما دیدیم که دارند میگویند آره این جوری شد. حکومت نظامی از ساعت ۲ بعداز ظهر ابلاغ کرد که ساعت ٤ بعد از ظهر کسی حق ندارد توی خیابان باشد. حالا این تصمیم را گرفتند ولی اجرایش را فکر نکردند که چه جوری بوده حالا ما نمیدانستیم که آن شرق تهران اتفاقاتی افتاده که لازما" روی این تصویب شد آن تز رویش نوشتم خوشحال شدیم. بعد ساعت ٤ شد همان کسانی که

این تصمیم را گرفتند یکی خودش آقای مقدم این هم با دار و دسته آخوندها، جمعه ملی اینها تماس داشتند، تصمیماتی که آنجا گرفته میشد به اینها مثل اینکه منعکس میکردند. گفتند خمینی هم دستور داده مردم علاوه برایکه توی خانه خودشان نروند میچ، آنها هم که توی خانه هستند بیایند بیرون توی کوچه بخوابند. بعد شب شد، ما منتظر بودیم که اقدامی بشود جلوی مردم را لااقل بگیرند. دیدیم همانجوری که خمینی دستور داده یک نفر سرباز توی خیابان نیامد که این دستوری که داده بودند چکار بکنند، اجرا بکنند، من حالا دلم شور میزند، یک فرمانده هستیم چند روزی خانه نرفتیم غذای این ستاد ژاندارمری است، پادگان نظامی نبود، آنجا یک ستاد هماهنگ کننده است که دستور بهمه جا میدهد فقط یک قال پاسدار داشتیم خیلی ناراحت بودم من. این پسرم که همین جا الان تاکسی میراند آنهم افسر ارتش بود توی دانشکده افسری . عصر دیدم آن با لباس سویل با جلیقه، بابا، خانه نمیروی نمیآئی برویم خانه. گفتم مگر تو نظامی نیستی چطوری میتوانی بروی خانه با این وضع، من باید اینجا باشم هم اینجا را محکم نگهش داریم هم مملکتمان را، چون خانه‌های ما را نشان کرده بودند، چند ماه پیش بریزند تویش قطعه قطعه کنند. پسرم را نگهش داشتم شب ساعت ۱۱ اینطورها رئیس نظام وظیفه که نمیدانم شما تهران را می شناسید یا نه، نزدیک عشرت آباد پُل چوبی اداره نظام وظیفه آنجا بود. رئیس نظام وظیفه تلفن میکند که فلانکس اینجا کلانتری نزدیک ما را خلی سلاح کردند، ما را محاصره کردند، کمک میخواهیم. گفتم به فرمانداری نظامی پس تلفن کنید. گفت تلفن کردیم کسی جواب نمیدهد. من تلفن کردم فرماندار نظامی را پیدا کردم رحیمی بود. گفتم رحیمی، این تیمسار سپهبد دولو تاجار یکی از افسران فوق‌العاده شریفی است این جوری میگوید چرا کمکش نمیکنید، محققی، من هر روز ساعت ۶ که میشد دو هزار نفر مأمور از گارد شاهنشاهی بما میدادند، گارد شاهنشاهی تقسیم میکردیم به آن نقاطی که مأمور بودند. امروز اصلاً آن عده را هم ندادند من الان نمیدانم چکار بکنم بعد خواهش کرد از من دو تا کلانتری من، یکی کلانتری خیابان مولوی و یکی هم ونک، اینها بیایند توی پادگان ونک. ما یک مدرسه داشتیم یک قسمت لجستیکی و آن پائین هم که ناحیه یک است گفتم چی تو کلانتریها را خالی میکنی پس مردم چه جوری بروند چه زنده باشند چه بکنند گفتش که حرفی است که اجراء میشود. گفتند کلانتری ما پروند توی نزدیکترین پادگان نظامی یا ژاندارمری. ما به فرمانده هر دو قسمت تلفن کردیم که اینها میآیند راهشان بدهید، و یک جائی برایشان خالی کنید، و کمک لازم بهشان بدهید. آنها همین کار را کردند. بعد پدره‌ای را پیدایش کردند فرمانده نیرو برد و فرمانده گارد هم برد. گفتم تیمسار یک همچین داستانی است، فرماندار نظامی به اینها کمک نکرده، شما دستور بدهید اداره نظام وظیفه این جوری. گفت تیمسار محققی با لهجه کرمانشاهی من نمیتوانم بکلی بپیچم کسی کمک بکنم من یک مقدار سرباز فلان اینها فرستادیم برای همان جا که میگوئید فرح آباد، دوشان تپه و می و چند تا تانک، نمیدانم این تانکها کجا هستند. یک سرلشکرمان کُشته شد، ۲۵۰ نفر زخمی داریم

سوءال : تیمسار توی شهر تهران قدرت اصلی، یعنی نیروی اصلی دست گارد بود یا فرماندار نظامی ؟

تیمسار محققی : گارد، گارد، فرماندار نظامی کمک میکرد. گارد کمک میکرد، فرماندار نظامی هم کمک میکرد، واحد دیگری نبود.

سوءال : قدرت واقعی در تهران برای عمل میبایست لشگر گارد باشد؟

تیمسار محققی : بله، بعد گفتم تیمسار مگر جنگ است که شما این کار را کردید. تلفنگ فرستادید، فلان و اینها، شما پس چه تصمیمی بود پیش از ظهر گرفتید که نتوانستید اجرا بکنید. بمن جواب درستی آنوقت نداد، بعدها که من تحقیقات کردم من پیرون که آمده بودم تازه کتابها را خواندم فهمیدم که اصلاً" آنوقت کار تمام بوده فردایش آن کمیسیون شده که تلفن گرام کردم به رئیس ستاد. من میچوقت لباس نیرنظامی نمی پوشیدم، همیشه لباس نظامی می پوشیدم، حتی ستاد بزرگ. اینها دستشان در کار بود در خرابکاری. از چند ماه پیش همین ازهاری آقای نخست وزیر، تلفن کردم گزارش بحرش شاه رساندم که اجازه بدهید اتوبوسها و واحدهائی که میآیند میخواهند پرروند خانه لباس شخصی بپوشند، و موقعی هم که میخواهند بیایند اداره لباس شخصی، توی اداره لباس نظامی بپوشند. یکی از فرماندهائی که زیردست من بود الان هم ایران است، سپهبد موءمنی فرمانده نیروی پایداری بود، که آن نیرو را هم منحلش کردند این ازهاری، نیروی خوبی هم بود.

سوءال : چرا منحلش کردند؟

تیمسار محققی : برای اینکه نباشد کاری بکند. چیز بمن گزارش کرد که ستاد یک همچین کاری کرده شما اجازه بدهید. ادارات ما متفرق بود ساختمان ژاندارمری جای ساخته شده از قبل پیش بینی شده چیزی نبود که همه ادارات و واحدشان یکجا متمرکز بشوند خانه‌های ششیم اجاره میکردیم نزدیکی ژاندارمری همین شعار مثلاً" اجازه بدهید ما هم همین کار را بکنیم. من یک شرح تندی نوشتم، تو سپهبدی این چه تقاضائی است که میکنی ستاد ارتش برای خودش کرده برای ژاندارمری نیست شما از سربازانتان خجالت نمی کشید که بگویند اینها چه بُزدل هائی هستند. گفت، چکار بکنیم ؟ گفتم، شما توی اتوبوسهایتان دستور کلی بدهید، به تعداد سرنشین چمدان بگذارند. توی هر ماشینی، دو تا سرباز مسلح: اگر کسی خواست اهانت بهتان بکند اول حریفشان بشوید با چمدان. هیچ اتفاقی هم برای ما میچوقت نیفتاد. تا تهران وضع خطرناک شد که من به پسرم گفتم برو از خانه برایم لباس شخصی بیاور.

سوءال : اینقدر وضع خراب شده بود؟

تیمسار محققی : من لباس شویل نمی پوشیدم میچوقت، ولی آنوقت اصلاً" توی این جمعیت نمیشد با لباس نظامی بیائی شهر را تصاحب کرده بودند.

سوءال : این چطور شد یکدفعه تیمسار اینطور، که به این سرعت یکدفعه شهر از دست ارتش رفته بود؟

تیمسار محققی : همچین سرعتی نبود، تدریجی این کار شد.

سوءال : تیمسار آن موقعی که فرض کنید سرلشگر لطیفی ماشینش را گرفتند که...

تیمسار محققی : آها، سرلشگر لطیفی .

سرهنگ : بله، لطیفی سرلشگر ژاندارمری بود. اینهم یک تاءشیر بدی گذاشت روی ارتش یا تاءشیر روانی نگذاشت که ولی خوب بالاخره روی نیروهای نظامی.

تیمسار محقق : درست همانروز مقدم طرح انحلال ساواک را داده بود به مجلس که امنیت داخلی را منحل کند مرا هم دعوت کرد. ایر دکتر پرومند که الان اینجاست رکیل مجلس است، رئیس این کار بود، با ملک تاج خانم که عمه‌اش است .

سرهنگ : خانم محی ؟

تیمسار محقق : خانم محی، خانم ملک خانم وکیل مجلس بود. اتفاقاً" من پهلوی او نشسته بودم، مقدم پهلوی من نشسته بود. طرح انحلال ساواک را داد، من آنجا دعوا کردم با مقدم. گفتم آقا این کلاسهائی که شما خواندید ما هم خواندیم. چه جوری میخواهید این سازمان را منحل کنید، بدست کی میتوانید بدهید، این وسائل را، امکاناتی که مقدار سنگینی برایشان خرج شده کی میتواند از ایشان استفاده بکند. گفت، محقق خواهش میکنم کوتاه بیائید این یک قسمتش را تحویل ژاندارمری میخواهیم بدهیم، یک قسمتش تحویل شهربانی. گفتم تنهائی که هستم آهنگین نمیتوانم بکنم بخصوص شهربانی اینها زبانی سرشان نمیشود خیانت است بضرر من. بهرحال، همانروز که من توی آن کمیسیون نشسته بودم، جانشین فرمانده سپهبد رفعت جو بود تلفن کردند یک همچین اتفاقی افتاده این لطیفی... ما سپرده بودیم به افسران موقعیکه خیابانها شلوغ است بیرون نروند، شام و نهار را هم بفرستند بیرون برایشان بیاورند بخورند، این نمیدانم بچگی کرد با لباس نظامی توی خیابان شلوغ و پرجمعیتی... اسلحه هم داشته طبق دستور ما که اسلحه کمریتان را ببرید، این بی خیالی، بی خیالی اسلحه‌اش را برداشته بود توی جمعیت سر همان چهار راه ریخته بودند ماشینش را زده بودند و خرد کردند خودش نیمه مرده پرده بودنش توی دانشگاه متحصن بودند آن موقع توی دانشگاه تلفن بمن کردند من خیلی ناراحت شدم حالا می گفتند اجازه میدهید ما حمله کنیم به دانشگاه، گفتم آقا آنجا شهر است شما نیروی حمله کننده ندارید حق دخالت در کار شهر ندارید روی عصبانیت یک حرفی میزنید تازه به کی حمله میکنید کی این را زده و گرفته. به بختیار تلفن کردم، به قره باغی گفتم، تا کی ما باید اینقدر تحقیر بشویم، و شماها بشینید، و شاهد کنید، و وعده بدهید، چرا نمیگذارید این مملکت کارش درست بشود. بختیار بعد از چند دقیقه گفت من الان تیمسار تحقیق میکنم و بعد میگویم با جبهه ملی ما اینها سر و کار داشت دیگر لاس میزدند، تلفن کرد بهمانجا که من با سنجابی صحبت کردم قرار شد که این مردکه را ببرندش به مریضخانه ژاندارمری از توی دانشگاه. آنوقت فردایش به خرد ژاندارمری حمله کردند اینها، فردای آنروز تمام خیابانهای اطراف ژاندارمری، دانشگاه، شاهرضا، امیریه، خیابانهای شهر قدیم تمام پر از جمعیت از خارج تهران اینها را دعوت کردند نان میدادند و آب میدادند ماشین پیکی کولا و غذا و ساندویچ دنبال اینها راه میافتاد که ناراحت نباشند از این کار. تقاضای برگشتن امام را داشتند و هرجا متحصن بودند، تو مسجد دانشگاه بودند. خوب بختیار میتوانست اینها را با یک دو گروهان ببرد اقدارشان بکند شماهائی که آنجا متحصن بودند همه مخالفین بودند، این کار را نکرد.

سرهنگ : تیمسار همین موقع بین فرماندهانی مثل خودتان این فکر پیش نیامد که سرپیچی کنید از رئیس

ستاد و قدرت را در دست بگیرید؟

تیمسار محققی : شاه دستور داده بود اولا" ژاندارمری ما را.

سوءال : مثلا" فرض کنید امرائی مثل خسروداد، مثل خودتان فکر میکردند علاقه داشتند که عمل بشود.

تیمسار محققی : خسروداد بیچاره رئیس سوم بود. خسرو داد که میبینید، خسروداد تابع نیروی زمینی بود، نیروی زمینی تابع ستاد بزرگ بود فرماندار نظامی بود.

سوءال : کاری نمیتوانستند بکنند، اعلیحضرت فرمودید بهتان دستور داده بودند این صحیح است که قبل از اینکه ایشان بروند تمام امراء با ایشان ملاقات کنند؟

تیمسار محققی : ارتشی ها که ملاقات کردند، نه تمام، یه عده‌ای پیشنهاد کرده بودند که ایشان قبول نکرده بود خود من چندین پیشنهاد کردم، همه‌اش همین جا نوشته است.

سوءال : آنوقت تیمسار فرمودید، افرادی مثل ربیعی و مقدم که سازشهائی کردند اینها چطور شد پس اعدامشان کردند؟

تیمسار محققی : چطور که بالقوه میدانستند که اینها مثل آب روغن، میچوقت آب و روغن قاطی میشود.

سوءال : بله، آنوقت تیمسار فرمودید خودتان رفتید زیر زمین بلافاصله بعد از این جریان یعنی قائم شدید یا ادامه دادید توی ژاندارمری ؟

تیمسار محققی : اینجا نوشته است همه‌اش چه شد.

سوءال : آنوقت تیمسار پس بیائیم یک مقداری از خود ژاندارمری میخواستم از شما بپرسم کلا" بعنوان یکی از شیروها.

تیمسار محققی : بپرس .

سوءال : بفرمائید شما تیمسار، در مقطع زمانی ۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۸ آن موقع فرمانده ژاندارمری بودید؟

تیمسار محققی : من در حدود ۱۴ سال در ژاندارمری خدمت کردم.

سوءال : از ابتداء خدمتتان در ژاندارمری. . .

تیمسار محققی : نه، من در حدود ۴۰ سال خدمت کردم، من در ارتش بودم . بعد سازمان امنیت بودم ، ۷ سال بعد از آنجا، تیمسار اویسی منتقل به ژاندارمری شده بود.

سوءال : زمان انقلاب این اندازه‌اش آن زمانیکه شما فرمانده‌اش شدید بچه حد رسیده بود؟

تیمسار محققی : ژاندارمری، باز توی اینجا نوشته‌ام، یک واحد متمرکزی نیست. ژاندارمری هم یک تعدادی ، دقیقا" نمیدانم ، حاضرم نیست...

سوءال : رابطه تان با نیروی زمینی چطور بود، یعنی اولا" از آنها افراد می گرفتید ازشان ولی خوب بعضی وقتها فرماندهان از آنجا میآمدند فرض کنید مثل .

تیمسار محققی : نه، منتقل میشد دیگر.

سوءال : آنوقت شما فرض کنید توی برنامه ریزیهای کلی ارتش برای دفاع از ایران هیچ نقشی نداشتید، آنوقت شما نزدیکتر برد کارتان به شهربانی یا به خود ارتش و حتی از نظر سازمانی با کدام تماس بیشتر، نزدیکی بیشتر، داشتید؟

تیمسار محققی : ببینید، ژاندارمری در ابتداء کار تاءسیس شده بود برای حفظ راهها و طرق قاطرو حفظ استقرار نظم، و حفظ نظم در سراسر کشور منهای جاهائیکه شهربانی دارد.

سوءال : پس مکمل هم بودند این دو سازمان، باصطلاح ؟

تیمسار محققی : یک مقداری شباهت بهمدیگر داشته وظایفشان. ولی بعدا" تدریجا" مقدار زیادی کارهای اضافی دیگر که مسئولش ارتش بود بگردان ژاندارمری گذاشته بودند که باز توی آنجا می مفصل نوشتم، از قبیل پلیس راه، جنگلبانی، کار سپاهیان منتظر، بهداشت فلان و اینها نمیدانم از جهت انضباطی.

سوءال : از نظر انضباط پس کارتان مشکلتر بود. حفظ انضباط بخاطر عدم تمرکز در جاهای دیگر؟

تیمسار محققی : بله، معلوم است ولی ما سیستم مخابراتی خیلی قوی داشتیم و ببینید، مثلا" فرض کنید اینجا نوشته که ناحیه ۱ مرکز، یک سرلشگر رئیسش بوده بنام حماسیان الان اینجا آمده است . این چند هنگ دارد: هنگ قم، هنگ قزوین، هنگ سمنان، آنوقت همه نواحی دیگر همینطور، هرکدام چند هنگ دارند. هنگ مرکز، آنوقت هر هنگی باز خودش چند تا گروهان دارد، گروهانها تقسیم میشود. هنگ میگوئید یک هنگی مثل سربازخانه نیستش فرض کنید چهار تا گردان داشته باشد وسائل مثل خمپاره انداز، یا زره پوش، چه و فلان بعضی از هنگها متمرکز باشند. هنگ ژاندارمری سازمانا" روی کاغذ چند تا گروهان تابعش هست که هرکدامش یکی مثل قم است، یکی قزوین است، یکی کرج است، نمیدانم حسن آباد راه قم، آنجا است. اینور و آنور تقسیم شده است. آنها هم خودشان گروهانها تقسیم به پاسگاه میشوند.

پاسگاهها در حدود دو هزار و پانصد پاسگاه ما داشتیم در سراسر کشور بین ۱۲ تا ۲۲ نفر تعداد این پاسگاهها بودند، آنوقت یک اداره وظیفه عمومی، یک ادارات دیگر هم تابع ما شده بود اول اداره نظام وظیفه تابع ارتش بود و نیروی پایداری که منحلش کردند یک واحد خیلی خوبی بود خوب میتوانست کار بکند خوب هم میکرد ما هیچ کجا اراضی نمیدانم آن گزارشی که به اعلیحضرت رضا پهلوی دادم نوشتم یا توی اینجا است چندین مرتبه میگفتش هیچ کجا شما بندی آب ندادید چکار میکنید؟

سوءال : این وظیفه‌اش چه بود. این نیروی پایداری ؟

تیمسار محققی : نیروی پایداری قانوناً" وظیفه‌اش حفظ خانه و آشیانه. مثلاً" یعنی عین عبارت چیزهایش در زمان جنگ که اگر یک کشوری فرض کنید مثل روسیه حمله بکند به ایران و فلان. اینها مقاومتهای محلی ایجاد بکنند. آنوقت ما عملاً" این کار در زمان صلح هم ارتش مثلاً" یک مقداری کارهایش بگردن همین عده گذاشته بود مثل راههای نفوذی شمال و جنوب نقاط معینی که حساس بود و ممکن است چیز نفوذی از شوروی بطرف ایران بشود خرج گذاری مثلاً" پل ، خرج گذاری هم شده بود از همین نیروی پایه داری ما آنجا نگهبان گذاشته بودیم که در موقع لزوم با یک دوربین میتوانست آن بمب را منفجر بکند.

سوءال : از نظر آموزشی تیمسار فرض کنید ژاندارمری هم از دانشکده افسری دانشگاه جنگ اینها استفاده میکرد؟

تیمسار محققی : هم دانشکده افسری ، هم دانشگاه جنگ هم خودش آموزشگاه افسری داشت.

سوءال : تیمسار ارتباط آن اواخر رابنه...

تیمسار محققی : پرسیدید که ژاندارمری ما چه جاهائی داشت، ژاندارمری ضابط دادگستری بود از لحاظ اجراء قوانین. ژاندارمری از لحاظ مرزبانی با وزارت خارجه در تماس بود .

سوءال : حتماً" وزارت اقتصاد و گمرک و اینها؟

تیمسار محققی : ژاندارمری از لحاظ نظام وظیفه و فلان اینها. با همه وزارتخانه‌ها، با وزارت جنگ از لحاظ بودجه، وزارت جنگ بود که ژاندارمری را بعرض میرساند با وزارت کشاورزی از لحاظ این سپاهیان ترویج و فلان و اینها و خود عمل اجرای قانون اصلاحات ارضی، وصول و ایصال مالیاتشان، نگهداری خود آن مردم که پدادشان برسد و با خیلی از وزارتخانه ها.

سوءال : روابطشان با عشایر چطور بود؟

تیمسار محققی : بسیار خوب بود و من بارها...

سوءال : مگر شما استفاده عملیاتی ازشان میکردید تیمسار؟

تیمسار محققی : حیف، حیف از این عشایر، تقاضا کردم از اعلیحضرت که نیروی پایداری ما را که متحمل کردند عده زیادی از عشایر ایران که وفادار هستند و ما برای مرکدامشان فیش داشتیم، اسم اینها را از زمان تولدش و مالیه‌اش قبلا" چه کرده و فلان داشتیم و خودم قبلا" رئیس رکن دوم ژاندارمری بودم رئیس اطلاعات ژاندارمری، وقتی رفتم ژاندارمری، گفتم اجازه بدهید ما اینها را مسلح کنیم تقاضا خودشان داشتند، اعلیحضرت گفتند که به ستاد بزرگ من دستور دادم. ستاد بزرگ میگوید که کمیسیونی از تهران اعزام کرد که جمله‌ای دیگر اضافه شود به دستور: مسلح کردن و خلع سلاح عشایر، یعنی آنکه خوب است بیش اسلحه بدهید، آنکه خوب نیست اسلحه ازش بگیرید. من فورا" فهمیدم این همان گزارشی است که من کردم و اعلیحضرت فرمودند به رئیس ستاد دستور دادم. آقا جان ستاد بزرگ ارتشتاران یعنی ستاد بزرگ فرمانده کل که شاه بود و ما مجبور بودیم که اطاعت بکنیم از جهت کارهای نظامی، ما رفتیم آنجا خدا بیامرزد اویسی بود، رئیس اداره دوم پرومند بود. سپهبد پرومند بود با خودش حرف میزد، دکتر پرومند یکی از افسران شریف بود. مقدم رئیس ساواک شده بود، فیروزمند ، ازهاری، اینها صحبت شد که اعلیحضرت که همچین دستوری دادند ما یک عده‌ای از افسران خوشنام را میخواهیم انتخاب بکنیم. بازنشستگان قدیم که در استانها خدمت کردند بروند آنجا تحقیق کنند ببینند کی صلاحیت دارد که اسلحه بیش بدهند کی صلاحیت ندارد. من دیدم اصلا" اینها این کار را با این حیله از دور خارج کردند، گفتم قربان این گزارش را بنده کردم الان رئیس رکن دوم دنبال من است یک آلبوم مال عشایر آذربایجان غربی من آوردم شرکتی را میخواهید همین جا بگوئید صالح هست یا نیست . فرماندهان خیلی ورزیده، قسم خورده، و شایسته‌ای هم دارند احتیاج ندارد که شما یک افسری را که ۲۰ سال پیش فلان استان خدمت کرده میخواهید بفرستید بروند تحقیق کند که کی خوب است کی بد است و در این میان یک سوء استفاده‌ای هم بکنند. ما دیدیم یک عده‌ای از اینهائی که دارند انتخاب میکنند اینها آدمهائی هستند که اصلا" صلاحیت ندارند سایه خودشان را لخت میکنند مثلا" افسری را که بازنشسته کردند قدیم رفته بود ... به رئیس رکن دوم چیز بود پرومند خیلی خوب بود پهلوی من اتفاقا" نشسته بود توی راه اتفاقا" بهم برخورد کردیم توی ستاد که وارد شدیم پیاده شدیم میخواستیم برویم اطاق کمیسیون من مطلبی را بهش گفتم، چون میدانستم داستان چه هست، گفتم ما یک تقاضائی کردیم به اعلیحضرت گفته بودم رسیدگی بکنند حالا اینجا نمیدانم توی چه دست اندازش میخواهند بیندازند گفتند که وارد شدم که چی میخواهید بگوئید آنجا که رفتیم وقتی این بحث مطرح شد این بمن دشنامی کرد گفت خدمت درست بوده، میخواستند صورتجلسه بکنند این افسرانش را که اسم ببرند و فلان و اینها بروند تحقیق بکنند، خردم گفتم اسلحه من دارم ما در نیروی پایداری را که متحمل کرده بودند اسلحه داریم، چیز کرد. این رئیس اداره دوم گفتش که تیمسار، به لهجه اصفهانی، این گزارش و صورتجلسه را بعرض نرسانید. این افسرانی که اسم برده شد باید تحقیق صلاحیت بکنیم رویشان استعلام صلاحیت باید بشود. دیگر ما نفهمیدیم کجا رفت این گزارش اصلا" بدانید اگر آدم بخواهد بگوید.

سوءال : خوب تیمسار من دیگر بیشتر صحبت کردم از حضورتان و این متن هم هست من فقط در پایان قرار میگویم که تیمسار محققی یک مقدار نوشته به بنیاد اهداء کرده‌اند که ترضین بیشتری درباره مسائلی که مطرح شده میدهد که باید همراه با این مصاحبه برای تحقیق مورد استفاده قرار بگیرد خیلی متشکر تیمسار

از لطف شما.

تیمسار محققی : قربان شما، من یک آدم وطن پرست هستم که همه ذرات وجودم برای وطنم است. هیچ احتیاجی ندارد که کسی بمن لطف داشته باشد یا نداشته باشد. هر وقت صحبت از وطنم میشود بدنم میلرزد، کما اینکه، الان همین احساس در من ایجاد شد. متاءسفانه همینطور که اول گفتم ما وطن پرست کم داریم، اینهائی که اینجا هستند یک عده ایرانی، بیشترشان متمکن هستند توی همین امریکا ولو هستند چه تشکلی اینها دارند؟ چه کمکی به آن کسی که یک عمر مثلا" فرض کنید مثل دکتر ناصر یگانه که عمری با شرف خدمت کرد خودش متمول بود، دانشمند، باید حالا پررو توی قایقی زندگی کند، می کنند، من اگر پسرم نبرد رانندگی دالس ارپورت را بکند درب ماشین هر فاحشه‌ای را باز کند سلام کند و پیاده بکند.... اینها برای یک ایرانی کسر است، ولی برای مد جوّ این کارها را میکنند برای من که بعد از سن ۷۰ سال به کی باید بپروم دست دراز بکنم. آنوقت یک مشت بچه‌ها راه میافتند که اصلا" مردکه از ایران پارسال آمده چه جوری تو تا پارسال ایران ایستادی، حالا این میگوید من شاهدوستم راه میافتد. خود اعلیحضرت هم هرچه گزارش کردیم گوش نفرمودند. نمیدانم من دلّ میکنم از این غصه، نمیدانم آدم به کی باید بگوید ما چه باید بکنیم ایشان هم از حق خودش عدول کرده، یک مشت آشغال کلّه می نشینند بهشان میگویند آقای رضا پهلوی اصلا" مثل اینکه کارد به شکم من بزنی. من به بزرگترین، پیرمرد ترین افسر ارتش توی کانون افسران داشتیم رفت به کانون افسران نیروهای مسلح شاهنشاهی، و گفته شاهنشاهی نگرئیم فلان، و اینها غوغائی آنجا راه افتاد با اینکه افسر وطن پرستی هم هست ما بین مان کنتاکت شد. هرکسی که رفت یک خورده شوخالی میکند بیرون انداختیم. ولی این قبیل چیزها که خود اعلیحضرت تن بهش درمیدهد حرص مرا در آورد. همین ازهاری ساعت ۱۱ شب بمن تلفن کرد توی همان ایام شلوغی که محققی دستور بدهید عکس اعلیحضرت را توی این دار و دسته‌ای که بیرون میآیند برای دمونستراسیون (Demonstration) بیرون نیاورند گفتم من شرم دارم که به مرئوسم یک همچین دستوری بدهم من که دستور نمیدهم که عکس بیرون بیاورند بعد دستور بدهم که نیاورید آخر ما به کجا پای بندیم. اتفاقا" فردا شرفیابی بود من به خود اعلیحضرت عرض کردم این مطلب را.

سوءال : چه گفتند ایشان ؟

تیمسار محققی : گفتند آخر این عکس من است که همه جا در میآورند، گفتم قربان عکس همین مملکت را از دو هزار و پانصد سال پیش تا حالا این مردم با خودشان حمل کردند. من برای یک ماءموریتی رفته بودم به بلوچستان. یارو یک شکایتی داشت میخواست به شاه بدهد می اصرار میکرد من گفتم من ماءمورم از طرف اعلیحضرت، همه را رسیدگی بکنم. کما اینکه واقعا" هم کردم. یک اغتشاشی آنجا کردم در حاشیه شرق کشور، باز هم دیدم اصرار میکند. گفتم بگو ببینم اصلا" اسم شاه را میدانی؟ نمیدانست. گفت من چه میدانم، به لهجه بلوچی، محمد علیشاه. این به شاه علاقه دارد قربان، بنده به مرئوسم بگویم عکس اعلیحضرت را بگوئید بیرون نیاورند بنده شرم دارم، به رئیس مستقیم هم گفتم اینطور است . شاه انسان کاملی بود، حیف مریض شد، حیف عناصر نابابی شاید تعمدا" یا اشتباها" ایشان را منحرف میکردند.

سوءال : تیمسار یک سوءال آخری من داشتم از حضرتتان. چون شما خودتان هم توی سازمان امنیت بودید

آن اواخر. آیا ارتش روابطش حسنه بود با سازمان امنیت مثلا" زمان تیمسار نصیری. آیا بقیه ارتشی ها بر نحوه عمل سازمان صحه میگذاشتند.

تیمسار محققی : همه سازمانی ما پاشرفتربن آدمها بودند یک تعدادی هم توی قسمتهای پائین تر، افسرها همه، همه، نخبه بودند. انتخاب کرده بودند.

سوءال : ولی فرض کنید که آن بالا مثلا" با تیمسار مقدم یا فردوست؟

تیمسار محققی : این دیگر این آخریها ما چه میدانستیم که فردوست یک همچین کثافتی از آب درمیآید. که از کلاس ٤ ابتدائی با شاه بوده، سوئیس اینور و آنور، خودش گفته بود و فلان و اینها. من رفتم گزارش کردم برای نخست وزیری که این خائن است .

سوءال : چه جواب آمد تیمسار؟

تیمسار محققی : آشوفت بعلت اختلافی که من با چند نخست وزیری که آخر ایام. . .

سوءال : شما به کی گزارش دادید؟

تیمسار محققی : این آخر، زمان انقلاب که این سه چهار تا نخست وزیر بودند، من با هر سه و چهار تایشان مشاجره کردم. با آقای شریف امامی، با همین آقای قبل از شریف امامی ، آموزگار، با یک لحنی مشاجره که نبوده تقاضا کردم موافقت هم کردند بعد با ازهاری بیش از همه. من با اجازه شاه به مردم گفته بودم که دموکراسیون بدهند با قانون اساسی چه و فلان بکنند کمکشان کردم .

سوءال : این مشاجره با تیمسار ازهاری گفتید، گفت من میدهم تعقیبت بکنند؟

تیمسار محققی : ما همان در پیرو اینکه سربازها بروند توی سربازخانه و مردم جواب اینها را میدهند و فلان اینها این کار همه" شروع کرده بودیم، اتفاقا" اولین دفعه یادم است که در عمان یک عده روستائی ها خود عراقیها سوار بر اتومبیل شده بودند خیلی ابراز احساسات یک عکس مجسمه اعلیحضرت را میخواستند از چیز بیاورند پائین. این مردم زدند توی کون یاروها جلوگیری کرده بودند. ژاندارمها و فلان اینها. معاونشمند هم افسر ارتش بود، پسر خوبی هم بود، او وزیر اطلاعات بود. ما گفته بودیم که منبر بفرست آنجا. گفت من وسیله ندارم با دوربین عکاسی و فلان و اینها عکس بیندازید. گفتم با هلیکوپتر ژاندارمری برو، فرستاده بود. آنها آن منظره را عکسبرداری کرده بودند آن مردم که توی ماشین نشسته بودند توی تلویزیون اینها را نشان داده بود که آقای (ازهاری) دیده بود. ناراحت توی چیز بمن پریده بود توی شورای امنیت ملی. تمام این کلکها زیر سر تو است (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲ آ

تیمسار محققی : چرا، چون من وطن پرستم، چکار کردم، گفت یه مشت عمله با چمان آمدند میگویند جاوید شاه، جاوید شاه، دندانش هم مصنوعی است، دندانها میخورد بهمدیگر. گفتم که اینها کوکتل مولوتف پرت میکنند زیر ماشینها، عمارتهای ۱۰ طبقه را می خواباندند، ماشینهای مردم را آتش میزنند، تفنگ دستشان هست، سلحهای دیگر. آنها را شما بد نمیدانید. اما آن یارو روستائی اسلحه غیر از چماق چیزی نمیتواند باشد آنجا، هم تفنگ ما تقاضا کردیم که قبول نکردید. بعد هم من یه گزارشی کردم مفصل روی کارهائی که ایشان کرده بود. آخر مرا از اعداد فرماندهان ابیر آقا خارج کرد گفت تابع وزارت کشور بعلت همین کارها. رفتم وزارت کشور، توطئه خائن با او همدست هم بود. همه اینها را گفتم من این گزارش را به اعلیحضرت کردم چون خودم نمیتوانم شرفیاب بشوم شما بدهید. گفت چی، گفتم برای یه آدمی یه کسی، گفت کی؟ اصرار کرد گفتم، گفت باید فردوست چیز کند. تیمسار فردوست، تلفن کن او هم مرا می شناسد با او هم چندین دفعه توی ساواک دعوامان شد ولی با من دوست بود، پس فلانمند بود، مرا دوست داشت. تا دقیقه آخر میپرسید من چیزی ازش ندیدم که سوء ظن بهبرم. تلفن کرده بودم گفت هر دو تای تان بامم بلند شوید بیائید شب هم بود ما رفتیم آنجا.

سوءال : فوری رفتید با توطئه بدیدن فردوست شب بود؟

تیمسار محققی : میخواست از زیرش دربرود ولی او گفت بیائید من شروع کردم مطالبی را که نوشته بودم شرح دادم قبلا" تمام را تائید کرد گفت درست است حالا بفرمائید این گزارش رسید دو سه روز پیش هم آقا انفاکتوس کرد رفت.

سوءال : با تشکر از وقتی که بما دادید.

(ضمائمی که تیمسار محققی جهت استفاده در جنب این مصاحبه در اختیار بنیاد مطالعات ایران قرارداده‌اند ضمیمه این مصاحبه است .)

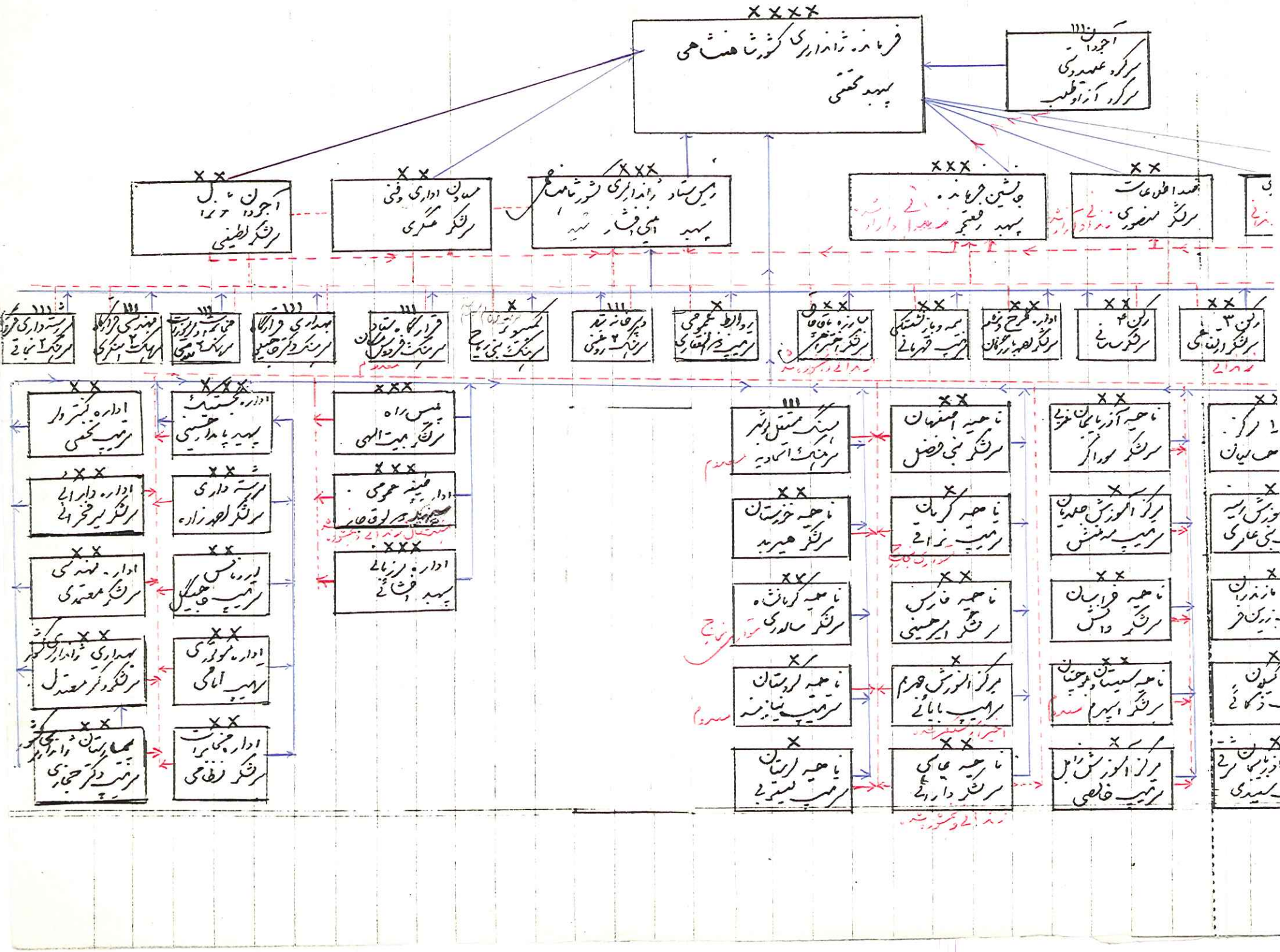
فرماندهٔ ژاندارمری کشور شاهنشاهی
سپهبد محتشمی
آجودان
سرگرد عهدوی
سرگرد آزاد
رئیس ستاد ژاندارمری کشور شاهنشاهی
سپهبد امیر فشار شهبد
جانشین فرماندهٔ
سپهبد رفیعی
معاون اداری و فنی
سرلشکر همگری
آجودان ناپل
آجودان ژنرال
سرلشکر لطیفی
معاون عملیات
سرلشکر منصوری
رئیس ۳
سرلشکر ارتشی
رئیس ۴
سرلشکر سمائی
افسر گمرک و دشمن
سرلشکر لطیف پارسیان
رئیس بیمه و بازنشستگی
سرتیپ قهرمانی
مبارزه با قاچاق
سرلشکر اختر خاور
رابط عمومی
سرتیپ ذوالمعالی
دبیرخانه ستاد
سرهنگ ۲ روشنی
کمیسیون
سرهنگ نبی زیرک
قرارگاه ستاد
سرهنگ فردوس کیان
بهداری قرارگاه
سرهنگ دکتر حبیبی
مهندسی قرارگاه
سرهنگ ۲ هنری
مخابرات و رادیو
سرهنگ ۲ مهدی
رئیس ستاد
سرهنگ ۲ نباتی
ناحیه اصفهان
سرلشکر نبی فضل
ناحیه آذربایجان غربی
سرلشکر سودآگر
ناحیه کرمان
سرتیپ نراقی
ناحیه خوزستان
سرلشکر هیربد
ناحیه فارس
سرلشکر امیر حسینی
ناحیه کرمانشاه
سرلشکر سالاری
ناحیه کردستان
سرتیپ نیازمند
ناحیه ایلام
سرلشکر دارائی
ناحیه لرستان
سرتیپ لیتوی
مرکز آموزش جلدیان
سرتیپ منشی
ناحیه خراسان
سرلشکر وداش
ناحیه سیستان و بلوچستان
سرلشکر اسپهرم
مرکز آموزش رامسر
سرتیپ خالصی
پلیس راه
سرلشکر بیت الهی
اداره تجسس
سرهنگ پادار حسینی
اداره گذرنامه
سرتیپ نخعی
اداره دارائی
سرلشکر پیر فخرائی
اداره مهندسی
سرلشکر معتمدی
بهداری ژاندارمری کشور
سرلشکر دکتر معتدل
اداره مخابرات
سرلشکر نظامی
اداره موتوری
سرتیپ امامی
اداره پرسنل
سرتیپ چنگیل
اداره امنیه عمومی
اداره ارزیابی
سرهنگ افشائی
رئیس ستاد
سرهنگ ۲ نباتی
رئیس ۲
سرهنگ ۲ آتابای
رئیس ۱
سرهنگ ۲ آتابای

HAMVATAN

هموطن

ارگان

سازمان میهن پرستان ناسیونالیست ایرانی

I·N·P·

پایداری

آدرس

I.N.P.

P. O. BOX 44106

Pgh. Pa. 15205

U.S.A.

شعله‌ای از آتش عشق وطن در جان ماست
مهر میهن تا ابد سرلوحه ایمان ماست
با وطن ما از ازل پیمان خونین بسته ایم
جان ما هم چون گروگان مر سر پیمان ماست

بنام ایران

۲۸ اسفندماه ۲۵۴۵ شاهنشاهی

یکی از افسران اطلاعاتی ژاندارمری کشور شاهنشاهی ایران در رابطه با اعلام بیطرفی آرتش در جریان شورش ۵۷ و مقالاتی که دراین باره در چند شماره از گرامی نامه (سنگر) بقلم محقق، حقوقدان و نویسنده برجسته ایرانی (عبدالرحمن) درج گردیده بود، مقاله مفصلی تهیه وبرای نشریه مذکور ارسال نموده و نسخه ای از آنرا نیز در اختیار گردانندگان مجله (هموطن) ارگان ماهانه سازمان میهن پرستان ناسیونالیست ایرانی گذارده بودند.

این مقاله مفصل در دوشماره پی درپی نشریه هموطن (در شماره های ۲۷ - آبانماه و۲۸ اسفندماه ۲۵۴۳) با عنوان (در رابطه با اعلام بیطرفی آرتش) درج شد و قسمت سوم و پایانی آن که قرار بود در شماره بعدی (هموطن) چاپ شود بعلت تعطیل شدن آن نشریه انتشار پیدا نکرد.

چاپ قسمتهای اول و دوم این مقاله در آنزمان مورد توجه بسیاری از خوانندگان هموطن قرار گرفت و متاسفانه علاقمندان با تعطیل شدن (هموطن) امکان خواندن قسمت آخر آنرا از دست دادند.

اکنون که انتشار کتاب (ماموریت من در تهران) نوشته ژنرال هایزر آمریکائی (این کتاب با ترجمه ع. رشیدی توسط انتشارات اطلاعات در ایران نیز منتشر شده است) و انتشارنوشته هائی از تیمسار آرتشبد عباس قره باغی و تیمسار دریاسالار کمال حبیب الهی در نشریات خارج از کشور مجددا باب بحث درباره اعلامیه بیطرفی آرتش را گشوده است و در نتیجه سبب فاش شدن مطالب زیادتری درمورد نقش آفرینان و صادرکنندگان این اعلامیه و دلایل و عوامل صدور آن گردیده است، به کمك تعدادی از ناسیونالیست های مقیم آمریکا این مقاله و ضمائم آن تکثیر و به نشانی همه خوانندگان گرامی (هموطن) ارسال میگردد تا شاید این عزیزان در امر (تحقیق) برای یافتن (حقیقت) از مطالب این مقاله نیز (که مفاد آن مورد تائید تعدادی از نظامیان برجسته ایرانی که در رابطه با اعلام بیطرفی آرتش دارای اطلاعاتی میباشند، قرار گرفته است) بهره گیرند.

پاینده ایران

شهرام جاویدپور سردبیر مجله هموطن ارگان سازمان میهن پرستان ناسیونالیست ایرانی

سنگر

ناشر: سربازان ایران
کانادا

۱۲ اسفند ۲۶ شماره ۱۹۵

بها: خارجه: خواندن، تکثیر کردن و بایران فرستادن
داخله: خواندن و تعصب را کنار گذاشتن.

نشانی سنگر:
2 BLOOR STREET
WEST 100 BOX 428
TORONTO, ONT.,
CANADA M4W 3E2

به خدا و شاه و میهن وفادار باشیم.

وصیتنامه ارتشبد اویسی

اول فروردین ماه ۲۵۴۲ شاهنشاهی
۱۳۶۲

"به نام خداوند بخشنده مهربان"

من یک سربازم که در مقابل خدا، میهن و شاهام عهدی به گردن گرفتهام.

من خدا را شاهد میگیرم که از لحظهایکه عهد سربازی بستم، از هیچ خطری نهراسیدم و جان خود را در کف گرفته و برای میهنام به استقبال خطر رفتهام.

مرا مرتب تهدید میکنند که" وحشی ها قصد کشتن مرا دارند!!" کدام وقت غلامعلی از خطر ترسیده است؟

من امروز که سرباز ایران شدم، سرباز شدم که به راه نگاهبانی از کشورم، کشته شوم و از شهادت تا صلی وحقیقی برخوردار باشم و سربازانی هم که با من کار میکردند و میکنند، راه جاودانگی ایران را انتخاب کنند.

راهی که میروم، دیر یا زود به کشته شدن منتهی میشود.

من این را می دانم وگویا میبینیم ... دیوان تهدید میکنند و برخی از دوستان، از راه دلسوزی نصیحت! ولی ایا، شرافت سربازی من اجازه میدهد که در این موقع که وطنم همه چیز خود را از دست داده، و کم کم کار بجائی میرسد که تاریخ فقط بگوید:

"... روزی کشوری پرعظمت به نام ایران بود" بروم به کنار بنشینم تا سالم بمانم؟!

سربازی که وطنش در خطر افتاده جانش چه قیمت دارد؟!

ما خود را در جبهه جنگ میدانیم و راهی را که در مقابل خون آشامان و ویرانگر ایران پی ریزی کرده ایم راهی حسابشده و درست است.

بقیه در صفحه بعد

بیطرفی

یقین است که در مورد فاجعه ۲۲ بهمن و بطور کلی شورش ملاها، هنوز تحقیقات و بررسیهای کافی و جامعی بعمل نیامده است و با انکه در این خصوص بسیار نوشته ها عرضه شده است، اما هنوز پرده های این ماجرا بطور راضی کننده به کنار نرفته است و هرچند که سرنخهای بسیار در اختیار محققین قرار گرفته است که دیر یا زود بسیاری از پوشیده های این فاجعه اشکار خواهد شد، ولی هنوز کوششهای بسیار لازم است تا اوراق تاریخ پاک و روشن نوشته شود.

بقیه در صفحه ۴

من راه خود را با اطلاع شاهنشاه ، راهی اختیار کرده ام که قائم به یک شخص نباشد . اگر یکی کشته شد دیگری جای او را بگیرد .

غارتگران ایران بدانند که اگر این سرباز پیر کشته شود ، همه چیز راه خود را میرود وای بسا سربازی جوان راه سربازان پیر میپیماید ، فقط خون هریک از ما ، همه را مصمم تر خواهد ساخت .

من کشته میشوم ، ولی دیگران هستند و برنامه تعقیب میشود و یغماگران ایران را از میان برمیدارند .

باور دارم که :

" اگر کشته شوم ، مردم کشورم چه در داخل و چه در خارج ، از مرگ سرباز جانباز ایران ، متاثر میشوند "

انها که خود را در چنگال دیوان خونخوار میبینند ، مایوس نشوند و مطمئن باشند که اگر اویسی ها بمیرند نقشه و برنامه ازاد ساختن ایران در دست اشخاص شرافتمند ، سربازانی خداپرست حقیقی و فداکار است کسانی که تا موفقیت نهائی از پای نخواهند نشست .

من عهدی با خدا داشته و دارم که خود از ان اگاهم ولی ،

کسانی که مرا میشناسند میدانند که در سخترین ساعات و روزها و حتی در مواقع جنگ فرائض دینی من ترک نشده و خدا را در همه حال و همه جا حاضر دانسته و از انچه رضایت خدا دانسته ام غافل نمانده ام .

حتی الامکان به عنوان من کسی کشته نشده و ان غوغاچیان فتنه آور بودند که صحنه هائی را ساختند تا مردم را بکشند و بتوانند برای تحریک مردم ، خون کشته شدگان را به گردن سربازان بیندازند . . . که فعلا ان قضیه برای ایرانیان ثابت شده این امر ادعا نیست .

نمیدانم در چه شرائطی این وصیت سرباز ایران ، بگوش همه خواهد رسید .

انچه همه میدانند ، مال و اموالی نیندوخته ام ، در برابر ، قوای ایران را که تحت فرماندهی ام بوده به عالیترین درجه انضباط و قدرت رساندم .

ایران ما مظهر قدرت سالم بود و ایران امروز مظهر کشتارهائی که جز از ضعف ، ترس و بیچارگی نشانی ندارد و نشان دهنده خصوصیات مرگبار و ویرانگران ایران است . این وحشیان غارتگر میروند و ایران ازاد میشود و به ایرانی باز میگردد . من اگر تا ان روز زنده بودم ،

" با خدا ، میهن و شاه عهدی دارم که در نتیجه ایران شاهنشاهی ، مجددا ، مظهر قدرت شده و یک اسایش بینظیر برای همه مردم رنجدیده و گرفتار اهریمنان خون اشام فراهم اید "

خدایا ،

در این وصیت سربازی ، تو گواه منی و نظری جز به رحمت تو ندارم .

همانطور که قبلا یاد اور شدم ، مال و منالی ندارم تا درباره اش وصیتی کنم . اما اگر در این زمان و دور از میهن جان سپردم ، وصیتم این است که جنازه ام در خاک پاکی به امانت سپرده شود تا پس از ازاد ساختن ایران تن پیچیده شده ام در پرچم سه رنگ ایران و بر دوش برادران سربازم بخاک میهنم بازگردانده شود تا دگربار بخشی از خاک ایران ازاد شده مان را تشکیل دهد .

خداوند قادر متعال نگاهبان ایران باد

زنده باد ایران شاهنشاهی

پیروز باد سرباز

نوروز سال ۱۵۴۲ شاهنشاهی ۱۳۶۲

غلامعلی اویسی

در سوک مرگ ارتشبد اویسی قلبهای بسیار ، شکست و گریست . اما این قلبهای سرد و حرمان کشیده با استماع وصیتنامه ان سرباز پیر ایران ، یکباره از امید جوشید و از پایمردی ان امیر در پیمان داری با شاه و ایران

بقیه در صفحه بعد

شاهنشاهی خود را بستاده و زنده یافت.

هرقدر ایرانیان پاک نهاد در انتظار گامهای راسخ ارتشبد در راه نجات ایران بودند، دشمنان، در نگرانی از فعالیتهای آن سرباز خواب راحت نداشتند و هراندازه که میهن پرستان برای مرگ او تاسف خوردند دشمنان به شادی نشستند، اعلامیه های خونخواران حاکم، جناح مصدقی شورش در ایران "نهضت آزادی" مجاهدین، خبیثان "بختیار و مزدورانش" نشان میدهد که آنها چگونه از این فاجعه استقبال کردند.

این ماتم وسیع و افسوس فراگیری که همه ایرانیان اصیل را در خود گرفته است تکرار واقعه بزرگی از تاریخ است که اختصار آن چنین میباشد.

مغولان وقتی ایران، ترکستان، عراق را مسخر کردند و تا لهستان پیش رفتند، فقط کشور چین در مقابل آنها مقاومت میکرد. در جنگ بین ارد وی چین در شمال شرقی آنکشور، عاقبت چینی ها مغلوب شدند و فرمانده ارتش چین زنده بدست مغولان افتاد. فرمانده اسیر را نزد خان مغول آوردند و از او خواستند که کرنش کند، فرمانده اسیر قبول نکرد، آنچه اصرار و زجرش دادند، تن نداد. پس یک بازوی او را بریدند و باز اصرار به تعظیم کردند زیر بار نرفت، بازوی دیگری از او بریدند باز تسلیم نشد، یک پا و بعد پای دیگر او را بریدند و هر بار به او زور آوردند که کرنش کند نپذیرفت و در آخرین دم که جان میسپرد، پشت به خان نمود و رو به جنوب کرده به پادشاهش تعظیم کرد و مرد. مغولان دور جسد مرده او دائره ای زده شمشیرهای خود را کشیده و روی تن آن سردار چینی بعلامت احترام گرفته فریاد کردند "ای قهرمان دلاور، اگر فعه دیگر به دنیا برمیگردی خواهشمندیم از میان قوم ما در مغولستان ظاهر شو"

وفاداری و استواری عهد ارتشبد اویسی به سوگند سربازی و شعار خدا شاه میهن که ندای حقیقی ایرانیان است احترام زائد الوصفی حتی دشمنان او را برانگیخته است. زیرا ثبات در عقیده و پایمردی در میثاق و عهد، گوهری است که نزد دوست و دشمن یک قدر دارد چنانکه مغولان که وحشتی ترین قوم تاریخ شناخته شده اند از این معنا غافل نبوده اند.

ایرانیان اصیل، عهد و وفاداری را علامت مردی و مردانگی میدانستند و بسیاری جانها فدا شد که عهدها نشکنند و نامها به نامردی و عهد شکنی مشهور نگردد. این حقیقت نیکو را در ابیات خود مان چه شکوفا میتوان دید. انجاکه سعدی میگوید:

عهد کردم که جان در سر کارت کنم گر من این عهد به پایان نبرم نامردم

اگر امروز ایرانیان روز ۲۷ بهمن را روز شومی میدانند که اولین گروه از میران ارتش شاهنشاهی ایران و میهن پرستان بدست رژیم سفاک اسلامی کشتار شدند به احترام سجایای خاص انان در احترام به سوگند سربازی و پایمردی در میثاقی بوده است که با شاهنشاه خود و قانون اساسی مشروطه داشته اند والا چرا از قرنی یادی نمیشود مگر او هم از میران ارتش نبود.؟

چرا رحیمی، خسرو داد، جهانبانی و بدره ای در قلب فرد فرد ملت ایران جائی گرانقدر دارند پاسخ ان همان احترام به مردان پیمان دار، و نفرت از عهد شکنان است که جزء خلق و خوی ایرانی است.

روان جان باختگان راه ایران پادشاهی شاد باد که ارتشبد اویسی نیز به انان پیوست و روح انان ناظر کوششهای ما برای نجات وطن و استقرار رژیم پادشاهی مورد احترام و خواست آنان است.

×

تیمسار فیروز بخش در رثای جان باختگان ارتش شاهنشاهی ایران قطعه ای ساخته اند که تقدیم میگردد.

یاد باد آن روزگاران، آن بهاران عصر پاکان، عصر نیکان یاد باد
یاد نوروز طلائی و شکیبه زندگی عصر مردان، عصر شیران و دلیران یاد باد
یاد آن سردار نامی بدره ای اسپهبد نام آوران جعفریان خادم ایران گل اسپهبدان را یاد باد
یاد خسرو داد و اسپهبد رحیمی آن یلان کم نظیر وان جهانبانی نادر، قهرمان را یاد باد
یاد بید آبادی و هم یاد سرلشگر نشاط و بیگلری سهیل پاکی و نیکی، عاشق هم میهنان را یاد باد
یاد آن مرد دلاور مزد جردی، آن فدائی وطن وز رياحی، مظاهر مردی و ایمان یاد باد
یاد مردان دلیر اسفند یاری و جواد مولوی یاد عباس شفاعت قهرمان را یاد باد

بقیه در صفحه ۴

باد باد معتمدی وملک، آن نیک مردان شریف	ده پنا، آن راد مرد قهرمان را باد باد
باد شیران ودلیران ناجی وغفاریان وشمس تبریزی	وزوفائی وامین افشار، نیکو مرد ایران باد باد
باد بادا زشهربانی وآن دلاورافسران	همچوعباس کحالی جاودانی مهرمان را باد باد
باد بادا زهوشمندان افسرپاک وصدیق	ازحمیدی، احمدی، ازند کریمی باد باد
باد بادا زنایمردی های این مردان پاک	هم زایمانی وهم ازشاه بیگی باد باد
باد باد انعره آن شیرمردان زیرورگبار سلسلهای خصم	زنده وپاینده گویان تاابد جاوید ایران باد باد
باد بادا زنقشه ویران ایران بدست تازیان	کاخ استعماروا ستعماریان برباد باد
باد بادا زنایاسداران، ناکسان، بی مایگان	قتل عام وغارت غارتگران را باد باد
باد باد ازانتقامی سخت کزین سفلگان باید گرفت	انتقام مام میهن وان شهیدان یاد باد
باد باد ازعهد خون کزکشتن اخوند باید ساز کرد	یک چنین عید وچنین روز وشبان را باد باد

عبد الرحمن

<u>بیطرفی ــ آورده از صفحه ۱</u>

در فاجعه ۵۷ عوامل وموارد ی وجود دارد که هریک باید دقیقا مورد بررسی قرار گیرد تا مجموع بررسی آنها، شناختی باشد از چگونگی بروز ــ علیان ــ وحصول فاجعه .

بیان واقعه وجزئیات فاجعه ویا جمع اوری ومدّون ساختن انها فقط ازاین جهت قابل ارزش است که دانه هائی در اختیار محققین ومفسرین میگذارد، ویاد گاهائی میشود برای مردم که انها را گرامی بدانند ویا باعتبار موضوع، نسبت به آنها بی زاری نشان دهند والا چیز بدرد بخوری نیست چراکه :

هرگاه ارکان تشکیل دهنده فاجعه ازطریق تجزیه تحلیل دقیقا شکافته شود وحاصل ان به جامعه تقدیم گردد، جامعه میتواند با بکارگرفتن آن، خود را در مقابل تکرار نظایر آن مصون سازد وبا استفاده ازان اگاهی ها در مقام مقابله بزاید .

این کار با ارزش باید هرقدر که ممکن است دائره اش وسیع ودقیق شود . وسیع، یعنی به هرچیزکه سایه ای هر چند ضعیف برفاجعه دارد بپاویزد، وآنرا به زیرچرخهای سنگین تحقیق بکشاند ، دقیق یعنی ، هرجزئی هرقدر اندک باشد به جزئیات قابل بررسی تقسیم گردد ، چراکه، کار تحقیق چنین است که بسیاری جزئیات که ظاهرا چندان قابل ارزش نیستند ، گاه کلی میباشند که بسیاری جزئیات با اهمیت را در خود دارند .

یکی ازعوامل مهم که کار تحقیق را مشکل میسازد ، زمان است . گذشت زمان سبب میگردد که شواهد واسناد واقعه ازمیان برود واگرموضوع مورد تحقیق ، جنبه عامیّت نداشته باشد ویا منابع تحقیق در اختیار افراد محدودی باشد ، اساسا راه تحقیق دران امربرای همیشه مسدود میگردد ویا درچنین مواردی با قرارگرفتن اطلاعات غلط در اختیار محقق ، اساس تحقیق وتاریخ ، کج گذاشته میشود وبقول " میشله " برای انکه تاریخ تاابد دروغ باشد کافی است که یکنفرحقایقی راکه میداند کتمان کند .

در فاجعه ۵۷ ، موضوعات بسیاری است که هریک باید درزیربررسی تحقیقات، بشدت فشرده شود تا به اجزای بسیار، بسیارکوچک تقسیم شود . این موضوعات را نمیتوان محدود دانست وبه همین دلیل نیزنمیتوان انها راشمارش کرد ولی درمجموع باید گفت تحقیق درباره موضوعات زیر، در رابطه با شورش ۵۷ ازدانه های مهم تحقیق است .

نقش مذهب ودین ــ کشورهای خارجی ــ پیشرفتهای اقتصادی ایران ــ دشمنی های انگلیس وامریکای کارتر با شخص شاهنشاه ایران ــ موقعیت کمونیست جهانی ــ برخورد نفوذ انگلیس وامریکا درخاورمیانه ــ خباثتهای برخی ازایرانیان ــ ستون پنجم بیگانه مانند فراماسونها ــ بهائی ها ــ ملیون وعمال وجاسوسان انها ــ نقش زندانیان ازاد شده ــ انحلال ساواک، وارتش بیطرفی آن وبسیاری موارد دیگر .

ما در این نوشته قصد تحقیق جامع درباره هیچیک ازموارد فوق الذکر را نداریم زیرانه محقق هستیم ونه بضاعت علمی لازم ومآخذ واسناد کافی در اختیار داریم بلکه بمناسبت روز شوم ۲۲ بهمن وموقعیت نامساعدی که نیروهای نظامی خارج ازکشور دارند لازم امد که مسئله ارتش وبیطرفی ان تا حدودی مورد بررسی قرارگیرد تا بتوان نتیجه مورد نظر را در پایان این نوشته عرضه نمود وشاید هم این نوشته موجبی گردد که محققین ، خاصه ارتشیان به این مسئله که با حیثیت نظامی انان مربوط میشود علاقمند شده وباب اقتراح برآن بگشایند وبدین ترتیب این مهم، مراتب تکمیلی خود را بپیماید .

بقیه در صفحه بعد

ارتش وبیطرفی آن

ازمسئله بیطرفی ارتش، هیچ سندی جزاعلامیه مورخ ۲۲ بهمن ۵۷ شورایعالی ارتش در دست نیست. کسی نمیداند که در جلسه شورایعالی ارتش چه گذشته است، گفت وشنودها برچه پایه ای بوده است ومخالف وموافق چه کسانی بوده اند وچه مراحلی طی گردیده تا صورت جلسه مزبور باتفاق امضا شده است و یا اساساً صورتجلسه، بصورت دست گردان به امضای امیران ارتش رسیده است وجلسه ای تشکیل نشده است.

این خود بسیار تاسف انگیز است که هیچیک از آن امیرانی که در جلسه حضور داشته ویا این صورتجلسه را امضا نموده اند واکنون نیز برخی از آنان در کشورهای آزاد جهان زندگی میکنند تاکنون که ۵ سال از آن تاریخ میگذرد، نخواسته اند در این باره مطلبی بیان نمایند وبه امر تحقیق درباره فاجعه ۵۷ کمک کنند.

ایکاش، حداقل یکی از این اقایان علت این سکوت همگانی را بیان میکرد تا خود این اظهار، بنحوی کمک به امر تحقیق بشود.

بهرحال ــ گرچه اعلامیه مزبور را همگان میدانند ولی چون یکی از اسناد مورد بحث است واگر اشاره نشود خواننده سردرگم میماند انرا به اینجا میاوریم.

اعلامیه ارتش

ارتش ایران وظیفه دفاع از استقلال وتمامیت کشور عزیزایران را داشته وتاکنون در راشوبهای داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از دولتهای قانونی این وظیفه را بنحو احسن انجام دهد باتوجه به تحولات اخیر کشور، شورایعالی ارتش در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل و باتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج ومرج وخونریزی بیشتر بیطرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام وبه یگانهای نظامی دستور داده شد که به پادگانهای خود مراجعت نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف ونجیب ومیهن پرست ایران بوده وخواهد بود وازخواسته های ملت شریف ایران باتمام قدرت پشتیبانی مینماید. امضاء

ارتشبد قرنباغی ــ ارتشبد شفقت ــ ارتشبد فردوست ــ سپهبد حاتم ــ سپهبد مقدم ــ سپهبد نجمی نائینی ــ سپهبد محققی ــ سپهبد بدره ای ــ سپهبد ربیعی ــ دریاسالار رحیب اللهی ــ سپهبد معصومی نائینی ــ سپهبد صانعی ــ دریاسالار اسدالله محسن زاده ــ سپهبد سپهبد حسین جهانبانی ــ سپهبد محمد کاظمی ــ سرلشگر کهبر ــ سپهبد بخشی اذر ــ سپهبد خواجه نوری ــ سرلشگر پرویز امین افشار ــ سپهبد امیرفرهنگ خلعتبری ــ سرلشگر فندام ــ سپهبد جلال پژمان ــ سرلشگر منوچهر خسروداد ــ سپهبد فیروزمند ــ سپهبد رحیمی لاریجانی. ــ سپهبد رحیمی ــ سپهبد رفا طباطبائی.

همانطورکه میدانید ازوجود این اعلامیه همگان اگاه نبودند وبرای اولین بار تیمسارقره باغی رئیس ستاد وقت ارتش شاهنشاهی ایران انرا ضمن نامه ای که میتوان لایحه دفاعیه ایشان نامید منتشرساخت.

تیمسارقره باغی از چهره هائی است که در فاجعه ۵۷ بیش از هرکس در مظان اتهام خیانت به ارتش شاهنشاهی وشاه وایران قرار دارد.

اتهام تیمسارقره باغی تا انجاکه نوشته ها میگویند برد ومحوراست. یکی سازش وهمکاری با بازرگان وملاها قبل از پیروزی که از جمله این اتهامات، اتهام بیطرف ساختن ارتش وجلوگیری از کودتای نظامی که ایجاد امکان برای غارت پادگانهای ارتش را نیز در بر دارد ودوم ــ همکاری با رژیم غاصب ملاها پس از پیروزی که اتهام شرکت در محاکمه مرحوم هویدا وامیران ارتش، وخدمات دیگر وبالاخره خروج از ایران بکمک ملاها را شامل میشود.

تیمسارد رلایحه دفاعیه خود که در جرائد منتشرشد از اتهامات بالا، تنها اتهام همکاری با ملاها را بعد از پیروزی انها تکذیب کرده اند ولی علاوه برانکه سازش وهمکاری با ملای شورشی را قبل از پیروزی شورشیان تکذیب نکرده اند، بلکه انچه نوشته اند نوعی تائید برهمکاری ایشان با ملاها در مراحل قبل از پیروزی شورشیان میباشد. انجاکه ایشان مینویسند:

"من در تمام مدت اختفایم با هیچ سازمان ــ شورا ویا مقام سیاسی وروحانی همکاری نداشته ام وکلیه این شایعات را تکذیب نموده وانها را دروغ وکذب محض میدانم، من صریحا بعرض ملت ایران میرسانم که در تمام مدت اختفایم در ایران بهیچوجه مورد حمایت مقامات رژیم کنونی چه روحانی وچه سیاسی نبوده ام کاملا معین است که قصد ایشان از این اشاء، رفع اتهام از خود در مورد همکاری با شورشیان ویا حضور در شورای انقلاب وبیدادگاههای اسلامی (بعد از پیروزی شورشیان) بوده است چراکه، تکیه کلام "اختفاء" در جمله مزبور ناظر بر محدودیت تکذیب برایام اختفاء است نه ایام ریاست ستادی ایشان. وچنانکه ملاحظه میشود ایشان هیچگاه در لایحه خود، سازش با بازرگان وملاها را به زیان رژیم شاهنشاهی ایران تکذیب نکرده اند.

بقیه در صفحه بعد

انچه باید گفت این است که هرقدر دلائل وشواهد برای اثبات همکاری ایشان با رژیم ملاها پس از پیروزی نایاب است برعکس شواهد قابل توجه در جهت سازش با ملاها وجناح مصدقی شورش قبل از پیروزی فراوان است ونشان میدهد که آقای رئیس ستاد ارتش با بازرگان وبرخی از اخوندها موافقتها وسازش های اصولی نموده بودند تا حدی که شورشیان براساس همین اطمینانها وموافقتها، برنامه های اجرائی خود شان را پیاده مینمودند.

آقای قرهباغی نه اینکه این مطالب را تکذیب نکرده اند بلکه ضمن قبول انها دلائلی برای اتخاذ چنین روشی را از ناحیه خود نیز آورده ونوشته اند

" همانطورکه ملت ایران نمیتوانست پیش بینی کند که رهبران انقلاب پس از بقدرت رسیدن بنام جمهوری اسلامی با انها چه خواهند کرد، همانطورهم فرماندهان نظامی نمیتوانستند امروز را پیش بینی کنند که کسانی بنام خدا اقیام کرده اند بها ادعای برادری با ارتشیان، پس از تسلط با ارتشیان چه خواهند کرد"

یعنی درحقیقت همان دفاعی را که بسیاری از یاران وهمکفران دیروز ملاها وجناح مصدقی شورش برای برائت خود ارائه میدهند، ایشان هم بهمان تمسک جسته اند.

ایشان در همان لایحه از ملت خواسته بودند که تاروشن شدن حقایق وقایع ایران، در قضاوت نسبت به ایشان تردیدهای ناروا بخود راه ندهند. وچون میدانستند نمیشود، روشن شدن وقایع ایران را به زمانی نامعلوم موکول نمود، ایشان وعده دادند که پس از اقامت در یکی از کشورهای خارجی با یک مصاحبه مطبوعاتی ونیز انتشار کتابی همه دقایق ونکات لازم را جهت بررسی وقضاوت در اختیار ملت ایران قرار میدهند. میدانیم که ایشان با انکه ۴۵ ماه از تاریخ چنین وعده ای که داده اند میگذرد تاکنون حقایقی را برای ملت ایران بازگو نکرده اند ودرحقیقت، امر قضاوت وبررسی نسبت بموضوع را منوط به اراده خود نموده اند واین دیگر از ان کارهای نامعقول وبی سابقه است که از ایشان دیده شده است.

غرض از طرح نامه تیمسار قرهباغی بررسی اتهامات ایشان نیست، همینقدر اشاره کافی بود که اجازه داشته باشیم که بگوئیم. یکی از مواردی که گفته شد باگذشت زمان وازبین رفتن شواهد ومآخذ، تحقیقاتی کار محقق لنگ میشود، یکی همین مسئله ارتشبد قرهباغی ونقش ایشان در شورش ۵۷ است که اگر ایشان بطریقی از بین بروند، مسلما مسائل زیادی از لای انگشتان محقق فرار میکند وچه بسا جای انها را نادرستی ها بگیرد. بسیاری از جرائد تلاش کردند تا شاید ایشان به وعده ای که داده بودند عمل کنند. اما این تلاشها موثر نیفتاد وایشان حاضر نشدند چیزی افزون برانکه در لایحه دفاعی مورخ ۱۲ خرداد ماه ۵۹ خود انتشار دادند به مردم بگویند.

امیدواریم فاجعه ترور ارتشبد غلامعلی اویسی ایشان را متوجه سازد که مرگ را اجازه شرفیابی نمیگیرد واگر ایشان قبل از مرگ با ارائه مطالبی از خود شان دفاع نکنند، هیچگاه قضاوت جامعه نسبت به ایشان تغییر نخواهد کرد وهرکتاب ویا نوشته ای از خود بعد از مرگ باقی بگذارند، اثرش درحد همین لایحه است، که ملاحظه فرمودند قانع کننده نبود ونتوانست قضاوتهای مردم را تغییر دهد وبلکه بسیاری مطالب تازه را پیش اورد. ایشان تا حیات دارند باید به افشای حقایق علاقمند باشند وحتی تعجیل هم داشته باشند ایشان باید با مصاحبه ویا کتاب وهرطریقی که میدانند حقایق را که وعده داده اند بازگو نمایند ومردانه حاضر باشند به بعضی از پرسشها جواب بدهند. البته معلوم است که این پرسشها درحد متعارف وازباب اگاهی است نه دادرسی ومحاکمه وامثال انها. حقیقتا حیرانیم چرا یک امیرارتش انقدر ضعیف ودرمانده است که از افشای حقایقی که ممکن است درتغییر قضاوت مردم موثر باشد واهمه دارد. مگر ممکن است ان اظهارات هرچه باشد قضاوت مردم را نسبت به ایشان بدتر نماید؟ چرا وحشت دارند؟ برخی میگویند این تعهدی است نسبت به یک خبیث که باد ریافت ماهیانه ای مرتب ادامه دارد وبرخی چیزهای دیگر میگویند که مسلم تیمسار خود شان انها را شنیده اند.

تیمسار عزیز، چرا مخفی شده اید، مسلما شما از بهم خطر اقدامات تروریستی رژیم غاصب پنهان نشده اید، زیرا میدانید که خطر ترور متوجه کسانی است که فعالیت موثر دارند واگر قرار شود امثال جنابعالی هدف گرفته شوید، شما در ردیف بالای هزارها قرار خواهید داشت وباز میدانید که ایرانیان برون مرزی مخالف رژیم غاصب

دست به‌ترور زدند، پس بی‌تردید شما از همقطاران خود تان خجالت میکشید که ظاهر نمیشوید. راه رفع این شرمندگی که متوجه شماست، زیستِ پنهان نیست بلکه بیان واقع و احتمالا اعتراف میباشد. شما یقین بدانید که محال است ملاها قصد جان شما را بنمایند زیرا شما خود تان، خود تان را ترور کرده اید انهم ترور شخصیت که بمراتب مؤثرتر از ترور جان است.

بهرسان ــ سَمتِ نوشته امروز، بیشتر متوجه بیطرفی ارتش است که ورود به چنین حاشیه‌ای را نیز لازم داشت. اکنون خواهش داریم باتفاق در این سمت حرکت کنیم.

قبل از مطالعه این نوشته لازم به یاد آوری است که ما مدتی کوشیدیم تا با بعضی از اقایان افسرانی که صورت جلسه بیطرفی ارتش را امضا کرده اند ودر دسترس بودند تماس گرفته شود واز انها خواسته شود که باتوجه به موازین ارتش ومقررات نظامی نسبت به جنبه های حقوقی ونظامی صورت جلسه بیطرفی ارتش ما را هدایت نمایند ویا حداقل آن صورت جلسه را در مطبوعات دیگر مورد نقد قرار دهند. متاسفانه پاسخهائی که رسید بیشتر جنبه نظری داشت وانطور که ما انتظار داشتیم مستدل وبه استناد مقررات وآئین نامه های ارتش نبود.

در یک جمله میتوان گفت، اقایان افسرانی که صورت جلسه مزبور را امضا کرده اند کمتر توجه دارند که عامه مردم امضا کنندگان ان صورت جلسه را مقصر میدانند واین شناخت انها به این دلیل است که شاید از مقررات ارتش ونقش رئیس ستاد ارتش در تنظیم صورت جلسه مزبور اگاه نباشند در حالیکه اقایان میتوانند باتوضیحی که بمردم میدهند، قضاوت عامه را در مسیر درست قرار دهند ونگذارند هرکس بنوعی اتهام بسازد که از بین انها یک کس نباشد که از اقایان وامضای بیطرفی ارتش دفاع کند الا تیمسار عباس قره‌باغی انهم با ان دفاع ضعیف.

سنگر جاندارد تا قضاوتهای گوناگون مردم را در محکوم کردن امضا کنندگان صورت جلسه بیطرفی ارتش منعکس سازد ولی اجازه بدهید ما از مطالعه مجموع انها بگوئیم که اتفاق ان نظرات برپایه احساس شخصی وامیدی است که انها به ارتش شاهنشاهی وافسران ان داشته اند وکلا نشان میدهد که قضاوتها برمبنای بررسی ودستاوردهای تحقیقی وقانونی نیست.

صورتجلسه بیطرفی ارتش

در مسئله بیطرفی ارتش دو سلسله مسائل جلب نظر مینماید. یکی انچه که از مفهوم ومنطوق عبارات صورت جلسه مزبور بدست میاید ودیگری، مسائلی که پاسخ ان در شأنِ متخصصان وخبرگان فن است.

از مفهوم ومنطوق عبارات صورتجلسه فهمیده میشود که:

۱ ــ تنظیم کننده صورتجلسه که شخص رئیس ستاد بوده (زیرا ظاهرا خط ایشان است) از نظر فکری وروحی در موقعیتی بوده که کار ارتش شاهنشاهی را پایان یافته وپیروزی شورشیان را حتمی وقطعی میدانسته است. دلائل این برداشت چنین است:

الف ــ استفاده از واژه ارتش، بدون ذکر عنوان قانونی شاهنشاهی مؤید انست که نویسنده اعلامیه، ارتش را ارتش شاهنشاهی نمیدانسته واز سوئی برای تحبیب وتامین خواستِ شورشیان از بکاربردن ان عنوان قانونی ومورد عمل، خودداری کرده است.

ب ــ عبارتی که رئیس ستاد در لایحه خود بمنظور دفاع از اتهام بیطرف ساختن ارتش بکار برده وما قبلا در همین مقاله به ان استناد کردیم، دلیلِ آنست که نویسنده اعلامیه (رئیس ستاد) قصدش از بیطرفی، کنار بودن ارتش وتمکین از قدرت شورشیان بوده است (خوانندگان اگر کمی دقت نمایند بخوبی این قصد را درمییابند)

ج ــ صورتجلسه بدون شماره ثبت در دفتر نظامی انهم با خط دستی رئیس ستاد نشان میدهد که صورت جلسه مزبور واقعا بمنظور بیطرفی ارتش واتخاذ تصمیمی در جهت سایر تصمیماتی که شورایعالی ارتش اتخاذ میکرده است نبوده است بلکه بیشتر بجهت رفع اتهام از شخص رئیس ستاد واینکه اتهام، جنبه مشارکت عامّ فرماندهان نظامی را داشته باشد تهیه شده است ودر حقیقت نوعی سندسازی شخصی بوده است کما اینکه ایشان همین سند را برای برائت خود ارائه داده اند.

بقیه در صفحه بعد

۲ ــ عبارت امده در اعلامیه مزبور گواه است که رئیس ستاد نخواسته است انهمه اعمال وشعارهای ضد سلطنتی ومخالف رژیم قانونی را خطری برای اساس کشور بداند که از آن بنام مناقشه ومناقشات سیاسی یاد کرده است در حالیکه میدانیم مناقشه به معنای ستیزه در گفتگوست وانچه در ان روزها حاکم بر فضای ایران بود بکلی غیر از مناقشه سیاسی وامثال انها بود .

۳ ــ صورتجلسه دلالت دارد براینکه تنظیم کنندهٔ آن در همان موقع تنظیم ، از سوگند سربازی خود عدول کرده بوده است والا محال بود که انهمه حرکات شنیع لجاره ها را میدید ونام انرا خواست مردم میگذاشت وارتش را به اعتبار آن بیطرف مینمود .

اما مسائلی که جنبه فنی دارد و نیاز به اظهار نظر کارشناسان است اینها ست :

شورای نظامی چیست ــ این شورا در چه مواقعی تشکیل میشود ــ وظائف وتکالیف شورا چیست ــ ایا قانون وائین نامه هائی برای شورا وصلاحیت وچگونگی تشکیل ان وجود دارد یا خیر ــ تشکیل شورا موکول به امر چه مقامی است ــ ایا فرمان شاه لازم است یا خیر ــ حضور چه اشخاصی در جلسه شورا لازم است ــ ایا مخالفتها وموافقتها در صورتجلسات ثبت میشود وایا رویه کار شورای عالی ارتش بر تنظیم صورتجلسه است یا خیر ودیگر مسائل وابسته .

از این دو دسته مسائل که بگذریم به مسائلی میرسیم که شاید بتوان در اطراف انها کمی صحبت کرد وبا کمک برخی از انها به نتایجی رسید .

نخست انکه وظائف ارتش دانسته شود وسپس ملاحظه گردد که مفهوم بیطرفی ارتش یعنی چه وایا چنین مسئله ای در ارتش ایران سابقه دارد یا خیر ودر کنار ان برسیم به این مطلب که باید افسرانی عقیده مند به عدم بیطرفی ارتش بوده اند که مسئله بیطرفی ان مطرح شده است چرا که ، اگر افکار فرماندهان نظامی در دو قطب موافق ومخالف بیطرفی ارتش نبود ، مسئله بیطرف شدن ارتش بَرنده نمیشد ودر صورت جلسه منعکس نمیگردید .

مسئله ای نچندان ساده

در این حال با مسئله ای نه چندان ساده روبرو میشویم که چگونه صورت جلسه مزبور بدون یک مخالف امضاء شده است در حالیکه میدانیم کسانی از افسران از جمله شادروان بدره ای وخسروداد ورحیمی قصد کودتا داشته اند ونمیتوانسته اند حقیقتا با صورتجلسه مزبور موافق باشند ؟ وانگهی مسئله ای که با اتفاق آراء مورد تائید باشد ، ظاهرا در موقعیتی نمیتواند باشد که نیاز به شورا داشته باشد وغالبا شورا هنگامی تشکیل میشود که نسبت به موضوعی عقاید موافق ومخالف وجود داشته باشد ودر چنین شوراهائی صورتجلسه حتما با اتفاق اراء امضا نمیشود وهرقدر جلسه توفیق امیز باشد لااقل یکی دو امضای مخالف ویا ممتنع در ان دیده میشود .

ودر این فراز از تحقیق ، محقق به نقطه ای میرسد که به سختی میخکوب میگردد چرا که در مقابل انبوهی از ابهامات درهم پیچیده ، خود را میبیابد که اگر آن گره های پیچ در پیچ را نگشاید ، با رِ تحقیقاتش به مقصد نمیرسد ، وان اینکه :

اسناد وشواهدی وجود دارد که نشان میدهد تیمسارانِ خسروداد وبدره ای ورحیمی ویارانشان قصد دخالت نظامی ویا بانداختن به قدرت نمائی شورشیان را داشته اند ومقدمات این کار را نیز فراهم ساخته بودند پس چگونه میتوان باور کرد که انها با شرکت در جلسه شورای عالی ارتش بریاست فرد باغی ، یکباره از تصمیم خود منصرف شده اند وصورت جلسه بیطرفی ارتش را امضا کرده اند ؟

وانگهی ما امروز از آن امیران جانباخته ارتش شاهنشاهی ایران باعزت واحترام یاد میکنیم وازسوئی دیگر صورتجلسه بیطرفی ارتش را مضاکنندگان آنرا محکوم میسازیم ، چگونه میتوان تضاد این دو مسئله را نادیده گرفت .

ایا میتوان گفت مسئله مطروحه در شورای عالی ارتش به کیفیتی بوده که ان امیران از طرح واجرای کودتا منصرف شده اند ؟ یا پس از انکه طرح نظامی انان مورد تائید دیگر فرماندهان نظامی قرار نمیگیرد وانان خود را در اقلیت می یابند از اجرای طرح منصرف وصورت جلسه بیطرفی ارتش را امضا میکنند ؟

مسئله خیلی دقیقی است که باید شکافته شود . ظاهرا از قایان افسرانی که در تیم کودتا شرکت داشته اند کسی زنده نیست وهمگی بدست رژیم خونخوار اسلامی جانباخته اند تا به تاریخ شهادت بدهند .

بقیه در صفحه بعد

بازمیتوان گفت تنها کسی که اطلاعاتی در این زمینه دارد تیمسارقره‌باغی است.

گزارش منتشرشده

ما سعی نموده‌ایم انچه به‌حل این مسئله دقیق کمک میکند جمع اوری نمائیم که ازبین انان میتوان گزارش منتشر شده‌ای رابعرض خوانندگان رسانید که درشناخت علت این تعارض کمک خواهد بود.

گزارش مزبورحاکی است که درروز شنبه نهم فوریه کمسیون محرمانه‌ای در دفتررئیس ستاد عباس قره‌باغی باحضورتیمساران بدره‌ای، مهدی رحیمی، خسرودادِ، مقدم، فردوست، ربیعی ودکتر ابوالحسن سعادتمند واحتمالا چند امید یگرتشکیل میگردد. دستورجلسه چگونگی مقابله با شورشیان واعاده نظم خاصه آدای دین به‌وطن وبازگشت شاهنشاه آریامهربه ایران بوده است که هریک ازشرکت کنندگان خود را مکلف به‌ایفای ان میدانستند. برخی ازافسران مزبورمعتقد بودند که چون با ورود خمینی به‌ایران کلیه رهبران شورشی شناخته شده وازپناهگاه‌ها بیرامده‌اند واقامتگاه انان معلوم است، باید با یک طرح نظامی ضربتی سران انها را دستگیروختم غائله نمود ودرغیراینصورت قدرت روزافزون خمینی مشکلات غیرقابل جبرانی رابوجود میاورد درمیان انان جان باخته سرلشگرمنوچهرخسرودادِ باسخنانی پرشور، طرح اجرای عملیات نظامی رامطرح میسازد وآن چنان بوده که درساعت ۳ بعدازنیمه شب روز دهم فوریه به‌کمک واحدهای نظامی وهلی‌کوپترها وپشتیبانی نیروی هوائی وزمینی باسرعت تمام سران شورشی دستگیروتا سپیده‌دم کارراباتمام‌برسانند.

گزارش مینویسد، سخنان قاطع خسرودادِ وبیان اوضاع کشوروآینده وخیم ان سبب گردید که‌کلیه امیران حاضردرجلسه باتفاق‌باجرای‌طرح مزبوراعلام موافقت کردند وخسرودادِ ازرئیس ستاد عباس قره باغی خواست که درجهت اجرای‌طرح دستورات لازم راصادرنماید.

گزارش مینویسد، قره باغی‌باجرای‌طرح مزبورموافقت مینماید النهایه پیشنهاد میکند که بااعلام بیطرفی ارتش میتوان شورشیان رافریب داد تاغافلگیرشوند وازطرفی‌اعلام بیطرفی‌ارتش موجب میشود که سربازان به‌پادگانها برگردند ودرنتیجه نیروهای‌بیشتری‌در اختیارتیم کودتا قرارگیرد.

نظریه قره باغی‌مورد تائید خسرودادِ وسایرامرای‌ارتش قرارمیگیرد ودرنتیجه شورایعالی‌ارتش تشکیل وصورت جلسه بیطرفی‌ارتش باموافقت وامضای‌خسرودادِ وبدره‌ای ورحیمی سران‌تیم کودتا صادرمیگردد.

تا اینجا ازگزارش منتشره مزبورد انسته میشود که‌علت امضای‌صورت جلسه ارتش ازسوی امیران‌عضوتیم کودتا این بوده که‌امضاکنندگان‌تصورمیکرده‌اند که‌صورت جلسه بیطرفی‌ارتش نیرنگی‌است که میتوان درپناه آن به‌اقدام نظامی‌واساسی‌برای‌نجات کشوردست زد. والا نمیتوان گفت قصد امضاکنندگان‌صورت جلسه حقیقتارهاکردن اوضاع کشوروبرکناربودن ازآن بوده‌است زیرادرچنین حالتی نمی‌بایست امضای‌سپهبد بدره‌ای‌وخسرودادِ ورحیمی‌درذیل ان اعلامیه دیده شود، مگرگفته شود که انها مقید به‌امضابوده‌اند که‌در انصورت دیگرموضوع شورا وصورت جلسه وامثال این‌تشریفات منتفی‌است.

گزارش مینویسد، فردای‌ان روز، یعنی‌روزی‌که‌صورت جلسه بیطرفی‌ارتش بامضارسید، سپهبد بدره‌ای و معاونش درنفترنظامی‌خودترورشدند وقاتلین نیزشناخته نشدند وکسی مسئولیت این‌ترور رابعهده نگرفت وتاکنون نیز ازکیفیت این‌ترورچیزی منتشرنشده‌است، نمیتوان قبول کرد که‌تیمسارقره‌باغی اطلاعاتشان درحد سایرین باشد.

گزارش ادامه میدهد، مسئله‌کودتا ومذاکرات جلسه سری‌نهم فوریه مخفی‌نماند وشورشیان کاملا درجریان ان قرارگرفتند ودرشهرها همه‌جاصحبت ازکودتای‌ارتش بود، شورشیان به سنگربندی درخیابانها پرداختند ورهبران شورش باگماردن نفرات، پناهگاههای‌خود را مستحکم کردند ولی‌این وضعیت درتصمیم تیم کودتا بی‌تاثیربود وانها منتظردستوررئیس ستاد بودند که‌اغازبه عملیات شود.

دراین موقع تیمسارقره‌باغی‌بوسیله تلفن به‌افسران‌تیم کودتا "خسرودادِ" اطلاع میدهد که‌به‌دلایل امنیتی واینکه شورشیان به‌اقدامات احتیاطی‌دست زده‌اند وممکن‌است که کودتا با مقاومتهائی‌روبروشود بهتر است برنامه‌کودتا رابه‌فرداشب موکول کرد.

بقیه در صفحه بعد

گزارش مینویسد ، خسرودادنسبت به اظهارات رئیس ستاد مشکوک میشود و با دوستان خود مسئله را در میان میگذارد و خواستار میگردد که بدون همکاری رئیس ستاد برنامه کودتا اجرا شود . دوستان او توصیه میکنند که بدون موافقت و همکاری رئیس ستاد ، عملیات موفق آمیز نخواهد بود خاصه که بین نیروهای نظامی ایجاد دودستگی نیز خواهد شد . بهتر است پیشنهاد رئیس ستاد پذیرفته شود و اقدامات موکول به فردا شب گردد .

همان گزارش مینویسد ، شبی که هرگز نیامد و کودتا که میتوانست وطن را نجات دهد در نتیجه یک خیانت بزرگ عمل نگردید .

همان گزارش مینویسد ، در خلال مدتی که افسران ارتش شاهنشاهی در فکر چاره جوئی بودند و با رئیس ستاد و حسین فردوست جلسات سری تشکیل میدادند ، حسین فردوست و تیمسار قره باغی بطور مخفیانه با آیت الله خمینی ملاقاتهای پی در پی داشتند و اطلاعات سری امرای ارتش و ستاد ارتش و نتیجه تصمیمات متخذه را به اطلاع او میرسانیدند .

سالیوان در خصوص رابطه قره باغی با شورشیان اعلامات بسیاری دارد . همو مینویسد :

" بازرگان به او گفته است ، قره باغی بسمت ریاست ارتش برگزیده شد و چون روابط بسیار دوستانه و صمیمانه ای با من دارد ، امید وار است که با کمک او بتوان مسائل را بصورت شایسته ای حل نماید : شایسته از نظر بازرگان معلوم است که چیست ، تصور نمیشود شایسته تر از آنچه که رئیس ستاد مرتکب شده است وجود داشته باشد .

چنانکه خوانندگان ملاحظه فرمودند ، قسمت اول این گزارش رسائی داشت از ارباب رفع اتهام امضای صورتجلسه بیطرفی ارتش توسط امیران امضاکننده و ان خاصه افراد تیم کودتا و این میتواند پاسخ کسانی باشد که امضاکنندگان این صورت جلسه را خائن میخوانند .

اما قسمت دوم گزارش که از چگونگی شکست تیم کودتا صحبت میکند ، اتهام جاسوسی بنفع شورشیان و خیانت به ارتش شاهنشاهی و افسران تیم کودتا را متوجه تیمسار قره باغی مینماید و در نتیجه تا دلائل قابل اطمینانی ارائه نشود ، به اعتبار اظهارات و نوشته ها و گزارش منتشر شده فوق الذکر ، تحقیق چنین میگوید که قره باغی مهره ای بوده است که در حقیقت نقش جاسوسی را برای ملاها و مصدقیهای جناح شورش بعهده داشته است و اقدامات او سبب پیروزی شورشیان و غارت پادگانها و شکست کودتا گردیده است .

ما هرگز ذوق مسلم بودن این برداشت را نداریم و تصور میکنیم به غیر شخص تیمسار هیچکس نتواند این مسیر تشخیص را اگر درست نباشد به راه درست تغییر دهد و بهتر دید که اگر ما بدلائلی برسیم که نادرستی این برداشت را برساند ، قاطعانه در مقام جلوه آن برخواهیم آمد چرا که ، برداشتهای اصیل میتواند تجربیاتی آموزنده و درسهائی گرانبها باشد نه برداشتهای مشکوک و نادرست .

تحقیق قانع نمیشود

دائره تحقیق در مسئله بیطرفی ارتش در همین حد بسته نمیشود و محقق با یک مسئله اساسی دیگر روبرو می گردد و آن اینکه اساسا وظیفه ارتش چیست و اگر ارتش بیطرف نبود چه میکرد .

انچه مسلم است ، شالوده ارتش برای جنگ با بیگانگان ریخته شده است نه برای مهار کردن اغتشاشات و شورشهای داخلی . تجهیزات سنگین ، تانکها ، توپهای کوچک و بزرگ ، پرسنل مخصوص و آموزشهای سربازان بدرد مقابله با اغتشاشات شهری و سرکوبی مهاجمین داخلی نمی خورد .

سران نظامی ایران بخوبی به این مسئله واقف بوده اند که را هی بجز استفاده از نیروهای نظامی علیه مردم اغوا شده انتخاب کرده بودند یعنی تصمیم داشتند با یک هجوم بموقع ، سران شورشیان را با زداشت و بدین ترتیب رابطه بین شورشیان را با توده های فریب خورده قطع کنند .

اما موضوع قابل توجه اینست که این تصمیم و یا بعبارتی کودتا با انکه مورد نظر ارتشیان بوده است ولی در تخصص و وظیفه انها نبوده است و اگر انها به این طریق اندیشیده اند برای این بوده که سازمانهائی که میتوانستند و اختیارات قانونی و تخصص هم داشتند که به چنین اقدامی دست بزنند یا بی تفاوت بودند و یا در مسیر شورشیان حرکت میکردند .

بقیه در صفحه بعد

سازمانهائی که برای مبارزه با اشوبهای داخلی تجهیز شده اند ، پلیس ، ژاندارمری و سازمان امنیت و اطلاعات کشور ورد مواقع استثنائی فرمانداری نظامی است که قوانین خاص و امکانات اموزشی و وسائل لازم انها را در رود رروئی با شورشیان و خرابکاران مجاز و اجازه شدت عمل به انها داده است . با یک نگاه به بیلان عملیات ان سازمانها می بینیم که انها یا بی تفاوت و یا غیرکارا مد بوده اند یعنی در حقیقت نسبت بوقایع نوعی بیطرفی اتخاذ کرده بودند بعبارتدیگر همان بیطرفی که ارتش با صورتجلسه ای اعلام کرد ، ان سازمانها با انکه مکلف و مسئول بودند عملا خود را بیطرف ساختند . ومتاسفانه امروز هرقدر اتهام بیطرفی ارتش مطرح است اتهام بیطرفی شهربانی و ژاندارمری و سازمان امنیت کشور و فرمانداری نظامی مطرح نیست .

تحقیق ، برای انکه روشن باشد ، باید بدنبال علت این بیطرفی بگردد و به بیند چرا این سازمانها که عمری برای چنین روزی اموزش یافته اند مورد استفاده قرار نگرفتند و ارتشیان که برای چنین کاری تجربیات کافی نداشتند خود را کاندید نمودند .

محقق ، اولین شاهد را سازمان امنیت و اطلاعات کشور می گیرد و می بیند این سازمان که مدت ۱۵ سال یا بیشتر یکایک شورشیان را شناسائی کرده و از تمام خصوصیات و کیفیت پنهان کاری ان افراد مطلع بوده و معتبرترین دستگاهها برای اجرای طرح کودتا و دستگیری سران شورش بوده در هنگام اجرای طرح غیرقابل استفاده بوده است . محقق برای دستیابی به علت جستجوئی لازم ندارد ، بروشنی می بیند که انحلال سازمان امنیت و اطلاعات کشور عامل اصلی این قضیه است و نمیتوان از سازمانی که دولت انرا منحل ساخته است انتظار کارآمدی و انجام چنان برنامه ای را داشت . علاوه بر جنبه های قانونی ، جنبه روانی انحلال سازمان امنیت ، با توجه به جو تبلیغاتی کاذبی که شورشیان علیه ان سازمان و مامورینش براه انداختند و دولت وقت نیز انها را تائید و با انحلال ان سازمان عکس العمل تائید امیز نشان داد محال بود افراد ان سازمان هرقدر هم که وطن پرست بودند میتوانستند در اجرای طرح کودتا ، خدشه دار موثری باشند .

اگر کار تحقیق به شهربانی و ژاندارمری کشیده شود ، پرونده وزارت کشور اولین سندی مورد رسیدگی خواهد بود چرا که شهربانی و ژاندارمری زیر نظر وزیر کشور است . در این حال باکمال تعجب دیده میشود که نخست وزیر وقت ، یعنی همان کسی که ولع وشتابی خاص برای انحلال سازمان امنیت کشور را داشت سرپرست وزارت کشور هم میباشد . تعجب خواهد کرد که چگونه نخست وزیر نتوانسته است از بین ۳۶ ملیون ایرانی یککس را بسمت وزیر کشور انتخاب کند . ایا هیچ فرد لایق و وطن پرستی وجود نداشته است که در ان ایام سخت ، که نیاز به وزیر کشور مقتدر و با جرات بود مسئولیت وزارت کشور را عهده دار شود ؟ چه شده است که نخست وزیر ، از میان تمام وزارتخانه ها سرپرستی وزارت کشور را نیز عهده دار شده است ؟

محقق به مجرد مطالعه دستورات نخست وزیر = وزیر کشور به فرمانداری نظامی ، شهربانی و ژاندارمری یقین میکند که بین ان دستورات و انحلال سازمان امنیت کشور رابطه منجزی وجود دارد یعنی از انجا که نخست وزیر نمیتوانسته انحلال شهربانی و ژاندارمری را نیز به موازات انحلال سازمان امنیت اعلام نماید و خیانتی بسیار اشکار بود ، راه چاره را چنین دانست که با عدم انتخاب وزیری لایق و با قدرت برای وزارت کشور و سرپرستی ان وزارتخانه توسط خود شان عملا ان دستگاهها یعنی شهربانی و ژاندارمری و فرمانداری نظامی را در موقعیتی قرار دهد که اگر منحل نشده اند چیزی نباشد که بتوانند مانعی در مقابل شورشیان بوجود اورند و به عبارت دیگر بیطرف باشند .

محقق وقتی به این دستور نخست وزیر که گفته است :

" مامورین انتظامی حق ندارند بدون اجازه شخص من تیراندازی کنند " دقیق میشود و از خود میپرسد که چگونه ممکن بوده ماموری که خودش به اعتبار حضور در صحنه تشخیص میدهد که باید تیراندازی کند ، این حق قانونی را نخست وزیر از او سلب کرده و او را مکلف نموده که مراتب را برای کسب دستور به نخست وزیر اطلاع دهد ، فورا متوجه میشود که همه این ها تو طئه هائی بوده است برای برداشتن هرگونه مانع در جهت موفقیت شورشیان زیرا معلوم است که تا مامورین انتظامی بخواهند با تقدیم گزارش و کسب دستور اقدام لازم را در جلوگیری از شورش بنمایند ، نوشدارو پس از مرگ سهراب است .

آخرچگونه میتوان ازنخست وزیروزیرکشوری که سران شورشی ازقبیل بازرگان ، فروهر ، سحابی ، طالقانی ودههانفرد یگرازهمفکران ویاران قدیمی اوبوده اند انتظارداشت که سازمانهای وابسته به نخست وزیری وزارت کشوررا علیه انان تجهیز نماید؟.

سالیوان مینویسد :

هرچند من میدانستم که درخفا مذاکراتی بین امیران ارتش ورهبران انقلابی درجریان است ولی اینهمه دوستی ونزدیکی دکتربختیار ومهدی بازرگان باعث تعجب من گردیده بود . یکی ازامیران ارتش ، که بطورمکرربارهبران روحانی درتماس بود ژنرال مقدم رئیس ساواک بود . حتی مهدی بازرگان چندبارباقرمباغی ومقدم ملاقات کرد . بختیارازاین ملاقاتها اطلاع کامل داشت ومشخص نمیکرد که ارتش درباره این ملاقاتهای محرمانه چیست.

ما ، بهاستناد دلائل محکم معتقدیم محال بود تیم کودتای ارتش میتوانست بدون همکاری شهربانی سازمان امنیت کشور وژاندارمری که زیرنظرنخست وزیروزیرکشورواحد بود موفق میشد . اگرهم رئیس ستاد حقیقتاخیانت نمیکرد این توفیق انجام پذیرنبود مگرانکه ان سازمانها دراین کودتا همکاری صمیمانه وقاطع داشتند که متاسفانه نخست وزیرباتمام قدرت بابیطرف ساختن ماموربن انتظامی وانحلال سازمان امنیت ، این ارکان مجرّب وکارکشته رابرای سرکوبی شورشیان کاملا فلج ساخت .

غالب مردم نمیدانند که کابینه اقای بختیارفاقد وزیرکشوربوده است ونمیدانند که این یک کاراتفاقی وبی حساب نبوده است ، نمیدانند مسئولیت وزیرکشوردران روزهای حساس چه بوده است ونمیدانند که بختیارهم نخست وزیربوده وهم وزیرکشوروهم بنابه اظهارخودش ارتش هیچ عملی رابدون اجازه اونمی تواسته استانجام دهد .

مردم بایدبدانند ، تنها قرهباغی خائن نیست ، اوخائن ساکت است ، خائن پرپول وولگو هم کبیرخائن است امافعلا فقط پول مانع جلوه گری کامل این خیانت است.

امّا نتیجه ــ اصحاب حقیقی ایران

غرض ازاجرای طرح خروج شاه ازکشور ، ازبیطرفی ارتش ، ازانحلال سازمان امنیت واطلاعات کشور ، از تصدی نخست وزیروقت بروزارت کشوربه قصد بیطرف ساختن شهربانی وژاندارمری ، درمجموع ، عاطلی وباطل حاصل ساختن ان نیروها درمقابل شورشیان بود . تصورنمیکنیم دراین امر ، تردیدی داشته باشید . البته که ، ادعای رئیس ستاد ، احترام بهخواست ملت ــ ادعای نخست وزیروقت درانحلال سازمان امنیت کشور ، زن طلاق دادن ودخالت بیجای بعضی ازماموربن درامور ــ وعدم مداخله ماموربن انتظامی درسرکوبی شورشیان ، علاقه بهدمکراسی وازادیخواهی بوده است ، ولی میدانید که همه اینها جزئی ازتوطئه عظیم بیگانه برای ازپادراوردن رژیم قانونی ایران بوده است .

اکنون اگردقت بفرمائید بخوبی مشاهده مینمائید که همان سیاست شوم بیگانه که فرد فرد ملت ایران حقیقت آنرادرک کرده است همچنان ادامه دارد . بهاینصورت که ، پادشاه ایران برنیروهای مسلح کشورفرماندهی نمیفرمایند ودرنتیجه وماهیت ، تداوم همان اثارخروج شاه ازکشوراادامه دارد . نیروهای نظامی طرفدار رژیم برحق پادشاهی ایران بعلت نداشتن سازمان وتشکل وحضورفرماندهی مشروع وقانونی ، سردرگم یعنی هنوزبیطرفی ارتش کماکان ادامه دارد ونیروهای ماموربن سازمان امنیت وانتظامی کشورکه تجربیات بسیار کارامدی درمبارزه باشورشیان حاکم دارند ، درتعقیب همان انحلال سازمان امنیت ، هنوز تلاشی ویخ بسته اند ودرتحلیل نهائی ، همان سیاست بازدارندگی که درماههای آخرشورش توسط بیگانگان وعمالشان باجرادرامده بود ، اکنون نیزباهمه اگاهیهای ایرانیان ادامه دارد وعجب انکه حتی ماموربن ایرانی ان بیگانگان نیزتغییرنکرده است .

فرزندان ایران ــ بخود بیائید ــ تدبیرکنید ــ ارائه شخصیت نمائید ــ قاطعانه موانع رابکوبید ــ پادشاه رایاری دهید ــ حقایق راجلوه گرسازید وباقطعنامه های عام ازپادشاه بخواهید بااجرای رسالت مشروع وقانونی که قانون اساسی مشروطه بران تاکید دارد ، مانع ادامه همان روشی گردند که موجب سقوط ایران گردید وبدانید انچه که نمیگذارد شمافرزندان ایران بوظیفه میهنی خود اقدام نمائید خمینی وملاها نیستند ، بیگانه وعمال انهاست که آنروز چنان کردند وامروز چنین میکنند وازیاد نبرید که انها هرروزیک جورعمل میکنند .

سنگر محقق

در رابطه با اعلام بیطرفی ارتش

یکی از افسران اطلاعاتی ژاندارمری کشور شاهنشاهی در رابطه با اعلام بیطرفی ارتش در جریان شورش ۵۷ و مقالاتی که در این باره در چند شماره از گرامی نامه "سنگر" درج گردیده بود، مقاله زیر را تهیه و برای نشریه مذکور ارسال نموده و نسخه‌ای از آنرا در اختیار ما گذارده‌اند که به سبب اهمیت موضوع عیناً بشرح زیر اقدام به درج آن مینمائیم:

جناب آقای عبدالرحمن مدیر محترم روزنامه سنگر و یا بهتر بگویم ایران نامه سنگر

همانطوریکه شما نام خود را "عبدالرحمن" گذارده‌اید منهم نام خود را "عبدالصمد" گذاردم تا بدانید ماهم خدا شناسیم وشاید او که دیرگیر ولی سخت گیر است مشکلات همه ما ایرانیان متواری و غیر متواری را حل کند.

ایرانیار عزیز من یک افسر اطلاعاتی ژاندارمری کشور شاهنشاهی در زمان سلطنت اعلیحضرت فقید بوده و فعلا مقیم آلمان غربی هستم. به مناسبت شغل و اعتماد متقابل با فرمانده ژاندارمری آن ایام که قبلا رئیس رکن ۲ ستاد ژاندارمری هم بود (و متأسفانه طبق مندرجات روزنامه‌ها منجمله کیهان هوائی ۲۵ تیرماه ۵۹ که نسخه ای از آنرا ارسال میدارم ضمیمه ۱ دستگیر و بعدا اعدام شد و همه آشنایان را متأثر نمود) از بیشتر وقایع روزهای شورش و بحران ایران مطلع هستم و بایران سوگند یاد میکنم که بهیچوجه نوشتن مطالبی که برای روشن شدن ذهن شما وفرزندان واقعی ایران مینویسم روی اغراض خصوصی یا دوستی با شخص معین و یا بهره‌برداری شخصی نیست بلکه فقط و فقط پاسخ بدرخواست صادقانه و میهن پرستانه شما است. با آنکه من همه مناصب و زندگی وافتخارات و حتی هویت خود را مانند همه هم میهنان متواری از دست داده‌ام، تنها یک چیز مرا زنده نگهداشته و آنهم عشق به میهن عزیزمان و رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی است که با شیر اندرون شده و با جان بدر رود. واگر این عشق و احساسات نبود منهم نبودم که اوراق ایران نامه سنگر را بخوانم و اشک بریزم و تا جائی که پای لنگ و زبان قاصرم توانسته از هرگونه تلاشی در راه میهن عزیز کوتاهی نکرده‌ام. چه روزیکه ایران نباشد بجای، بهم کوبد این کهکشان را خدای.

برادر عزیز، من همه روزنامه‌های شما وروزنامه‌های میهنی دیگر را در هر کجای دنیا بوده‌ام خوانده و میخوانم و از عشق آتشین شما و ایرانیان عزیز دیگری که در روزنامه‌های خود ظاهر میکنند، لذت برده و پس از مطالعه هر روز چند ساعت نگرانی خود را فراموش میکنم و دعای خیر خود را نثار آن هموطنان عزیز مینمایم که از شر دشمنان ایران در امان بوده و برای روز نجات ایران مثمر ثمر واقع گردند.

روزنامه شماره ۱۹۵ مورخه ۱۳ اسفند ماه ۶۲ و روزنامه ۱۹۹ سنگر را که درباره راهپیمائی روز عاشورای سال ۵۷ مطالبی در آن درج شده بود خواندم. مندرجات روزنامه ۱۹۵ دارای ابهام و سئوالاتی بود. قبل از اینکه گوشه‌های کوچکی برای اثبات و درک واقعیاتی درباره واژگونی رژیم شاهنشاهی یا اقبال ملت ایران بنظرتان برسانم، بعرض میرسانم که ای کاش جان باختگان شهید زنده بودند و با مشتهای مردانه خود دهان ایران فروشان منافق و دروغ پردازان را خرد میکردند و یا ایکاش مردانی که چون شیر در زنجیر و در قفسهای طلائی کشورهای بیگانه به جان کندن تدریجی مشغولند بدون ترس از جان خود و بستگان و عزیزانیکه در ایران دارند و مدتها دچار زجر و شکنجه بوده‌اند میتوانستند آنچه میدانند بگویند. ولی اینرا هم در پاسخ شما ایران یار عزیز که خطاب به تیمسار قرهباغی گفته بودید، مرگ اجازه شرفیابی نمیخواهد و باید حقایق برای تاریخ ایران و تنبه و بیداری ایرانیان گفته شود، بگویم که حقایق بحران ایران را طراحان خارجی براندازی رژیم شاهنشاهی ایران و مجریان و اجنبی پرستان داخلی از طرفی و میهن پرستان تا جائیکه مربوط بخود آنها بوده است، از طرف دیگر نوشته‌اند و بعد از کشته شدن آنها نیز این حقایق از بین نخواهد رفت. حال برگردیم بپاسخ سئوالات مندرج در شماره ۱۹۵ و گفت و شنود با محقق وایران یار عزیز. در صفحه چهار ذکر شده است:

"با قرار گرفتن اطلاعات غلط در اختیار محقق اساس تحقیق و تاریخ کج گذاشته میشود وبقول "میشله" برای آنکه تاریخ تا ابد دروغ باشد کافی است که یکنفر حقایقی را که میداند کتمان کند". و دنباله آن نکات صحیح دیگری مرقوم و با ابراز تأسف چند سطری درباره بیطرفی ارتش شاهنشاهی نوشته و آن اعلامیه کذائی یا بهتر بگویم گیه نامه لعنتی را درج و سپس با تجزیه و تحلیل منطقی سئوالاتی مطرح کرده‌اید که تکرار آن جملات صفحات بسیاری از روزنامه های متعدد سنگر را خواهد گرفت برای اینکه قبل از بحث درباره اعلامیه خیال شما و هر میهن پرست عزیز دیگری را از جهت سوء ظن و اتهام نسبت به اکثریت امضاء کنندگان که از فرزندان شریف و سربازان جان باز و وفادار ایران بوده و بالغ بر ۵۰ نفر دیگر که اسمشان بعلت اینکه در مشاغل و یا درجات پائین تر بوده ذکر نشده و یا اگر ذکر میشد اعلامیه صورت مسخره‌تری پیدا میکرد راحت کنم، باطلاع میرسانم:

۱ ـ همانطوریکه در صفحه ۹ روزنامه شماره ۱۹۵ آمده است، بعموم افسران حاضر در جلسه تفهیم گردیده بود که شب هنگام کودتائی در شرف انجام است و صورتجلسه برای فریب شورشیان است والا بین افسران حاضر در جلسه کسانی صریح الهجه تر از شهداء عزیزیکه نامشان برده شد نیز وجود داشت که طبق اطلاع بعضی از آنها با هر سه نخست وزیر شش ماهه آخر شورش (آقایان شریف امامی ـ ازهاری و بختیار) با سماجت و ارائه راه حلهائی که حتی بعرض اعلیحضرت فقید هم میرساندند مجادله و مباحثه کرده بودند و قطعا چنین افسرانی از امضاء صورت جلسه بدون محتوائی که تیمسار قرهباغی برای برائت خود ارائه میکند، خودداری مینمودند. حال بیائیم مختصری به بحث درباره سئوالات شما و عواملی که منجر به تشکیل جلسه ای به نام "شورای نظامی" شده بپردازیم تا بتوانید به علل فاجعه و بازیگران واقعی پی ببرید.

۲ ـ چنانچه عرض شد من بعلت شغل اطلاعاتی که داشتم برای اینکه کاملا از لحاظ برآوردهای اطلاعاتی و مبادله اخبار در جریان وقایع روز باشم، بعلت حسن تفاهم و اعتماد مطلق که با رئیس و فرمانده خود وغالب افسران اطلاعاتی و فرماندهان نظامی داشتم از اکثر وقایع مطلع و بیشتر آن اسرار را در صندوق سینه خود نگهمیداشتم کما اینکه حالا هم خیلی از آنها را بعلل حفاظت اشخاص بیگناه و وطن پرست نمیتوانم ابراز کنم لذا تا آنجائیکه مسائل مربوط به ژاندارمری کشور شاهنشاهی بود و باطلاع من محدود میشود با کمال میل و اختصار در اختیار خواهم گذاشت.

۳ ـ بعد از درج اعلامیه در صفحه ۵ نوشته‌اید "ارتشبد قرهباغی در مظان اتهام سازش با ملاها و خیانت بارتش شاهنشاهی و شاه ایران قرار دارد" و اتهام ویرا بقبل و بعد از پیروزی آشوبگران تقسیم و بیآمد آنرا تشریح کرده اید.

الف ـ تا آنجائیکه من میدانم خیلی قبل از حکومت بختیار موقعیکه ایشان وزیر کشور بود

روزی با حضور ارتشبد ازهاری ـ سپهبد مقدم رئیس ساواک اظهار نمود آقای بازرگان پیام داده است که میخواهد با تیمسار فرمانی ملاقات کند بهتر است در صورت موافقت این ملاقات برای اولین بار در منزل تیمسار فره باغی انجام گردد که رعایت شأن ایشان شده باشد و قرار ملاقات یک روز چهارشنبه ساعت ۴ بعدازظهر که تاریخ آنرا بیاد ندارم موکول گردید . در آنروزها هیچکس فکر نمیکرد که مقامات عالیرتبه‌ای که مسئول امور کشورند مرتکب کوچکترین اشتباهی بشوند و فکر میشد که اینکار و نظایر آن نفوذی است در سازمان شورشیان ، غافل از آنکه بقول شاعر شیرین‌سخن سعدی :

شد غلامی که آب جوی آرد
آب جوی آمد و غلام ببرد

بما نمیدانیم آنها چه گفتند و بعد چه کردند . آنها منتخب اعلیحضرت بودند و هنوز هم میگویند اعلیحضرت از همه کارهای آنها اطلاع داشته است و حتی در آن جلسه کذائی نیز تیمسار فردوست اظهار داشته بود که این جریانات بعرض شاهنشاه رسیده است و ارتشیان بعلت انضباط شدید و اعتقاد و ایمانی که به نیات و درایت شاهنشاه داشتند اوامر معظم له و فرمانده‌هائیکه تعیین می‌نمودند کورکورانه اطاعت نموده و اصولا در سیاست مداخله نمیکردند زیرا برای این کار تربیت نشده بودند . اما آنچه آقای سولیوان در کتاب خود نوشته و در گفته های خود بروز داده علاوه براینکه ایشان (فرمانی) را دوست خود میدانسته حتی از روابط خانوادگی ایشان با فردوست هم مطلع بوده و در گفتگوئی که با بازرگان داشته است نامبرده نیز از انتساب ارتشبد فرمانی بسمت ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران اظهار خوشوقتی نموده و منتظر اقدامات شایسته‌ای بوده است . علیهذا چنین بر میآید که ایشان شمشیری دو لبه بوده‌اند .

پ ـ اظهارات ژنرال هایزر مندرج در روزنامه مورخ ۱۵ فروردین ۶۳ "آرا" که رونوشت آن پیوست میباشد دلیل دیگری است که صحت ملاحظه خواهید فرمود .

ت ـ نامه ایران باری بنام هرمز دیارکیمادی مندرج در همین روزنامه شاهد دیگریست .

ث ـ اظهارات خود ایشان بطوریکه در صفحه ۵ روزنامه سنگر نوشته شده .

ج ـ ما میدانیم که این ارتباط قبل از پیروزی آشوبگران بوده است ولی چه کرده‌اند و چه گفته اند خدا میداند و هیچ انسان با شرفی نمیتواند بدون اطمینان کسی را به خیانتی محکوم کند ولی بدلائلی که بعدا عرض میکنم ایشان در اجرای ماموریت محوله دانسته یا ندانسته قصور کرده و کشور را به نیستی سوق داده است .

چ ـ بعد از ظهر شورشیان و استقرار رژیم جدید همه مردم کشور اعم از ارتشی و غیر ارتشی گیج و مبهوت و هر یک بفکر نجات جان خود و بستگان خود بوده و حتی جرأت ارتباط تلفنی با دوستان و بستگان خود را نداشته اند بطوریکه عده‌ای از رجال کشور بدلیل همین بی احتیاطی دستگیر و بشهادت رسیدند و بنابراین قضاوتهائی که بر مبنای احساسات و تعصب و یا توهم شخصی نسبت باشخاص در این برهه از زمان بشود ، دور از عقل و انصاف و انسانیت است چرا که ممکن است وطن پرستی بیگناهی بد نام و آزرده شود .

ح ـ در صفحه ۶ مرقوم شده است که ارتشبد فره باغی وعده داده‌اند برای روشن شدن حقایق کتابی منتشر و در معرض افکار عامه قرار دهند و بعد از ۴۵ ماه تا بحال اینکار انجام نگردیده . موقع وصول و مطالعه روزنامه سنگر اطلاع حاصل شد کتاب مزبور بعد از شهادت ارتشبد اویسی منتشر گردیده است . من این کتاب را نخواندم ولی آنچه که از دوستان خود شنیده‌ام بعلت مخالفتی که ایشان با ارتشبد اویسی داشته و همه افسران ارتش و ژاندارمری میدانند ، ایشان ناجوانمردانه به نادرستی و عدم انجام وظیفه متهم کرده‌اند .

عجب است که خودپرستان بی ایمان نه بمیهن رحم کردند و نه بمرده و زنده میهن پرستان آنچه معلوم میشود ایشان مطالبی از روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و روزنامه‌های دیگر مخالف دولت و رژیم سابق و یا مسمومات و کارهای روتین اداری را مبنای تنظیم کتاب خود قرار داده و فقط سعی داشتند که خود را تبرئه و دیگران را لکه دار نمایند در حالیکه اتهام دیگران سبب برائت ایشان نمیشود و از بعضی چیزها که اتفاق افتاده و ایشان ناظر و عامل آن بودند اساسا ذکری نکردند و بقیه مطالب مندرجه تا عنوان صورتجلسه بیطرفی ارتش

صحیح است ولی قبل از اینکه پاسخی به سئوالات ذیل این عنوان داده شود یک سئوال پیش میآید که حضور فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور برای اعلام بیطرفی ارتش شاهنشاهی (که با حضور وزیر جنگ ـ رئیس دفتر ویژه اطلاعات که شرکتشان در کمیسیونهای ارتش شاهنشاهی اولین و آخرین دفعه بوده است و تیمسار طوفانیان و سپهبد عبدالمجید معصومی معاونین وزارت جنگ و فرماندهان سه نیرو و معاونین آنان و روسای ستاد و ارکان ستاد آن نیروها و جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و روسای ادارات ستاد بزرگ و نیروها و عده‌ای دیگر از عناصر غیر مسئول که بالغ بر ۵۰ نفر بودند) چه لزومی داشته است آیا میخواسته‌اند از آنان کسب دستور یا اجازه نمایند یا اینکه منظورشان این بوده است که ظاهرا بآنها بگویند میخواهیم بشما هشدار دهیم که امشب کودتا خواهیم کرد و شاید هم باطنا قصد پرونده سازی داشته‌اند ، قضاوت اینکار با خوانندگان عزیز است .

۲ ـ در ذیل صورتجلسه بیطرفی ارتش ماده ۱ و ۲ صحیح است و ماده ۳ بعلت بی اطلاعی غالب امضاء کنندگان مورد تائید نیست .

در ذیل ماده ۳ بعنوان مسائل فنی چند سئوال شده است که بشرح زیر پاسخ داده میشود :

شورای نظامی چیست ؟

آنچه بنده اطلاع دارم در ارتش شاهنشاهی شورائی بنام "شورای نظامی" وجود نداشت ولی شورا ئی بنام "شورای عالی جنگ" وجود داشته است که اعضای آن ثابت و اسامی آنان در دستور همگانی ارتش درج میشد تا زمانیکه اعضاء آن تغییر نمینمود دستور به قوت خود باقی بود و این شورا اگر ضرورتی داشت مقاماتی را احضار نماید ، دعوت مینمود و صورتجلسات آن نیز در دفتری بالمسب شده ضبط میشد و البته هیچ تصمیمی در ارتش شاهنشاهی بدون رعایت قانون و آئین نامه ها اتخاذ نمیگردید و اساسا بحث زیادتری در اینمورد خارج از این گفت و شنود است . درباره ولیعهد ارتش شاهنشاه سئوالی شده بود که بطور مختصر میتوان گفت وظیفه ارتش حفظ حدود و ثغور و تمامیت ارضی و استقلال مملکت و تاج و تخت سلطنت است و اینکه را جع به بیطرفی باز هم سئوال شده باید گفت اصولا این کلمه بعنوان فریب در صورتجلسه گنجانده شده بود و بحث در اطراف آن زائد است .

بدنبال بحث درباره بیطرفی ارتش برخورد میکنیم به جمله "مسئله‌ای نه چندان ساده" که تصور میکنم درگفت و شنود قبلی با سمع این سئوال داده شده و احتیاج بتوضیح زائدی ندارد .

در صفحه ۹ مواجه میشویم با گزارش منتشر شده . بنده از صحت و سقم این گزارش اطلاعی ندارم ولی اساسا برای اجرای عملیاتی در همه جای دنیا مرسوم اینست که اگر فرمانده‌ای قصد عملیاتی داشته باید نیات خود را برئیس ستاد خود ابلاغ میکند . رئیس ستاد در یک کمیسیون ستادی با حضور روسای ارکان ۲ و ۳ از جهات اطلاعات و عملیات و ۱ و ۴ از جهت پرسنل و لجستیک و مخابرات و مهندسی درباره نیات فرمانده بحث و بررسی میکنند و سپس رئیس ستاد با بررسی برآوردهائی که روسای ارکان نموده‌اند گزارشی که طی آن راه حل و یا راه‌حلهائی گنجانیده شده تهیه و بفرمانده تقدیم میکنند و آنوقت این تصمیم بصورت دستور بواحدهای مجری عملیات (بیکی از اشکال دستور مقدماتی ـ دستور جزء بجزء ـ یا دستور کلی (دفعتا) ابلاغ میگردد . ولی طی الاصول در موقعیت بحرانی کشور طرحهای متعدد حفاظتی و ضد اغتشاش و کودتا بایستی از قبل بررسی شده و موجود باشد که برای اجرای آنها فقط کافی است

که با صدور یک دستور کوتاه طرح شماره فلان اجراء شود. و حضور عناصری از قبیل تیمسار فردوست و شهید تیمسار سعادتمند که در ارتش سمتی نداشته‌اند و شهید خسرو داد که تابع فرماندهی نیروی زمینی بود و از فرماندهان بلاواسطه مرئوس رئیس ستاد نبوده است، یکروز قبل از کودتا بدون پیش بینی قبلی یگانهای شرکت کننده در این کودتا از لحاظ نظامی منطقی نیست ولی در عین حال وقتی کار بدست عناصری ضعیف و یا خدای نکرده خائن بیفتد تشکیل کمیته‌هائی بنام "کمیته بحران" و یا حضور عمروزید در شورای امنیت ملی و جلسات مکرری با حضور بیگانگان و فقط و فقط فرماندهان نیروهای سه گانه و سپهبد مقدم و جمع کردن همه امراء ارتش در ستاد بزرگ ارتشتاران موقعی که پایتخت (بدلائلی که بعداً ملاحظه میکنید) سقوط کرده و حتی مرحوم شهید سپهبد رحیمی فرماندار نظامی پشت میز خود در آن موقع دستگیر شده بود، اقداماتی است برای فرار از مسئولیت و صاف کردن راه برای استفاده از موفقیت شورشیان و یا تلاش مذبوحانه و نوش داروئی پس از مرگ سهراب و نیتی جز فریب افسران و پرونده سازی بیخردانه در بین نبوده است. و اما مسئله شایعه و صحبت کودتا در شهر و مخفی نماندن طرح آن از نظر شورشیان (در صورتیکه طرحی وجود داشته است) کاملا صحیح بنظر میرسد زیرا طبق آنچه شنیده شد بعضی از عناصر حساسی که جزء طراحان کودتا بوده‌اند با شورشیان در تماس بوده و رل آژانس دوبل را بازی کرده‌اند که چون برای نویسنده ثابت نیست حتی از ذکر اسم کسانیکه در مظان این اتهام میباشند خودداری میکنم. صرفنظر از بحثی که بعمل آمد ادامه مطلب در صفحه ۱۰ تا تیتر تحقیق قانع نمیشود، ممکنست صحیح و یا واقعا بنحو دیگری باشد که تائید یا تکذیب آن از ناحیه یک میهن پرست دور از انصاف و تعقل است. در زیر عنوان تحقیق قانع نمیشود (صفحه ۱۰) شرحی درباره وظایف و ماموریت ارتش شاهنشاهی و ژاندارمری و شهربانی کشور و سازمان اطلاعات و امنیت کشور و روابط و سلسله مراتب آن نوشته شده است که بنظر من بعلت عدم آگاهی محقق آنطور نتیجه گرفته است که ژاندارمری و شهربانی و سازمان امنیت بدون دردسر و دغدغه خاطر در گوشه ای نشسته و ناظر اغتشاشات بوده‌اند بدون آنکه فرماندهان توجهی باینکار داشته‌باشند و بطور کلی تمام فداکاریهائیکه این سازمانها کرده‌اند نادیده گرفته شده. علیهذا به ترتیب زیر ایران نامه سنگر را در جریان می گذارم:

۱ـ تصور اینکه قاعدتا ارتش از مقابله با

بیطرفی...

بقیه از صفحه ۱۱

اغتشاش و آشوبگران بایستی عاجز باشد صحیح نیست بلکه یکی از ماموریتهای مهم هر ارتش عملیات ضد اغتشاش حتی هنگام جنگ در کشورهای بیگانه است و واحدهای ورزیده و آموزش یافته‌ای برای ضد خرابکاری و ضد اغتشاش در تمام ارتشهای دنیا هست ونمونه بسیار خوبی از آن در ارتش شاهنشاهی تحت فرماندهی شهید سرلشگر شفاعت وجود داشت و به اضافه تمام لشگرها نیز از این آموزشها اطلاع کافی داشتند منتهی از زمان حکومت آقای شریف امامی ببعد تعمدا و یا اشتباها همه سازمانهای امنیتی وانتظامی را دولتها تضعیف و تحقیر نموده و روحیه آنان را بدرجه صفر رساندند. در حقیقت سنگ را بسته و سگ را رها نمودند. وچنانچه تاریخ جنگهای داخلی از زمان رضا شاه کبیر ملاحظه شود همیشه ارتش شاهنشاهی عهده‌دار این ماموریتها بوده است ودر ایام بحرانی نیز معمولا در شهرها فرماندار نظامی اعلام میشد کمااینکه در زمان حکومت شریف امامی در ۱۲ شهر فرماندار نظامی استقرار یافت ولی کاش اینکار نمیشد و امور ضد اغتشاش را بخود مردم واگذار مینمودند چرا که یقینا از عهده اینکار بر میآمدند و بانتظار مامورین فرماندار نظامی (که حق تیراندازی و حتی اجرای ماده ۵ فرماندار نظامی که بازداشت سردسته های خرابکاران و یا هر مظنون دیگری باشد، نداشتند) نمی نشستند. بله ایران یار عزیز مردم شهرستانها و روستاها و ایلات و عشایر کرارا این استدعا را داشتند و با کسب اجازه از مقامات ذیربط شروع باقدام نیز میشد ولی نخست وزیران محترم دست نشانده و آخرین رئیس سازمان امنیت وروسای ستاد نظر کرده که هیچوقت سرشان بسجده حق نرسیده بود و بهتر از هر آخوندی در مجلس شورایملی سخنرانی خود را با اعوذبالله من الشیطان الرجیم آغاز میکردند مانع از این کار شدند و مامورین مبتکر و جدی را بعوض تشویق توبیخ و تنبیه میکردند و چون بعضی از سازمانها گوش بحرف آنها نمیدادند رأسا در رادیو و تلویزیون خطاب به ملت ومامورین دستور میدادند که مأمورین دولتی موافقند از تظاهرات موافق و مخالف جلوگیری کنند البته مخالفین گوش بفرمان این روسای نوخالی نمی دادند و موافقین شریف و سربراه نیز بخانه‌ها خود پناه میبردند و مامورین دست بسته نظامی و انتظامی و امنیتی که از بکار بردن جنگ افزار و آموزش خود محروم و گرفتار خوردن فحش و ناسزا و یا شنیدن اشعار مستهجن موافق و مخالف بودند کاری نمیتوانستند انجام دهند و سرباران هم که تدریجا مرعوب و یا مجذوب خرابکاران میشدند بسوی آنها کشیده میشدند و خواست دشمنان داخلی و خارجی ایران همین بود و بس (ادامه دارد)

قسمت دوم :

در رابطه با اعلام بیطرفی ارتش

حال میپردازیم بجهت درباره مندرجات صفحه ۱۱

در تمام دنیا سازمانهای اطلاعاتی دو وظیفه مهم دارند . یکی کسب اطلاعات داخلی و خارجی بنفع کشور در تمام زمینه‌های اقتصادی – سیاسی و نظامی و دیگری جلوگیری از افشای اطلاعات سری و محرمانه ایکه فاش شدن انها بضرر کشور تمام میشود . باین جهت سازمان هائی بنام اطلاعات و ضد اطلاعات وجاسوسی و ضد جاسوسی در داخل و خارج کشور دایر میکنند و همه روزه مجموعه‌ای از اطلاعات مکتسبه در این زمینه‌ها بصورت جدولی برئیس سازمان و بالنتیجه پادشاه یا رئیس جمهور تقدیم میکنند و از ان جدول هر مطلبی مربوط بهر سازمانی اعم از اینکه دولتی یا غیر دولتی باشد برای بهره برداری و یا هر عمل لازم دیگر بسازمان مربوطه ابلاغ مینمایند .

البته میدانید برای رسیدن باین مقصود و تحقق این تعریف مختصر ، چه سازمان وپرسنل و ماتریلی بایستی بکار رود . و به شما ایران یار عزیز عرض میکنم که " ساواک " ایران ، مدرنترین سازمان و اموزش و بهترین وسایل و میهن پرست ترین پرسنل را برای این منظور در اختیار داشت و از بدو تاسیس تا انحلال ، بالاترین خدمت را بکشور مینمود ولی چنانکه دیدید همه روسای این سازمان کشته شدند برای اینکه مبادا اطلاعات انها درز کند و یا روزی بنفع کشور کاری انجام دهند . کوبیدن و اضمحلال ساواک خیلی قبل اززمان بختیار شروع شده بود و شاید بیشتراز یکسال قبل از فتنه پرونده‌هائیکه رسیدگی ان در صلاحیت ساواک بود برای رسیدگی تحویل دادگستری میشد و غالبا قضات توده‌ای مامور تحقیق و رسیدگی باین پرونده‌ها میشدند .

مامورین ساواک مورد هتاکی و ضرب و شتم قرار میگرفتند و هرچه گزارش میکردند کسی به حرف انها گوش نمیداد و رئیس انها شهید ارتشبد نصیری قبل از حکومت بختیار بزندان افتاده بود . بمحض اینکه مقدم رئیس ساواک شد ، اولین کاری که کرد صد نفر از بهترین افسران ورزیده ساواک را بعنوان سوء خدمت بازنشسته یا اخراج نمود و مثل اینکه خود مامور یت داشت و یا عامل اشوبگران بود . به نظر من نه فقط او بلکه هر سه رئیس دولتی که در شش ماه اخر مسئول اداره مملکت بودند هر یک بنحوی در جهت مقاصد اشوبگران گام بر میداشتند . بحثهای زیادی در این زمینه هست ولی بجهات بسیاری هنوز شاهدان عینی نمیتوانند حرف بزنند . برای جلب توجه خوانندگان به پرونده اتش سوزی سینما رکس ابادان اشاره میشود .

مرتکبین این جنایت بوسیله عراقیها شناخته شدند و یکی از انها را که اقرار صریح به چگونگی و منشاء ان کرده بود با پرونده تنظیم شده بوسیله یک هواپیمای مخصوص بایران فرستادند ولی پرونده این جنایت در زمان حکومت اقای شریف امامی (وزارت اقای دکتر باهری در دادگستری) برای رسیدگی بیک قاضی توده‌ای که سه سال محکوم به حبس بوده سپرده شده بود و در حالیکه کشور ملتهب و بطور احمقانه‌ای این جنایت هولناک را به مامورین وطن پرست نسبت میدادند هیچوقت مرتکبین انرا فقط برای گمراه کردن ملت شریف ایران معرفی ننمودند و این تحقیر مامورین ساواک با حذف شعبات ساواک و عزل و یا جا بجا کردن مامورین مدتها ادامه داشت تا جائی که شهید ارتشبد نصیری از پاکستان احضار و بانضمام عده‌ای وطن پرست دیگر بزندان افتادند . برگردید بعقب ملاحظه کنید دستور اینکار را کدام دولت داد . اگر اینها گنهکار بودند چرا بموقع و حین ارتکاب جرم معزول و محکوم و تنبیه نشدند که دیگران فکر خطا کاری بخود راه ندهند . معلوم نیست شرافت انسانی کجا رفته بود . تا بحال هیچ گروه و دسته‌ای در دنیا حتی انقلابیون کانیبال ایران همکاران قدیم خود را ولو اینکه برخلاف میل انها مرتکب عملی شده باشند این چنین نابود نکرده و بازماندگانشان را گرفتار این همه مصیبت ننمودند . پس این تصمیمات قبل از زمان بختیار پی ریزی شده بود و در روزهای اخر حکومت بختیار طرح انحلال اداره امنیت داخلی ساواک (منهای اطلاعات خارجی) و احاله ان بشهربانی و ژاندارمری کشور به مجلس داده شد و طبق اطلاع رئیس ساواک در مجلس نیز با مخالفت بعضی ها که از سازمان و وظائف ان مطلع بودند بر خورد نموده و فوق العاده ناراحت شده بود . در همان ایام کارمندان ساواک جمعا با حالت تضرع در دفتر تیمسار مقدم تجمع نموده و با گریه و زاری و حتی اهانت باو تقاضای داشتند که اجازه داده شود مامورین سردسته اشوبگران را دستگیر کنند ولی او هم با حالت متاثری بانها قول داده بود که بموقع اینکار را انجام خواهد داد و بنحوی انها را متقاعد و مرخص نموده بود .

و اما راجع به شهربانی – همانطوریکه میدانید شهربانی مامور حفظ امنیت شهرها وجلوگیری از جنایات و سرقت و قاچاق مواد مخدر و خلاصه ضابط دادگستری و مامور اجرای قوانین در محدوده شهرهاست و دربرابر اشوبهای بزرگ همیشه در درجه یک از طرف ژاندارمری و در درجه دو از طرف ارتش شاهنشاهی و یا حکومت نظامی تقویت و حمایت میشد .

دلیل اینکار هم اینست که این سازمان هنوز انقدر توسعه نیافته بود که حتی شهرهائی را که دارای شهربانی بودند بطور تمام وکمال اداره کند مثلا در تهران امنیت بعضی از محلات که بایستی وسیله شهربانی عملی گردد ، بپاسگاههای ژاندارمری واگذار شده بود (مانند مهرآباد – مجیدیه – تهران پارس – خزانه اتابکی – لویزان – اقدسیه – ونک وغیره) .

شهربانی در حالیکه در شهرهای بزرگ دائما با ژاندارمری بر سر عدم قبول وظایف این سازمان کشمکش داشت ، در عده زیادی از شهرهای کوچک نیز موفق بایجاد شهربانی نشده و وظایف او را در ان شهرها ژاندارمری های محل بعهده داشتند و انصافا اگر تاریخ اشوب ایران ملاحظه گردد بخوبی روشن میشود که چقدر از پاسبانها و افسران شهربانی در راه انجام وظیفه چه در حین فتنه و چه بعد از موفقیت اشوبگران شربت شهادت نوشیدند .

و اما راجع به وظایف و ماموریت ژاندارمری کشور شاهنشاهی :

بطور کلی وظیفه ژاندارمری قبلا عبارت بود از استقرار و حفظ نظم و جلوگیری از سرقت و قاچاق مواد مخدر و اجرای قوانین در سراسر کشور منهای نقاطی که شهربانی وجود دارد و مانند شهربانی ضابط و مجری احکام وزارت دادگستری . اما تدریجا ارتش شاهنشاهی و وزارت کشور ماموریت مهم دیگری را که قبلا بعهده این سازمان نبود بان محول نمودند که بشرح زیر به اطلاع میرساند :

۱– اداره وظیفه عمومی ۲– اداره امور مرزبانی کشور و وظایف سابق گارد گمرکات ۳– پلیس راه ۴– گارد جنگلبانی و حفظ مراتع و منابع ملی ۵– مبارزه با قاچاق آبزیان ۶– نیروی پایداری ۷– اداره امور سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج و ابادانی از لحاظ انضباط نظامی ۸– نظارت بر اجرای قوانین اصلاحات ارضی و وصول و ایصال مطالبات کسانیکه املاکشان مشمول اصلاحات ارضی شده بود .

واضح است که برای اجرای ماموریتهائی بان درجه از اهمیت چه تلاش و فداکاری در راه اماده کردن سازمان و پرسنل و اموزش کادر متخصص بکار رفته بود بنحویکه اعلیحضرت فقید در کتاب ماموریت برای وطنم بعنوان تقدیر از این سازمان نوشته بودند منقدین پیشرفتهای کشور خوبست زحمت کشیده و بپاسگاههای ژاندارمری که در دورافتاده ترین نقاط کشور واقع است ، سری بزنند و خدمتگذاری و فداکاری را از ژاندارمهائی که دور از هرنوع ابادی و وسایل رفاه خدمت میکنند و شبانه روز با مار وعقرب سروکار دارند بیاموزند .

◄

در تمام دوران اشوب نیز این سازمان در حوزه استحفاظی خود به بهترین وجهی عمل نمود. هیچگاه هیچ واحد کوچکی از این سازمان تسلیم اشوبگران نگردید و هرکجا کاربی نظمی و اشوب بالا میگرفت بوظایف قانونی خود بطور قاطع عمل مینمود و شخص اعلیحضرت در این مورد بارها اظهار خرسندی نمودند ومراتب بوسیله فرمانده ژاندارمری به یگانها ابلاغ میگردید و علت هم این بود که در زمان فرماندهی شادروان ارتشبد اویسی که زحمات بسیاری در راه تجدید سازمان ژاندارمری و انتقال تعداد زیادی از افسران تحصیل کرده و شریف از ارتش شاهنشاهی باین سازمان کشیده بود، مقرراتیکه در ارتش شاهنشاهی فقط در موقع جنگهای داخلی و خارجی قابل اجراء بود در ژاندارمری دائمی گردید و آن مقررات عبارت بود از اینکه اگر در یک منطقه‌ای از کشور عده‌ای یاغی امنیت را سلب نمایند و ارتش مجبور بدخالت شود آن منطقه در مدت عملیات منطقه جنگی شناخته شده و کسانیکه در آنزمان و آن منطقه بوسیله اشرار بقتل برسند شهید جنگی محسوب و از مزایای زمان جنگ استفاده مینمایند و چنانچه مرتکب قصور گردند تسلیم دادگاه زمان جنگ شده و تنبیهات مقرره در زمان جنگ درباره آنها اعمال میگردد. باستناد این مقررات شهید ارتشبد اویسی گزارشی باعلیحضرت فقید تقدیم نمود مبنی براینکه چون ژاندارمری در سراسر کشور بطور دائم برای مبارزه با قاچاق و تعقیب سارقین مسلح و تجاوزات مرزی درگیر عملیات رزمی است لذا همیشه و همه جا برای مامورین مبارزه با قاچاق و تعقیب سارقین یا زدوخوردهای مرزی و محلی این مقررات اعمال گردد. این گزارش مورد تصویب واقع و در دستور همگانی ژاندارمری درج گردید و همیشه مامورین ژاندارمری از مزایا و یا تنبیهات پیش‌بینی شده در زمان جنگ برخوردار میگردیدند و با هدایت صحیح و آموزش صحیحی که داشتند تا آخرین لحظه موفقیت اشوبگران در هیچ نقطه‌ای توسری نخورده و اسلحه ای از دست نداده بودند بلکه بعکس کمترین مامورین در برابر عده‌هائی بمراتب زیادتر، موفق بودند.

اما ایران یار عزیز برای اینکه از محظورات این سازمان مطلع باشید، و ایرانیان بدانند که چگونه این سازمان خدمتگذار راهم فلج کردند مراتب زیر را به اطلاع میرسانم:

اولا بر خلاف تصور شما این سازمان و همینطور شهربانی کشور شاهنشاهی تا اواسط حکومت ارتشبد ازهاری جزء نیروهای مسلح شاهنشاهی بودند و ضمن اینکه ژاندارمری در پاره ای از جهات لزوما از جهت ماموریتهای محوله دستورات وزارت جنگ — وزارت دادگستری — وزارت امور خارجه — وزارت کشور — وزارت آموزش و پرورش — وزارت کشاورزی و اصلاحات ارضی را اجراء مینمود، راسا مستقل و تحت فرمان اعلیحضرت همایونی بود و گزارشات خود را مستقیما تقدیم و اخذ دستور مینمود و ستاد بزرگ ارتشتاران از جهت اینکه ستاد هماهنگ کننده نیروهای مسلح شاهنشاهی بود، از جهت آموزش و عملیات و اطلاعات دستورات لازم را بژاندارمری صادر مینمود و ژاندارمری از این جهات تابع امر ستاد بزرگ ارتشتاران بود.

اما بعلت ماموریتهای یادشده در فوق در سراسر روستاها و مرزهای کشور ژاندارمری نیروی متمرکزی در پادگان معینی در اختیار نداشت و یگانهائی که باسم هنگ یا گروهان ذکر میشد اینها قرارگاهی بیش نبودند زیرا مثلا هنگ دارای قرارگاه و ستاد هنگ و چند گروهان بود که این گروهانها هر کدام در شهرستان و یا بخشهائی استقرار داشت و خود آنها بنوبه خود تقسیم به پاسگاههائی میشدند که در سراسر روستاهای حوزه استحفاظی گروهان تقسیم و مستقر بودند و تعداد نفرات سازمانی این پاسگاهها از ۱۳ نفر تا ۳۲ نفر تغییر مینمود و در سراسر کشور تقریبا ۲۵۰۰ پاسگاه وجود داشت که هر یک در منطقه وسیعی مسئول اجرای ماموریتهای یاد شده در بالا بودند و چنانچه ذکر شد از عهده کار خود بخوبی بر میامدند برای مثال بیاد دارم که پاسگاه ۱۸ نفره سمیرم که در آبادی سمیرم واقع در ته یک دره محصور از کوههای مرتفع است مورد حمله و محاصره چند هزار نفر از افراد بختیاری و قشقائی و منحرفین محلی که گویا در بین آنها رئیس تلگراف و بخشدار محل نیز وجود داشت، واقع میشوند و عده حاضر در این پاسگاه پشت کیسه های شنی واقع در پشت بام پاسگاه و جلوی آن طبق طرح حفاظتی که در تمام یگانهای ژاندارمری موجود بود بدفاع از خود و پاسگاه میپردازند. عده‌ای از مهاجمین مقتول و با اینکه پای ۱۴ نفر از افرادی که پشت کیسه های شنی دراز کش کرده بودند از زانو به پائین تیر خورده بود معهذا این عده آنقدر مقاومت نمودند تا عده کمکی با هلیکوپتر در ارتفاعات پشت سر افراد مهاجم پیاده و پاسگاه از محاصره خارج میشود. در سراسر کشور از این قبیل وقایع نظایر زیادی داشت که ذکر آن خارج از بحث است، اما جزئی از موانعی که من میدانم برای ژاندارمری ایجاد نمودند تا نتواند ماموریت خود را بطور دلخواه انجام دهد و در آن تاریخ علت آن برای ما مشخص نبود، بقرار زیر است:

نیروی پایداری که برای دفاع روستاها و شهرها و خانه و آشیانه ایرانیان تشکیل و تربیت شده و نیروئی بسیار کارآمد و ورزیده از داوطلبین آموزش دیده بخشها و روستاها بود و با سازمان و وسائل بسیار مرتب و خوبی برای هر نوع ماموریتی در اختیار ژاندارمری بود و در اوایل اشوب نیز کارهای ضد خرابکاری بسیاری انجام میداد، بدون هیچ دلیلی چندین ماه قبل از موفقیت اشوبگران طبق امر ستاد بزرگ ارتشتاران (در زمان ارتشبد ازهاری) منحل گردید.

ژاندارمری برای ماموریتهای پیش‌بینی نشده خود از قبیل (تعقیب سارقین — تعقیب قاچاقچیان مسلح و زد و خوردهای داخلی و مرزی که مثلا مانند زدوخوردهای مرزی ایران و عراق که در سراسر مرز غربی و اروند رود بدون مداخله ارتش شاهنشاهی با کمک داوطلبین نیروی پایداری، عراقیها را همه جا مغلوب و تعدادی از نقاط مهم تاکتیکی و استراتژیکی عراق را تصرف نموده بود) تعدادی واحدهای ضربتی در هر استان تربیت و آماده نموده بود که فرماندهان نواحی در استانها و همینطور خود ژاندارمری عندا للزوم بتوانند بدون احتیاج بکمک ارتش شاهنشاهی از عهده ماموریتهای محوله بر آیند. از ابتدای شروع فتنه ستاد بزرگ ارتشتاران همانطوریکه نیروی پایداری را منحل نمود ببهانه اینکه شهربانی عده کافی برای امنیت داخل شهرها ندارد و افراد ارتش و ژاندارمری آشنائی و آموزش پلیس را در داخل شهرها ندارند، این عده را برای حفاظت و نگهداری ساختمانها و اماکن ۸۰ شهربانی در شهرستانهای مختلف و تعدادی استانداری های جدید التاسیس و تعدادی از ساواکهای شهرها و همینطور تشکیل دو فرمانداری نظامی جهرم و زاهدان تقسیم و مامور نمود. با اینکه ژاندارمری در آنموقع خوشحال بود و افتخار داشت که بچندین سازمان (ساواک — استانداری — شهربانی و بالاخره ارتش) کمک نموده است و ارتش با این کمک خواهد توانست بخوبی از عهده ماموریت اصلی خود که نگهداری مملکت در برابر تجاوز دشمن داخلی و خارجی است، برآید بعدها متوجه شد که منظور اصلی، تجزیه قوای کارآمد و با ایمانی بوده که بهر حال تا آخرین ساعت اشوب میتوانست موفقانه ماموریتهای محوله را انجام دهد. کما اینکه با همان عده ثابت کم و سازمانی ژاندارم همه جا کار خود را انجام داد.

من برای اینکه پاسخ روزنامه شماره ۱۹۵ سنگر را داده باشم و از سپهبد محققی که از جمله افسران با ایمان و بینظیر ارتش بود دفاع کنم تا حق مرئوسیت خود را که یکی از صفات بارز سربازی است بجای آورده باشم و نگذارم صفحاتی از تاریخ ایران تاریک

بقیه در صفحه ۱۰

بماند با اشاره بسوابق ایشان بطور مختصر از حوادث روزهای ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه ۵۷ که در آن ایام شنیده و یا شاهد آن بوده‌ام کماحقه در اختیار شما میگذارم و سپس مطالب دیگری در رابطه با کار ژاندارمری کشور شاهنشاهی بنظر شما میرسانم که خادم خائن را مردم اصیل و فرزندان واقعی ایران بشناسند و لااقل مقداری از خلاف گوئی های ارتشبد قره باغی روشن گردد.

در بعد از ظهر روز هشتم بهمن ماه ۵۷ یعنی یکی از روزهائی که همه روسای اشهبگران از هر طبقه در مسجد دانشگاه تهران متحصن بودند و در همان روز فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی برای بحث درباره لایحه انحلال ساواک و احاله قسمتی از ماموریتهای امنیت داخلی بژاندارمری و شهربانی بمجلس دعوت شده بودند، عده ای از اشهبگران که از همه جا حتی شهرستانها آمده و دور دانشگاه تجمع نموده و تقاضای آمدن خمینی و برقراری بهشت خیالی خود را داشتند، یکی از امرای ژاندارمری بنام سرلشگر لطیفی بدون ملاحظه حفاظتی از اداره خارج و موقع عبور از میدان ۲۴ اسفند مورد هجوم و ضرب و شتم این اشهبگران واقع شده و بحال نیمه جان جسم بیهوش او را بمسجد دانشگاه منتقل میکنند.

این خبر که تلفنی بفرمانده ژاندارمری در مجلس شورایملی اطلاع داده شد، نامبرده نیز فورا مراتب را از مجلس شورا تلفنی برئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و آقای بختیار نخست وزیر وقت گزارش و تقاضای عکس العمل و یا اقدام فوری از طرف رئیس دولت و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران نمود ولی نه تنها نه تنها چنین جسم اقدامی به آقایان بازرگان و سنجابی و غیره متوسل و نامبردگان اجازه میدهند که نیم مرده امیر مزبور را به بیمارستان ژاندارمری منتقل نمایند و تازه خیلی خوشحال هم بودند که توانسته‌اند این اسیر جنگی را به ترتیب فوق از دشمن تحویل بگیرند و ببیمارستان منتقل کنند. کسی نیست که از تیمسار قرباغی سئوال کند، آقای نماینده شاهنشاه توکه میخواستی کودتا کنی و دهها افسر خوشنام و با ایمان ارتش و نیروها را که همه بتوخدمات شایانی کردند و قسمت مهمی از افتخارات تو نتیجه زحمات آنها بود، آیا تو در آن ایام فرماندار نظامی و رئیس ارتشی که همه ارتش ایران را در اختیار داشتی نمیتوانستی بوسیله فرمانداری نظامی با استفاده از ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی همه این حضرات را که با پای خود بدور یکدیگر در مسجد دانشگاه متمرکز شده بودند فقط با یک گروهان بدون همچگونه خونریزی دستگیر و بازداشت کنی و خود و کشور را دچار اینهمه مصیبت ننمائی؟

دو روز بعد یعنی روز دهم بهمن ماه ۵۷

بیطرفی ...

بقیه از ۷

که همه روزنامه ها از طرف دولت وعده آمدن خمینی را میدادند و تهران را آب و جارو میکردند و بدون هیچگونه مقاومتی از طرف ماموربن فرمانداری نظامی مجسمه هارا از میادین شهر پائین میاوردند. این عده شاید صد هزار نفری که تعدادی از آنها نیز بسلاح گرم مسلح بودند در ساعت ۱۴۳۰ موقعیکه اتوبوسهای سرویس ژاندارمری بعلت پایان ساعت خدمت کارمندان ادارات وستاد ژاندارمری انان را بخانه‌های خود میبردند در میدان ۲۴ اسفند با اتوبوسها حمله و سوزاندن چند دستگاه اتومبیل سواری و اتوبوس بقرارگاه ژاندارمری حمله مینمایند.

ژاندارمری برای جلوگیری از ورود آنها بستاد ژاندارمری مجبور باجرای طرح حفاظتی و دفاع از قرارگاه خود میشود که در نتیجه سه نفر از درجه داران و افراد ژاندارمری مصدوم و مقتول شدند ولی ژاندارمری با دفاع سخت حمله کنندگان را مجبور به عقب نشینی مینماید. همین تیمسار قره باغی در اینموقع از ژاندارمری استیضاح نمود که چرا از خود دفاع نموده به طوریکه ناگفته جریان امر با ذکر دلائل و صورتجلسه ای مبنی بر چگونگی حمله شورشیان و صدماتی که بژاندارمری وارد شده بود بهمراه عکس و تفصیل برای ایشان و نخست وزیر ارسال گردید.

آیت الله خمینی به سلامتی دو روز بعد از این واقعه یعنی روز ۵۷/۱۱/۱۲ با سلام و صلوات وارد فرودگاه مهرآباد شدند...

کسی نیست از این آقای رئیس ستاد بزرگ سئوال کند چرا نیروهائی با آن فداکاری را علاوه بر اینکه برای ممانعت از ورود ایشان به کار نبرد حفاظت ویرا نیز بهتر از هر مهمان عزیزی بوسیله نیروی هوائی چه در هوا و چه در فرودگاه و بوسیله ماموربن فرمانداری نظامی در فرودگاه و اطراف محل سکونت ایشان عهده‌دار گردید و ایشانهم بعنوان پاداش همه را قتل عام کردند. انوقت آقای رئیس ستاد ادعا میکنند که با نخست وزیر قهر کردند و آقای سالیوان لطفا آنها را اشتی داده است.

اینهم شد سپاهیگری؟ اینهم شد فرماندهی؟ بطوریکه من اطلاع حاصل نمودم روزیکه اعلیحضرت همایونی ایران را ترک فرمودند تیمسار قرباغی امراشیکه در شورای امنیت ملی شرکت میکردند مانند فرماندهان نیروها، سه گانه و فرمانده ژاندارمری و شهید سپهبد جعفری جا نشین رئیس شهربانی کشور، تیمسار مقدم و تیمسار رشید سپهبد رحیمی را بمنزل خود دعوت کرده بودند. در اینموقع ایشان با خانمش برای دیدار ارتشبد جم تشریف برده بودند و با اینکه عده ای امیر را بمنزل خود دعوت نموده بودند مدتی دیرتر مرا جعت کردند و همه امراء ناهار خورده و ان مدت بیرون بنا در داخل حیاط در حال انتظار مشغول قدم زدن شدند و بعد که تشریف آوردند چون غیبت و تعویقشان جهت دیدن تیمسار رجم صورت گرفته بود خود را معذور دانستند. بهر حال پس از حضور اظهار داشتند اعلیحضرت کشور را ترک نمودند و یک پرگ دستور همگانی ارتش که بتوشیح معظم له رسیده بود برای امراء مذکور خواندند (محتویات دستور غیر از قدردانی از خدمات گذشته افسران و توصیه ای مبنی بر متانت و بردباری و انضباط و اطاعت از فرماندهان و پشتیبانی از دولت) و دستور دادند که این دستور همگانی دو سه روز در صبحگاه و شامگاه برای افسران و درجه داران و افراد قرائت گردد و در ضمن اظهار داشتند امرای مزبور اگر در جلسات شورای امنیت راجع بحوزه فرماندهی و استحفاظی خود بخواهند مطلبی ابراد کنند قبلا برای هماهنگی امر اینکه در شورا شرکت میکنند با ایشان و بقیه در میان بگذارند که تردید رای بین نظامیان وشاهد نگردد. یکی از امراء حاضر در جلسه گزارش تیمسار قره باغی را بعهده گرفت و بیانات تیمسار بشرح زیر ابراد نمود:

پدر کشتی و تخم کهن کاشتی

پدر کشته را کی بود آشتی

پدر آقای نخست وزیر بعلت مخالفت با رضا شاه کبیر و رژیم مشروطه طبق رای دادگاه نظامی اعدام گردیده و خود وی از ۳۵ سال قبل تاکنون در راهی خلاف نیات شاهنشاه گام برداشته و مخصوصا در چند ماه قبل چون سخنرانی در کازوانسراسنگی بین راه کرج و تهران در منازعه‌ایکه موافقین و مخالفین رژیم براه انداخته بودند و ژاندارمری برای اعاده نظم دخالت کرده بود دستش شکسته و مدتی در گچ بوده است. شما چگونه توقع دارید که ایشان برای رژیم مشروطه سلطنتی و مملکت داری دلسوزی کند و ایشان را (یعنی ارتشبد قرباغی) قسم داده بود که اگر میخواهید مملکت نجات یابد با همین عده‌ای که در اینجا حضور دارند تصمیم بگیرید و تا وقت فوت نشده کار را یکسره کنید و آقای بختیار هم نخست وزیر باشند و در غیر اینصورت ما حرفی نداریم که بژنیم بگذارید آقای بختیار صحبت کند. در این هنگام بیان اظهار داشت که اگر آقای بختیار بقول

عهد خود وفا نکند اینکار را خواهیم کرد . و دیدیم که نکرد و انوقت این ریاست ستاد بدون اینکه ذکری از این مطالب وپیشنهادات مکرر فرماندهان وطن پرست بنماید برای برائت خود کتاب مینویسد بدون اینکه ذکری از قصور و یا اشتباهات خود بنماید ودیگران را با حرف و مسموعات متهم بهمکاری با شورشیان مینماید . حال راجع بوقایع روزهای ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه ۵۷ قدری صحبت میکنم و بعد چند سند راجع بمردود دانستن ایشان طبق مندرجات روزنامه ها ارائه میدهم که پشت سر همقطاران مرده و زنده شرافتمند خود دروغ ننویسند وقدری هم سیمای خود را در آئینه ببینند . شاید کتاب را هم دیگران نوشته‌اند و تیمسار نخوانده اجازه چاپ انرا داده‌اند زیرا تا انجائیکه من اطلاع دارم ایشان اهل قلم نبودند و با اینهمه فشار روحی نبایستی بتوانند کتابی بنویسند . بعد از ورود خمینی هرج ومرج و هراس سراسر کشور را فراگرفت. شنیده شد که بعضی از وزرای کابینه اقای بختیار محرمانه بخارج گریختند . تصادم و تیراندازی بین ماموریس و مردم یک امر فوق العاده عادی شده بود ، فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی وقت که هر دو از افسران پاکدامن و شریف کشور بودند (تیمساران صمدیانپور و محققی) و بعلت حسن انجام وظیفه از اعداد فرماندهان نیروهای مسلح شاهنشاهی ، بطوریکه بعدا ملاحظه خواهید کرد اخراج و رل دست دوم داشتند و در تصمیماتیکه رئیس ستاد بزرگ و فرماندهان در ملاقات با بیگانگان و یا در ستاد بزرگ و کمیته بحران یا هر جای دیگر اتخاذ میگردید ، همانطوریکه خود تیمسار قره باغی نوشته‌اند بکلی شرکت نداشته‌اند ویا بی اطلاع بودند . اگر غیر از اینست تیمسار قرهباغی مردانه بگوید و فقط یک مورد از تصمیماتیکه در حضور این دو نفر در گذشته گرفته‌اند اظهار کنند . حضور روسای شهربانی و ژاندارمری در شورای امنیت زمان اقای بختیار نیز فقط برای اطلاع از مذاکرات روزی بود که در شوراها انجام میشد و یا مثلا برای اشکالاتی که خود انها اگر داشته باشند صورت میگرفت.

روز شنبه ۲۱ بهمن ماه ۵۷ در حدود ساعت ۱۰ صبح از نخست وزیری تلفنگرامی واصل گردید که فرمانده ژاندارمری در شورای امنیت متشکل در نخست وزیری حاضر شوند . من ان تلفنگرام رابفرمانده ژاندارمری ارائه دادم و اظهار داشتم اگر اجازه دهید راه وصولی به نخست وزیری که مملو از جمعیت اشوبگران بود شناسائی شود که اگر امکان داشت از جائی که خلوت تر است بانجا برویم . ایشان قبول کردند و من یکی دونفر کارمند غیرنظامی را از رکن دوم برای اینکار مأمور نمودم . طولی نکشید که انها مراجعت کرده و اظهار داشتند راهها بکلی بسته است و حرکت اتومبیل غیر ممکن میباشد لذا ایشان از رفتن بانجا منصرف شدند و به نخست وزیری علت عدم اجرای دستور تلفنی اطلاع داده شد (وبر خلاف اظهار نا صحیح تیمسار قرهباغی فرمانده ژاندارمری در ان روز بکلی از دفتر کار خود خارج نگردید و ممکن است حضار در ان جلسه حتی خود اقای بختیار حقیقت را بیان کنند) . مقارن ظهر همان روز در حالیکه من جلوی میز ایشان ایستاده بودم ، ایشان با ناراحتی و بیحوصلگی با تلفن مجهز به اسکرمبلر به تیمسار قرهباغی تلفن کردند که موضوع شورا چه بوده ؟ ایشان پاسخ دادند که ساعت ۱۴۰۰ یعنی دو بعدازظهر تغییر ساعت منع عبور ومرور مردم از ساعت ۲۱۰۰ یعنی ۱۱ شب به ساعت ۱۶۰۰ یعنی چهار بعدازظهر تبدیل گردید و هیچ کس از ان ساعت ببعد حق عبور ومرور را ندارد . ضمن اینکه این دستور برای چند میلیون جمعیت تهران و حومه بعلت عدم اگاهی پیشین غیر قابل اجراء میبود عوامل نفوذی شورشیان در شورای امنیت که خداوند ازانها نگذرد به شورشیان نیز تصمیمات شورا را که ما تا ان لحظه نمیدانستیم و بعد هم بژاندارمری ابلاغ ننمودند ، اطلاع داده بودند زیرا بعد از اعلام رادیو از کوچه و خیابان خبر رسید که اقای خمینی دستور داده است علاوه بر اینکه مردم نباید بخانه‌های خود بروند کسانی هم که در خانه هستند بیرون بیایند ودرخیابان بخوابند و الحق که پیروان او اینکار را هم انجام دادند ولی برای ما و همه کادر ژاندارمری که چندین روز بود درژاندارمری میخوابیدیم و غذا و مایحتاج خود را ازجهت حفاظتی بوسیله امبولانس از پادگان خیابان شاهپور به ستاد وارد مینمودیم این دستور بصورت معمائی بود زیرا در ساعت مقرر یکنفر هم برای اجرای این دستور بخیابان نیامد و ما خوشحال بودیم که لابد هنگام شب عملیاتیکه همه منتظر ان بودند انجام و همه مردم راحت خواهند شد . ساعات انتظار سپری شد و خبر میرسید که خیابانها همچنان شلوغ است ولی صدای تیراندازی بعلت سکوت شب بخوبی مسموع بود وما تصور میکردیم عملیاتی در جریان است و ارتش شاهنشاهی بوعده خود عمل نموده اما حقیقت اینست که تهران در ان ساعات در حال سقوط بود و پرسنل بی اطلاع و خوش باور نیروهای انتظامی بیخود خود را دلخوش نموده بودند یا شاید طرح مشترک عوامل نفوذی و شورشیان در حال اجراء بود . در ساعت ۲۳۰۰ از اداره وظیفه عمومی که نزدیک عشرت اباد واقع در پل چوبی است تلفنی اطلاع داده شد عده زیادی از شورشیان مسلح و غیر مسلح اداره وظیفه عمومی را محاصره کرده‌اند و درعین حال کلانتری نزدیک باداره مزبور و پادگان عشرت اباد که قسمت جنوبی ان جزو موتورپول شهربانی است بتصرف شورشیان در امده و باین ترتیب تقاضای اعزام نیروی کمکی مینمود زیرا اداره مزبور فقط بوسیله چند نفر نگهبان حفاظت میشد و چون ستاد ژاندارمری نیز نیروئی برای اعزام و کمک به اداره وظیفه در اختیار نداشت ناگزیر فرمانده ژاندارمری برای گرفتن کمک با مرحوم تیمسار شهید سپهبد رحیمی رئیس شهربانی و فرماندار نظامی تماس حاصل و از ایشان چاره‌جوئی نمود . ایشان پاسخ دادند که برخلاف همه شبها تا این ساعت هیچگونه سرباز یا ماموری در اختیار فرمانداری نظامی نگذاشتند و من فوق العاده ناراحتم ضمنا تقاضا دارم درصورت موافقت کلانتری ونک باموزشگاه افسری جزء ژاندارمری واقع در پادگان ونک و کلانتری خیابان شاهپور که مقر ناحیه ۱ ژاندارمری مرکز بود نقل ریگان نمایند. این اظهارات خیلی تکان دهنده وبی معنی بنظر میرسید لذا فرمانده ژاندارمری سئوال نمود چرا کلانتری‌ها که نقاط اتکاء مردم و وسیله حفاظت شهراست تخلیه میکنید . پس امنیت شهرچه خواهد شد ؟ ایشان اظهار داشتند طرحی درجریان است که در اجرای ان مقرر شده کلانتری ها به نزدیکترین پادگان نظامی یا ژاندارمری بروند . فرمانده ژاندارمری با قبول این تقاضا واحساس یک حالت آمیخته از بیم و امید به تیمسار شهید بدره‌ای تلفن نمود وازایشان تقاضای کمک کرد . ایشانهم اظهار داشتند بهیچوجه برای من اعزام نیروئی بهیچ کجا مقدور نیست زیرا لشگرگارد برای نجات نیرو هوائی بشرق تهران اعزام و تاکنون ۲۵۰ زخمی داریم و سرلشگر ریاحی فرمانده لشگر نیز شهید شده است وتعدادی از تانکها معلوم نیست کجا رفته‌اند . فرمانده ژاندارمری ضمن توجه بوخامت اوضاع که تا آن ساعت برای ایشان مکتوم بود اظهار داشت مگر جنگی درجریان است ؟ اگر چنین است چرا بررسی نشده و بدون پیش بینی ساعت منع عبور ومرور حکومت نظامی را تغییر دادند و بدون پیش بینی نیروها مردم درگیر شده‌اند . درهرحال پاسخ این سئوالات هم در آنساعت داده نشد . فردا صبح یعنی روز ۲۲ بهمن تهران سقوط کرده بود و همان تانکها و عده‌ای از نیروی هوائی و زمینی بعلت سهل انگاری و عدم اقدام بموقع بشورشیان ملحق شده بودند و غالب پادگانهای ارتش در تهران بدست شورشیان افتاده بود و مشغول تصرف صنایع نظامی در سلطنت آباد بودند که نخست وزیر در آنموقع دستور بمباران سلطنت آباد را صادر میکند ولی گویا بعلت طغیان همافران نیروی هوائی با همکاری فلسطینی ها وعناصر خرابکار چپی از خارج پادگان مرکزی نیروی هوائی (دوشان تپه)

بقیه در صفحه ۱۳

شماره ۲۸ — بهمن ماه ۲۵۴۳ شاهنشا

بیطرفی...

بقیه از صفحه ۱۱

سقوط کرده بود و دستور نخست وزیر عمدا یا بعلت ناتوانی انجام نگردیده بود . (اگر میخواستند ممکن بود این ماموریت را به پایگاههای هوائی خارج از تهران محول نمایند) . بااینکه نیروی هوائی در ابتدای امر راءسا بخوبی از عهده خاموش کردن این سر پیچی بر میآمد اقدام باینکار ننمود . مطالعات بعدی نشان داد که ستاد بزرگ و اداره اطلاعاتش همه را در حال بی اطلاعی نگاهداشته بودند و خرابی از روز بیستم شروع شده و علت تصمیمات روز ۲۱ که انهم با شتابزدگی اتخاذ گردیده نادرست و یا شاید جزئی از طرح بوده است که مردم را تحریک کنند و کار را باتمام رسانند

بقسمی که درکتاب سالیوان نوشته شده روز بیستم بهمن ماه یک واحد از دانشجویان نیروی هوائی و همافران و تکنیسین های آن علیه فرماندهان خود سر بشورش برداشتند و زدوخورد در داخل پادگان شروع شد بطوری که نیروی هوائی همه مستشاران آمریکائی خود را با هلیکوپتر از پادگان خارج نمود و این زدوخورد تا هنگام شب ادامه داشت و هنگام شب بداخل خیابانها کشیده شده بود . (بقرار اظهار بعدی دکتر بزدی که در تلویزیون ایران منعکس گردید ایشان در برابر ادعاهای همافران مبنی بر خواستن مزایائی بیش ازآنچه که داشتند ضمن هتاکی بآنها گفته بود شما چه کردید من ۲ هزار فلسطینی با لباس همافران مجهز و با کمک عده‌ای دیگر از خارج پادگان را مجبور به تسلیم کردم) و ازاین ببعد تمام چپی ها که با اسلحه روسی مجهز بودند در خیابانهای شرق تهران سنگربندی و نبرد به صبح روز ۲۱ میکشد .

(ادامه دارد)

در رابطه با اعلام بیطرفی آرتش (قسمت سوم)

... صبح روز ۲۱ بهمن سال ۵۷ واحدهای گارد شاهنشاهی تدریجا برای سرکوبی شورشیان اعزام میگردند ولی آنها نیز بعلت نامعلومی از آتش سلاح سنگین خود استفاده نمیکنند و بقراریکه شنیده شد در پایان روز ۲۱ مرکز آموزش هوائی و اصولا پادگان دوشان تپه و کلیه سلاحهای موجود در پادگان بتصرف شورشیان در آمده و عده ای از نیروهای مسلح و تعدادی از تانکها بشورشیان پیوسته و همین تانکهاو شورشیان از آنجا بطرف شمال شهر و پادگانها بحرکت در آمده بودند و بهمین علت بوده است که ساعت ۱۴۰۰ روز ۲۱ بهمن سال ۵۷ بدون مقدمه از طریق رادیو به مردم پایتخت ابلاغ گردید که محدودیت مقرره ایاب و ذهاب از ساعت ۲۳۰۰ به ساعت ۱۶۰۰ تغییر یافته بدون اینکه واقعیت حتی در کمیسیون روز ۲۲ بهمن به امرا° اظهار شده باشد. در آن روز همه مستشاران آمریکائی طبق نوشته آقای سالیوان برای حفظ جان خود در پناهگاه زیر ستاد بزرگ آرتشتاران بسر بردند و همان ساعات بوده است که از طرف برژنسکی به سالیوان برای امکان کودتا فشار وارد میشده و سالیوان در پاسخ کار را تمام شده تلقی و حتی در مشاجره لفظی تلفنی بآقای برژنسکی در این زمینه اظهار میکند من نمیتوانم بزبان لهستانی صحبت کنم و باو اهانت میکند.

در چنین حالی ساعت ۰۸۰۰ صبح روز ۲۲ بهمن ماه ۵۷ در ستاد بزرگ تلفونگرامی برکن دوم ژاندارمری میرسد که فرمانده ژاندارمری در ساعت ۱۰۰۰ صبح در کمیسیونی واقع در اطاق شورای ستاد شرکت نماید. چون خبر رسیده بود که خیابانها اشغال شده و ایشان لباس شخصی در دفتر خود نداشت لذا یکنفر بمنزلشان فرستادند که لباس شخصی برایشان بیآورد تا بتواند از اداره بصورت ناشناس خارج شود. پس از آوردن لباس شخصی ایشان لباسهای خود را تعویض و لباسهای نظامی خودرادرصندوق یك اتومبیل پیکان متعلق بیکی از افسران ستاد گذارده و منهم باتفاق ایشان با همان اتومبیل از درب شرقی ژاندارمری بعزم ستاد بزرگ خارج شدیم. وضع شهر خیلی عجیب بنظر میرسید زیرا تمام کوچه ها و خیابانها با آجر - اتومبیل شکسته - تیر آهن- چوب و سنگ و هر وسیله که فکر کنید بسته شده بود و سر آن یکنفر ریشوی مسلح ایستاده و در پشت بامها و سر پیچ ها کیسه شنی گذاشته شده بود و بوسیله همین اشخاص نگهبانی میشد. درست بیاد ندارم ولی شاید رسیدن ما بستاد بزرگ از طریق کوچه های غربی و بالاخره خیابان ملاصدرا در حدود سه ساعت بطول انجامید. از جلوی یکی دوتا کلانتری گذشتیم. ملاحظه شد که این کلانتری ها بکلی به آتش کشیده شده است بطوریکه با ملاحظه این مناظر اشك در چشمان ما جمع شد. بهر حال نزدیك ظهر وارد ستاد شدیم. ایشان با مراجعه بدفتر ستاد بزرگ لباس خود را تعویض و سپس باطاق شورا داخل گردیدند. بقراریکه در مراجعت از شورا اظهار مینمودند موقع ورود بعلت تعویق زیاد از حضور بموقع در جلسه بدلیل وضع موجود معذرت خواسته و سپس در جای خود بین تیمسار مقدم و تیمسار شهید بدره ای نشسته و در آن حال تیمسار قره باغی بحال عجله و ایستاده از حضار امضا° صورتجلسه تنظیم شده بیطرفی آرتش را مطالبه میکرده. ایشان از سپهبد مقدم و تیمسار شهید بدره ای و تیمسار حاتم جانشین رئیس ستاد سئوال میکند مسئله چیست؟ و این صورتجلسه چه معنی دارد؟ این دوسه نفر جواب میدهند امشب کار تمام میشود. از چند لشگر نیرو احضار شده و تهران از چهار طرف در محاصره است و این صورتجلسه برای اغفال است. ایشان ضمن ناامیدی تا حدودی باور کرده زیرا نیز خبر رسیده بود که دو ستون نظامی از قزوین و همدان برای کمك بقوای مرکزی حرکت کرده اند و هر دو قسمت بعلت انهدام پل راه کرج و رباط کریم در آنجا متوقف شدند. البته این کار نگرانی زیادی نداشت زیرا برای واحدهای رزمی عبور از چنین نقاطی نبایستی مشکل باشد و فورا قسمتهای مهندسی با استقرار پلهای متحرك فلزی بایستی وسیله عبور را فراهم کنند. مقارن ساعت ۱۳۰۰ یعنی یك بعدازظهر ایشان با قیافه بسیار ناراحت از جلسه خارج شدند و چون اتومبیل خود ایشان بستاد بزرگ آمده بود از من خداحافظی و برای صرف ناهار و دیدن خانواده خود که چند روز بود آنها را ندیده بودند بمنزل رفتند. اما مطالبی که باید باطلاع برسانم اینست که در همان ساعات ستادبزرگ در محاصره شورشیان بود و در اثر تیراندازی شیشه های بزرگ درهای بلند و پنجره های ستاد با صدای وحشتناکی فرو میریخت و پادگان عشرت آباد و ادارات دادرسی و جغرافیائی آرتش و نیروی دریائی واقع در جنوب ستاد بزرگ بدست

شورشیان افتاده بود، چند نفر از امرا که دراین جلسه شرکت کرده بودند بقرار معلوم موقع خروج از ستاد بزرگ آرتشداران بوسیله شورشیان دستگیر شدند و طبق نوشته سالیوان در همان روز دکتر یزدی وسید محمد بهشتی در راس شورشیان وارد ستاد شده و مستشاران آمریکائی را از پناهگاه بسفارت منتقل میکنند و تا پایان این روز هیچ قسمتی در مرکز دست نخورده باقی نمانده بود. آنوقت تیمسار قره‌باغی در کتاب خود تا آنچه که در روزنامه ها انتشار یافته اظهار میدارد در ساعت ۱۶۰۰ یعنی ٤ بعدازظهر همان روز با تیمسار مقدم طبق قرار قبلی بمنزل آقای جفرودی رفته بودیم که با نمایندگان دولت بازرگان مذاکره کنیم و بختیار هم برای دادن استعفا آمده بود (که باین دلیل ایشان را محصور نشاخته اند) باید از ایشان سئوال شود بعداز این ساعت کجا رفتید و شب در کجا خوابیدید. آیا ستاد بزرگ هنوز فعالیتی داشت یا اینکه تسلیم شورشیان شده بود؟ یا اینکه بختیار هم اشتباه یا تعمد و یا سهل انگاری کرده است اما استعفا یا عدم استعفای او چه تاثیری در کار آرتش شاهنشاهی داشته است؟ در آن روزگار تهران خاتمه یافته بود و بختیار از ظهر ببعد اگر هم پشتیبانی میخواست نداشت و آقای قره‌باغی برخلاف گفته خود در اعلامیه گذائی مبنی بر کمك و حمایت از دولت قانونی حمایتی از ایشان ننموده و یا بهتر بگویم اوامر شاهنشاه را دراین مورد زیر پا گذارده بود.

در روزنامه شماره ۱۹۹ (سنگر) اشاره براه پیمائی روز عاشورا که ساخته و پرداخته دشمنان ایران بوده کرده اید. این راه پیمائی هم (بر خلاف تصمیماتیکه در کمیسیونی با حضور تیمسار آرتشبد اویسی و فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی برای استقرار نظم و جلوگیری از هرگونه پیش آمدی در ماه محرم گرفته شد و ابلاغ هم شده بود و تنها راهی بود که میتوان آرامش تهران غیرورده داشت وخود داستان مفصل و جداگانه ای دارد) در منزل آرتشبد ازهاری با حضور تیمسار مقدم رئیس ستاد ارتش که با شورشیان و همه مقامات دولتی مراوده و از او حرف شنوی داشتند گرفته شده بود و در حقیقت اینکار مقدمه ای برای کوتاه کردن رژیم شاهنشاهی بود.

در رابطه با مطالبی که دراین شماره از روزنامه (سنگر) درج گردیده و کاملا صحیح بنظر میرسد با مطالبی که تیمسار قره‌باغی در کتاب خود نوشته و عده ای بیگناه و وطن پرست را متهم نموده اند برای اینکه بدانید میهن پرستان واقعی چگونه در هرموقعی کوبیده میشوند و زنده و مرده آنها را رها نمیکنند گزارش صبح روز بعد از عاشورای سال ۵۷ را که ژاندارمری تقدیم اعلیحضرت فقید نموده و معاملة ضمن تائید گزارش دستور اجرای آنرا داده بودند و در روزنامه‌های کشور درج شده بود قبلا از لحاظ خوانندگان عزیزمیگذارم (و به اطلاع میرسانم که تاخیر در پاسخ تقاضای ایران نامه سنگر برای روشن کردن قسمتی از حقایقیجران برای تهیه پرونده ای از این روزنامه و چند روزنامه دیگر کشور برای اطلاع خوانندگان عزیز بوده است).

اسناد افشاگر

چند تذکر سپهبد مختاری گزارش عرض می کند

یک سند از اسناد رژیم سابق

در رژیم سابق مسابقه چنهوسی و خرتخصصی از هر گونه ضابطه قانونی در گذشته بود ژاندارمری مخصوصا طوری که میدانیم وظیفه‌اش حفظ نظم و اجرای قانون در محدوده هائی است که شهربانی وجود نداشته باشد به سند زیر توجه کنید که گزارشی است از جان نثار سپهبد مختاری فرمانده سابق ژاندارمری بر علیه مردم و قیام آنها در آذر ماه.

مفتخرا بشرف عرض میرساند:

۱- در روز ۱۳۵۷/۹/۲۰ که مقامات رژیم ژاندارمری کشور، شاهنشاهی ناظر و محرک تظاهرات و گردهمائی مخالف مردم تهران در مراسم عزاداری حسینی بوده اند مشاهده میشود که اصولا اعمال و رفتار اکثر شخصیت معروف که برخلافی برنامه مخصوصی از تمام نقاط تهران حتی شهرستانها گردآوری شده بودند جنبه عزاداری نداشته و با در دست داشتن پرچمهای سرخ کمونیستی و پلاکاردهای حاوی شعارهای ضد ملی و خواستن قیمتهای اخلالی اکثر خیابانها را پیموده و اقدامات زیر بین را انجام داده اند

الف - اینا شعارهای ضد ملی.

ب - تهیه کار پکاتورهای زشت.

پ - توشتن شعارهای مضره و ضد منافع پرولتر و مخاسر عمومی در مسیر راه پیمائی.

ت - پخش و توزیع اعلامیه های مضره در بین مردم.

ث - قرائت قطعنامه ۱۷ ماده ای در زمینه مخالفت با قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی بشرح پیوست

بقیه در صفحه ۲

اسناد افشاگر

بقیه از صفحه ۱

۲- اثرات ناشی از این تظاهرات هرجومرج و نظامیان

الف- بی‌نتیجه ماندن اعمال اکثریت عظیم طبقات وطن پرست و میهن‌دوست

ب- ناراحتی شدید پرسنل نظامی و خانواده آنان (اکثر خانواده ها گرویان هستند)

زیرا ممکن است این مشروان از صفوف ارتش انقلابگران باشند

۳- پیشنهادات

الف - مجازات فوری متخلفین علیه امنیت کشور بر اساس ماده ۲۱۷ کیفر ارتش (با عنایت باینکه صدور قطعنامه پیوست مغایر قانون اساسی و

چنین روز مشخص

ب - جلوگیری شدید از اجتماعات کارکنان شرکت نفت و گاز که در ماده ۸ با حضور ضروری مردم را بخصوص در فصل زمستان عرقه میکنند.

جلوگیری از گردآمدن اجتماعی پرسنل اصناف که در

در رادیو و تلویزیون ترتیبه داده شده و مسائل روز با شرکت متخصصین در یک میز گرد بطور مستدل تجزیه و تحلیل گردد

ب - از نشر اکاذیب در برنامه های رادیوئی بی بی سی آلمان و رادیو صدای پیشرفت جلوگیری شود

عراقب جدی استخدام شد

پس از ابلاغ اوامر اعلیحضرت همایونی به نخست وزیری و ستاد بزرگ آرتشتاران بمنوی اجرای اوامر معظم له کمتر از ۲۰ ساعت برای اینکه ژاندارمری بداند تنار خودسرانه ای کرده و حق چنین ابرازاحساساتی را نداشته است به ژاندارمری ابلاغ نمودند که از این تاریخ ببعد طبق اوامر همایونی ژاندارمری و شهربانی جزو وزارت کشور محسوب خواهند شد. فرمانده ژاندارمری از وزیر کشور - فرماندهان ناحیه از استانداران - فرماندهان گروهان از فرمانداران یا بخشداران کسب دستور نمایند. فرمانده ژاندارمری علیرغم این ابلاغ با تقدیم گزارش شرفعرضی مفصل دیگری (مبنی براینکه طبق قانون ژاندارمری جزونیروهای مسلح شاهنشاهی است و با وصول این امریه وحدت فرماندهی متزلزل و مسئولیت همه رده ها لوث و بعلت عدم آشنائی کارمندان وزارت کشور بامور انتظامی - امنیتی و اطلاعاتی و از همه مهمتر عدم صلاحیت بعضی از آنان که نخست وزیری بخوبی از آن مطلع است اجرای امر با اشکال مواجه و ژاندارمری دراین موقع بحرانی بکلی فلج خواهد شد) تقدیم و استدعای تجدید نظر در ابلاغ اوامر صادره را نمود ولی اعلیحضرت همایونی مقرر فرمودند (به آرتشبد قره باغی دستور میدهم بایشان مراجعه کنید) که در اجرای امر فرمانده ژاندارمری بآرتشبد قره باغی مراجعه و چون سوءنیت نامبرده محرز بوده است دراین باره تصمیم موثری اتخاذ ننمود. لازم بتذکر است که تیمسار صمدیانپور ریاست شهربانی وقت از آن ببعد بعنوان بیماری بخدمت حاضر نشد. بعدا معلوم گردید که خود تیمسار قره باغی دراین مورد سوءنظر و تعمد داشته است زیرا در کتاب سالیوان نوشته شده است موقعیکه آرتشبد قره باغی بوزارت کشور منصوب شد در دیداری از ایشان اظهار داشت خود من فرمانده ژاندارمری نیز هستم. در صورتیکه چنین چیزی صحت نداشته است. خواهشمند است از آرتشبد قره باغی سئوال شود

۱- آیا گزارش بالا صحیح است یا خیر؟ و در مقام وزارت کشور چه اقدامی برای جلوگیری از این معایب نمودند.

۲- آیا هیچوقت در مقام وزارت کشور و یا ریاست ستاد بزرگ آرتشتاران دستور یا ماموریتی به ژاندارمری کشور شاهنشاهی داده بودید که اجرا نشده باشد؟

۳- آیا هیچوقت از تعلل و یا تخلف این سازمان در سراسر کشور گزارشی بهیئ سازمانی رسیده بود که ایشان فرمانده با ایمان و با شرف ژاندارمری را که در طول مدت خدمت خود راهی جز انجام وظیفه و خدمتگذاری بکشور طی نموده بود برای رفع اتهام از خود و اشتباه یا خیانتی که کرده در صفحه ۱۳۳ کتاب حقایق درباره بحران ایران ضمن اتهاماتی بسایر امرا خدمتگذار درباره او مینویسد در روز ۲۴ بهمن روزنامه اطلاعات خبر داد که آقای بازرگان سپهبد محققی را بسمت سرپرست موقت ژاندارمری تعیین نموده و باین علت میخواسته اوراهم متهم کند در حالیکه واقعیت را در سطور بعد ملاحظه خواهید نمود و ایشان یک روز تمام هم در ژاندارمری حاضر نگردید.

۴- من میدانم علت مخالفت تیمسار قره باغی با سپهبد محققی فقط دوستی وی با بعضی از مخالفین شرافتمند تیمسار قره باغی بوده است زیرا اگر فرمانده ژاندارمری شخص متخلفی بود چرا در طول مدت فرماندهی تیمسار قره باغی در ژاندارمری که ایشان به ترتیب سمت رئیس مرزبانی - رئیس ستاد و جانشین فرماندهی ژاندارمری را عهده دار بودند و همینطور بعدا که تیمسار قره باغی وزیر کشور و بالاخره رئیس ستاد بزرگ آرتشتاران هم شدند کوچکترین ایرادی چه در زمان قبل از بحران و چه بعداز بحران نتوانستند بایشان وارد کنند.

۵- آیا طبق مقررات آرتش شاهنشاهی با نیروهای انتظامی که برای تخلفات تنبیهاتی مانند تذکر- توبیخ شفاهی و کتبی و توبیخ در دستور همگانی و بالاخره بازداشت و تسلیم بدادگاه و انفصال پیش بینی شده ایشان و مقامات بالاتر از ایشان در چند ماه فرماندهی سپهبد محققی در ژاندارمری و یا قبل از آن جز رضایت و تحسین چه ایرادی توانستند از او بگیرند.

۶- دستگاههای عریض و طویل اطلاعات و ضد اطلاعات آرتش که حداقل افسران را بخوبی زیر نظر داشتند چه

گزارشی از ایشان و افسران وطن پرست دیگری مانند شهید تیمسار سپهبد خاتم و یا تیمسار نجیمی بایشان داده بودند.

۷- بطوریکه شنیده شد بعلت سلب حق شرفیابی مستقیم از فرمانده ژاندارمری در روزهای بحرانی کشور نامبرده برئیس مستقیم خود تیمسار قره باغی که وزیر کشور بود مراجعه و تقاضای شرفیابی برای تقدیم گزارشی درباره خیانت یکی از نخست وزیران به اعلیحضرت همایونی نموده بود. تیمسار قره باغی شخصا از قبول این تقاضا خودداری و به تیمسار آرتشبد فردوست متوسل شده بود و ایشان نیز تیمسار قره باغی و تیمسار محققی فرمانده ژاندارمری را توامآ بدفتر خود دعوت و تمام نکاتیکه فرمانده ژاندارمری گزارش کرده بود مورد تائید قرار داده بود. ممکنست صحت و سقم و نتیجه این گزارش را تیمسار قره باغی بیان نمایند.

جناب عبدالرحمن ای ایران یار عزیز من نمیخواهم تمام خرد را فاش کنم و برای دفاع از وطن پرستی که از سرنوشت وی بی اطلاع ام مسایل دیگری را مورد گفتگو قرار دهم ولیکن کتابی دردست تهیه دارم که اگر توانستم بچاپ برسانم و البته مانند تیمسار قره باغی این کتاب را برای سودجویی تهیه ننموده و حقایق بسیاری از خیانتها و اعمال ضد میهنی که از بدو شورش شروع شده و هنوز هم در خارج از کشور ادامه دارد باطلاع ایران یاران عزیز خواهم رسانید اما همانطوریکه شما در روزنامه (سنگر) شماره ۱۹۹ تجزیه و تحلیل نموده بودید هیچکس نمیتواند یك روزه شمر و یا امام حسین شود یا در ظل گرفتن سوابق خدمتی مناصب گذشته - محلهای خدمتی - امتیازات و از همه گذشته اعمالیکه سپهبد محققی در طول زندگی خدمتی بخصوص در مدت فرماندهی خود و درایام آشوب انجام داد بایستی ایشان را در ردیف خدمتگذار ترین افراد کشور دانست. ایشان پاك بدنیا آمده بود وپاك هم رفته است و قطعا مردم کشور اگر گول نخورند کور و کر نیستند و همه چیز را تشخیص میدهند ولی برای اینکه تا لحظات آخر خدمت ایشان در کشور من مثل سایه دنبال ایشان بوده ام حوادثی که دربین روزهای ۲۴ و ۲۷ بهمن ماه ۵۷ برای ایشان اتفاق افتاد و بعدا برای اقوامش نیز گرفتاریهائی حاصل شد چند سطری مینویسم و اجر شما ایران یار عزیز و سزای خائنین به وطن را از خدای بزرگ مسئلت دارم.

بعد از استقرار رژیم جمهوری اسلامی قبل از هرکس خانه فرمانده ژاندارمری مورد هجوم عده ای ازتوده ایها- مجاهدین و شورشیان دیگر واقع و شخصا نیز به کمیته مرکزی جلب گردید. در آنجا به سرلشگرقره نی که از جوانی در لشگر ۲ مرکز (زمان فرماندهی تیمسار سرلشگر مزین) با او همکار و آشنا و بخوشنامی او وقوف کامل داشت و دراین زمان برای ریاست ستادی کل آرتش احضار شده بود و همینطور یکی از روحانیون که از قدیم بعلت همشهری بودن وبرا میشناخت برخورد نمود و این دو نفر به گرمی از او استقبال نموده وسرلشگر قرنی پیشنهاد کرد که ایشان با سمت سرپرست ژاندارمری بکار خود ادامه دهد. ایشان که خود را فرمانده ژاندارمری شاه میدانست در آن حال التهاب باو جواب داده بود من فرمانده ژاندارمری هستم و هنوز معزول نشدم. تیمسار قرنی با ایما و اشاره باو فهمانده بود که فعلا جای بحث نیست. حرف مرا قبول کنید تا بعد ایشانهم با دیدن منظره رجالیکه در آن چند ساعت گوشی بسر جلب شده بودند فورا با درك موقعیت برای استخلاص جان خود پیشنهاد او را قبول نموده و پس از لحظاتی که کنترل اعصاب خود را بدست آورده بود خدا حافظی میکند. بدون ذکر جزئیاتی پیش از این ایشان دو مرتبه هر دفعه دو ساعت در ژاندارمری که تحت کنترل آخوندها قرار گرفته بود حاضر و محرمانه دستوراتی بهمکاران خود در زمینه ملاحظات حفاظتی وازبین بردن اسنادیکه برای حفظ جان همه لازم بود داد و بعد هم برای همیشه ناپدید شد و پس از مدت کوتاهی که در سیاه کوه و کرکس سپری نموده و یا در نقاطی پنهان بود خبر او در اروپا بدست آمد. حقوقی باو ندادند جز قرض پولی نداشت. ارث پدری او نیز در دست رژیم فعلی است. مهم از سرنوشت ایشان اطلاعی ندارم شاید کسانی باشند که بعد از انقلاب گذاشی و خروج وی از کشور با او سر و کار داشته اند. گویا تیمسار قره باغی توقع داشتند که او هم از روز اول مانند بقیه بدا جزو خدا بیامرزها میشد. اگر مطالبی که

ایشان در لحظات آخر بما گفت ساده تلقی نمیکردیم تیمسار رفعتجو به ۵ سال حبس و تمهید تیمسار سپهبد امین افشار رئیس ستاد و سرلشگر ارتفاعی رئیس رکن سوم ژاندارمری و سرهنگ فردوس مکان فرمانده قرارگاه ستاد ژاندارمری و تعدادی دیگر افسر و درجه دار ستاد بمرگ محکوم نبودند، منهم که نجات یافته ام برای ایشان اگر زنده است خیرو سعادت و اگر از جهان رخت بربسته طلب مغفرت مینمایم!

با تقدیم احترام عبدالصمد*

ضمیمه ۵ تا ۱۰ رسیده خواندنیست